

راه‌آیند

ماهنامه‌ی اجتماعی - اقتصادی - سیاسی - فرهنگی
سال اول - شماره سوم - آذر ۸۵ - قیمت: ۷۰۰ تومان

- محمد جعفر پوینده انسان‌تراژیک
- جنبش دانشجویی سابقه و تاریخ
- زنان بیشترین قربانیان استثمار
- سندیکای کارگران کفاش
- آزادی و دموکراسی
- مهاجران افغان

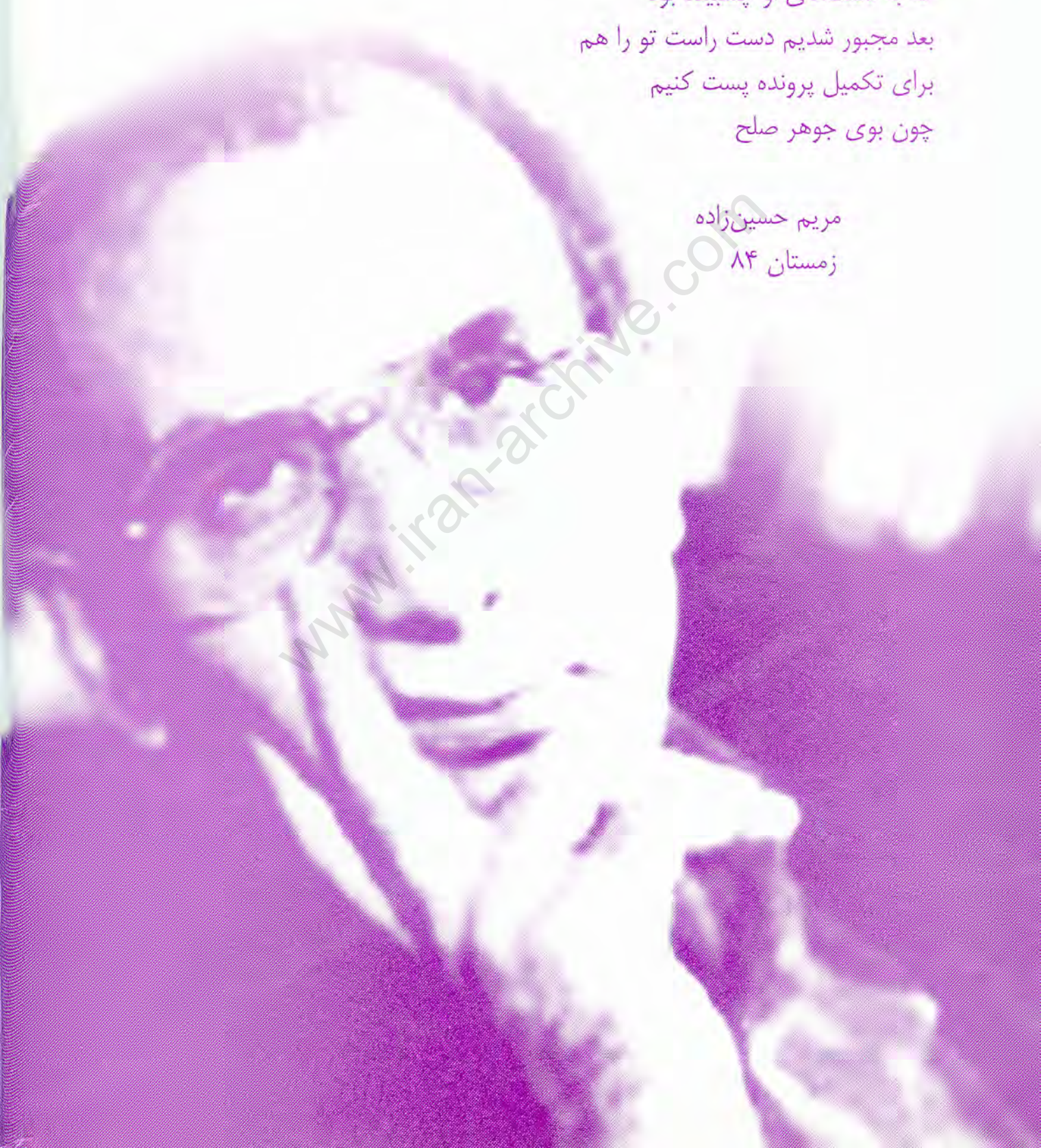


«پست‌خانه»

از همین جا سرت را ارسال کردیم به سازمان ملل
هم‌چنین آلت قتاله را
که به دست‌های او چسبیده بود
بعد مجبور شدیم دست راست تو را هم
برای تکمیل پرونده پست کنیم
چون بوی جوهر صلح

مریم حسین‌زاده

زمستان ۸۴



www.iran-archive.com

راه آینده

راه آینده

ماهنامه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: حسین افشار

سردبیر: علیرضا ثقفی

هیات تحریریه: هاله صفرزاده، بهمن هژیر، فاطمه شاهنظری

طرح جلد: محمد حسین مشتاقی

صفحه آرایی: مهدی فاتحی

حروف نگار: فرحناز مولایی

سرویس عکس: محسن ثقفی

چاپ: خجسته



فهرست

۲ / یادداشت مدیر مسئول به جای سرمقاله

۴ / سخن سردبیر

۷ / اخبار

سیاسی

۱۸ / جنبش دانشجویی / جلال فتاحی

۲۲ / کالبد شکافی ریشه‌های ۱۶ آذر / امید منتظری

اندیشه

۲۴ / پوینده انسانی تراژیک / محسن حکیمی

۲۸ / بررسی آثار پوینده / بهمن هژیر

۲۹ / شعر برای پوینده و مختاری / محمد خلیلی

۳۰ / همین که نتوانی معنایت را بگویی / مریم حسین زاده

۳۱ / مروری بر نظریه‌های علمی تکامل اجتماعی / پرویز بابایی . کریس

هایمن

زنان

۲۵ / زنان بیش‌ترین قربانیان / فاطمه شاه نظری

۳۹ / بازگشت پناهندگان افغانی / هاله صفرزاده

کارگری

۴۵ / مصاحبه با کارگران کفاش / رضا دهقان

۴۹ / مصاحبه با یکی از اعضای هیات مدیره سندیکای کفاشان / رضا

دهقان

۵۳ / اتحادیه‌های بین‌المللی و ارتباطات اجتماعی / رحیم عابدین زاده

اقتصادی

۵۸ / بررسی اقتصاد چای ایران / فرشین کاظمی نیا

فرهنگی

۶۰ / شعر

۶۱ / جایزه نوبل (داستان) / اصلاخ دورقمری

۶۱ / معرفی کتاب / مجتبی میثمی

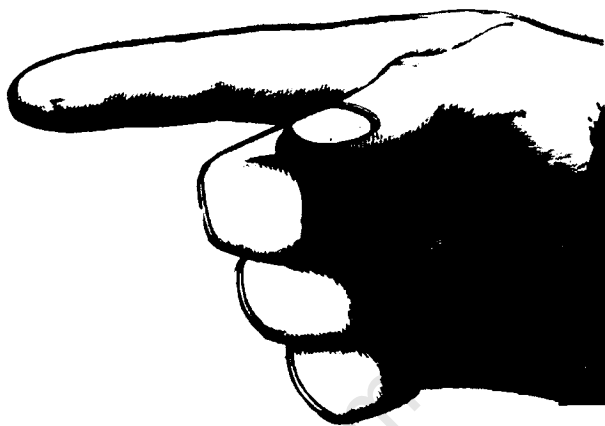
۶۳ / دفاع از رویکرد ما / علیرضا ثقفی

با پوزش مبحث سوم میزگرد شماره ۲ که مربوط به شرایط مشخص اجتماعی ایران می‌شد به علت تراکم مطلب به شماره ۴ منتقل شد.

- همکاری شما راه آینده را پربارتر می‌کند
- برای ما خبر، مقاله، شعر، داستان، طرح و عکس بفرستید
- همراه با ترجمه‌ی مقالات حتما اصل آن ارسال شود.
- مقالات ارسالی باز پس فرستاده نمی‌شود.
- راه آینده در انتخاب و ویرایش مقالات آزاد است
- نظرات نویسندگان مقالات ضرورتاً نظرات راه آینده نیست
- مطالبی در این ماهنامه چاپ خواهد شد که فقط برای نشریه ارسال شده باشد.

نشانی: تهران - خیابان جمهوری - بعد از تقاطع کارگر - پلاک ۳۴۷-
طبقه اول - واحد یک - ماهنامه راه آینده
صندوق پستی ۹۱۶-۱۳۱۴۵
نشانی الکترونیکی: raehaiande@yahoo.com
تلفن و دورنگار: ۶۶۴۰۹۰۲۶
شماره حساب: ۰۱۰۱۸۴۷۷۸۰۰۰۶ سپیای بانک ملی - به نام هاله صفرزاده





به جای سرمقاله

بسیاری از خوانندگان محترم چند انتقاد یا سوال داشته‌اند: الف: "راه آینده" نشریه‌ای کارگری است؟ پاسخ صراحتاً خیر است. ماهنامه‌ی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است و هرگز بنا نداشته و ندارد که کارگری یا ارگان این گروه اجتماعی زحمت‌کش و ستمدیده و بسیار مهم باشد. این نظر در مورد دو شماره‌ی نخستین آن به‌جا است، زیرا حجمی که به مسایل کارگری اختصاص یافته، در مجموع بیش از موضوعات دیگر است. علت آن عمدتاً اهمیت دو موضوع روزآمد در حوزه‌ی کارگری است: ۱- سندیکای کارگران شرکت اتوبوس‌رانی تهران، برای "پایان دادن" شفاف به حرف و حدیث‌هایی که از زمین و آسمان به گوش می‌رسید ۲- اصلاحیه‌ی قانون کار که نه تنها توجه فعالان کارگری، که صاحب‌نظران مختلف را به سبب اهمیت آن به خود جلب کرده است و در دستور مباحث روز کشورمان قرار دارد. روشن است که باید تعادلی نسبی بین چهار حوزه‌ی فعالیت راه آینده برقرار باشد و اگر تا کنون چنین نبوده، به هر علتی می‌تواند به درستی نقض کار مجله قلم داد شود و بنابراین انتقاد از آن از این منظر کاملاً وارد است. افزون بر این هر نشریه‌ای با هر سمت و سویی که دارد، باید از تنوع برخوردار باشد و در نتیجه در دنیایی که پر از اخبار و روی‌دادهای رنگارنگ - زیبا و نازیبا - است، حتی الامکان مخاطبان خود را از آن‌ها آگاه سازد؛ یعنی یکنواختی شکل و محتوا خواننده را کلافه نکند. زندگی نه در ایران و نه در هیچ جای دیگر کوهی خاکی ما تنها در زشتی، بدکاری، مرگ و تباهی خلاصه نمی‌شود، زیبایی‌ها و سفیدی‌های بسیاری نیز دارد. فقط ستم، بی‌کاری، خانه به دوشی، بیماری و... ندارد. بل شادی و کار، تلاش و آفرینش چیزهای خوب هم در آن هست که باید همه را دید و درباره‌ی آن‌ها نوشت و مورد ارزیابی و تحلیل قرارشان داد؛ زندگی سکه‌ی یک رویه نیست، دو رو دارد؛ کشور ما نیز از این قاعده‌ی ساده مستثنی نیست.

واقعیت این است که در مملکت ما بسیاری کارهای پیشینهدار را نیز انگاری

یادداشت مدیر مسئول

باید از صفر آغاز کرد و گویی هیچ تجربه و سابقه‌ی تاریخی در هیچ زمینه‌ای نداریم. این امر منحصر به ما نیست. پس متأسفانه باز هم شماره‌گانی چند باید تا مجله به قول معروف روی غلتک بیافتند و در نتیجه "بالانس" لازم را بین دریایی - طبیعتاً - از موضوعات به‌دست آورد که خب زمان‌بر است. کاش چنین نبود، اما گویا و از واقعیت پیدا، که روندی عادی و محتوم است. در هر حال "راه آینده" میکروفونی نیست که تنها در اختیار کارگران باشد، زیرا زنان، دانش‌جویان، استادان، معلم‌ها، کارمندان، کارفرمایان، سرمایه‌دارها، کسبه و دولت‌ها هم مساله و مشکل دارند پس همان‌طور که در شماره‌ی اول گفته شد، ماهنامه به هیچ گروه و دسته‌ای وابسته نیست و از آن همه‌ی آن‌ها به‌ویژه اقشار آسیب‌پذیر است. ۲- صفحات مجله بیش از حد به تیره‌گی می‌زند و چشم را می‌آزارد این انتقاد را نیز به جان و دل می‌پذیریم. بخشی از این نقیصه به گرافیکست ما مربوط می‌شود و احتمالاً بخش دیگر به چاپخانه در اسراف استفاده از مرکب. در هر حال مشکلی است فنی و به سرعت برطرف می‌شود. ۳- رسم الخط ماهنامه بعضاً یکدست نیست و اگر چه "درد مشترک

“است، ولی در هر حال باید فکری برایش کرد. از مدیر مسئول بگذریم که ملاحظه می‌فرمایید حتی الامکان از شیوهی بحث‌انگیز جدا. بی‌فاصله نویسی استفاده می‌کند و لاجرم با بقیه محله تفاوت دارد، اما صحبت بر سر همان بقیه است. بخشی از ناهم‌گنی یاد شده به روشن نبودن کل رسم‌الخط فارسی مربوط می‌شود و طبیعتاً بازتاب آن به نویسندگان، ویرایش‌گران و حتماً نمونه‌خوان‌ها تسری می‌یابد. اگرچه این مشکل صوری می‌نمایند... که نیست... به هر حال امیدواریم عاقبت به‌خیر شود.

اما بد نیست به کوتاهی بر مقوله‌ی زبان کمی تامل شود. اگر از نظریه‌ی “بحران‌ها” یعنی بحران هویت، مشروعیت، مشارکت، توزیع و نفوذ بگذریم، کشورهای در حال توسعه در هزارتویی گیر افتادند که برون‌رفت از آن بسی دشوار است و گاه شاید به نادرست انسان جهان سوم را به ناهم‌بندی و درمانده‌گی می‌کشاند؛ گویی به سلامت‌جستن از این هزار تو قرن‌ها به درازا می‌کشد یا اصلاً تحقق نخواهد یافت؟! دانش و فن‌آوری و... نه، در زبان مادری‌مان هم درمانده‌ایم؛ در گفتار، نوشتار و رسم‌الخط مشکل داریم. خوب دانستن زبان اگر نگوییم نشان آگاهی به‌طور عام است. همان‌طور که اندیش‌مندان بسیاری چون... مارکس، لوی استروس و چامسکی بر این باورند. اما بی‌گمان نمایانده‌ی بی‌انتظامی اندیشه می‌تواند بود و در رابطه با سطح فرهنگ، و چون زبان وسیله‌ی انتقال اندیشه است، پس انتقال “آگاهی” با اشکال مواجه می‌شود و در نتیجه فرایند ارتقاء فرهنگ به‌کندی می‌گراید. ما از دیر باز برای رسم‌الخط‌مان الگوهای گوناگونی در نظر گرفتیم. آخرین‌اش از آن فرهنگستان است که گمان نمی‌رود مشکل را به صورت ریشه‌ای حل کند. اما هنوز نتوانستیم یک کاسه‌اش کنیم و به وحدت رویه نرسیده‌ایم! هنوز نقطه‌گذاری بلد نیستیم. خب البته این یکی سوغات فرنگ است. و نمی‌دانیم “می” می‌چسبد یا جدا نوشته می‌شود و... از سوی دیگر هنوز تکلیف “را” ی ناقابل را در جمله روشن نکردیم و بر سر “موندن” و “گرداندن” و “گردیدن” چمها که نمی‌آوریم...! از “برعلیه” و “در طی” و “در رون” و “بروری” و هزاران نکته‌ی آسان و دشوار بگذریم که به نادرست نوشتن می‌انجامد و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. با این همه، اما هنرنزد ایرانیان است و بس.

این همه نابسامانی زبان از چه چیزی ناشی می‌شود؟... از “کار”، گشاینده‌ی همه‌ی درها/ببخشید، “دربها” و درمان‌کننده‌ی همه‌ی بیماری‌ها. ما برای پیرایش زبان مادری‌مان هم کار نکردیم. گذشته‌ها گذشته است، حال را دریابیم. در این رابطه می‌توان از نهادهای آموزشی و رسانه‌ها خرده گرفت که به کودکان ناقص الخلقمانی مانند که مثل “قارچ زاده” و مثل درخت سنجید کج و معوج “بزرگ شده‌اند زبان را نیز که بخشی از فرهنگ است، اگر به امان خودش رها کنیم و روی‌اش کار نکنیم، این می‌شود که شلم. به‌ویژه زبان فارسی که پیشینه و ساختاری پیچیده دارد. البته مانند بسیاری از زبان‌های دیگر. زبان هم‌چون کل فرهنگ، متولیان دارد و بر آنان است تا کار بر زبان را با هدف پالایش آن جدی‌تر بگیرند، همان‌طور که مثلاً متولیان زبان‌های فرانسه، آلمانی، ایتالیایی و... چنین کرده‌اند. اما همه‌ی مساله این نیست، ما خود هم کم‌کار بودیم، جامعه و نهادهای آن با افراد در رابطه‌ی اندرکنشی هستند، یعنی هیچ‌کدام از آن‌ها خیابانی یک طرفه نیست، بل نه تنها او، که چند طرفه و با هر رفت و برگشت بر هم تاثیرگذار، در نتیجه‌ی چنین فرایندی است که هر کدام دیگری را بارورتر و پویاتر می‌سازد. ۴- نکته‌ی آخر فعلاً این که گروهی از ما در واقع نه مارکسیست، که به‌قول برشت “مار - کسیست” یا به جای ماتریالیست، “ما - تریالیست” هستیم. زندگی و هر آن‌چه در آن است نه تنها از ۱۶۰ بلکه از ۲۰ سال پیش به این سو و کم‌تر، با دگرگونی‌های ژرفی در همه‌ی ابعاد خود روبه‌رو بوده است؛ مارکسیسم نیز همین‌طور. اصولاً یکی از نکات مهم

و تامل برانگیز اندیشه‌ی مارکسیستی در تمامیت خود، اثبات همین نکته است: دگرگونی. بنابراین در صورتی می‌توانیم “جهان را تغییر دهیم” که آثار کلاسیک مارکسیستی را - مثل همه‌ی کلاسیک‌ها - عمیقاً بیاموزیم؛ آموزشی که به دلایل گوناگون آن‌طور که باید و شاید انجام نپذیرفته است، در غیر این صورت نخواهیم توانست آن‌را با توجه به دگرگونی‌های ژرف بوجود آمده، روزآمد گردانیم و از شعارهایی پر هیز کنیم که به کار امروز نمی‌آیند.

۲۶. آبان روز انتخابات شوراها

شوراها شاید یکی از دیرباترین شکل مشارکت مردمی‌اند در دوران باستان که به دلایل گوناگون دمکراسی مستقیم میسر بود، “مردمسالاری” به شکل نوعی شورا تحقق می‌یافت؛ یعنی روابط چهارمهره حناقل به مردان آزاد اجازه می‌داد تا دورهم گرد آیند و به حل و فصل مسایل اجتماعی بپردازند. پس از آن نیز این امر در جوامع بسته و سنتی حتا تا به امروز ادامه داشته و دارد؛ شورای قبایل، طوایف، ریش‌سفیدان و... از این قبیل بوده و هستند در دوران ما که مردم‌سالاری غیرمستقیم یعنی دموکراسی مبتنی بر نماینده‌گی تقریباً در همه‌جا با تنوع بسیار برقرار است، نقش و اهمیت شوراها نه تنها با کاستی روبه‌رو نشده، بلکه فزونی هم یافته است. در کشورهای توسعه‌یافته که به‌قول “تونیز” (جامعه‌شناس آلمانی) روابط میان مردم از نوع Gesellschaft (سود پیوند) است، اداره‌ی امور با حضور شوراها - از پایین‌ترین تا بالاترین سطوح - به امری نهادمند میل گردیده است و شهروندان از کودکی عادت داده می‌شوند تا به مسایل خود، گروهی (شورایی) بپردازند. سوئد شاید از این نظر الگوی بسیار خوبی باشد. زندگی جمعی توأم با ملاترا شیوای عادی است و آموزش آن بی‌زحمت فراهم نیامده است. این شیوه به مهاجران جهان سومی نیز که در این دو دهه‌ی اخیر بر تعدادشان هردم افزوده شده، تسری یافته است. ایرانی‌های مهاجر اما، متأسفانه حتا از برخی آفریقایی‌ها هم عقب‌تراند و هنوز آن‌طور که شایسته است به زندگی جمعی در راستای مشارکت در امور خود و دیگران تن ندادند (بزهوش راقم در این رابطه و در کشور ایتالیا شاهدی بر این مدعا می‌باشد چندان شیرین اما واقعی است).

اکنون و به‌زودی قرار است مردم به پای صندوق‌های رای بروند تا نماینده‌گان خود را برای شوراهای شهر و روستا انتخاب کنند (اگر چه برخی گمانه‌زنی‌ها حاکی از آن است که میزان مشارکت در آن چندان چشم‌گیر نخواهد بود، که درستی یا نادرستی آن به‌زودی آشکار می‌شود). اما برای آن که شوراهایی واقعی و به‌واقع مردمی داشته باشیم، چند پیش‌نیاز ضروری است: ۱- ارتقاء فرهنگ سیاسی و در چارچوب آن آموزش اهمیت شوراها در زندگی اجتماعی، سیاسی و... تنها این صورت است که اهمیت حیاتی مشارکت به‌طور عام می‌تواند تحقق یابد. ۲- برای رسیدن به چنین هدفی، آزادی کامل و قانون‌مند برای جایابی نیروهای سیاسی و اجتماعی از ضرورتی تام برخوردار است؛ یعنی آزادی تام برای شکل دادن به سازمان‌های سیاسی و صنفی تا هر کدام بتواند گروه‌های ذی‌نفع خود را “زیر یک سقف” گرد هم آورد. تنها با استمرار درازمدت چنین وضعیتی است که می‌توان از نهادینه شدن سازمان‌های یاد شده صحبت به‌میان آورد. ۳- با تحقق دو نکته‌ی گفته شده است که می‌توان شاهد انتخابات راستین بود، در غیر این صورت، انتخابات به نمایشی زودگذر و توخالی می‌ماند؛ در هر جا که باشد. ۴- با تحقق سه اصل بالا است که نامزدهای نماینده‌گی در شوراها می‌توانند شایسته‌ی شرکت در رقابت‌ها باشند؛ شایسته از نظر استقلال، تخصص و در نتیجه دفاع بایسته از حقوق راستین مردمی بلادیده که به آنان رای می‌دهند.

والسلام

* Afshar ۱۳۲۶@ yahoo.com

آزادی و دموکراسی

سخن سردبیر



به‌طور مشخص بسیاری از روشن‌فکران و نیروهای سیاسی مستقل چه در داخل و یا خارج در برخورد با شرایط موجود دچار مشکل شده‌اند. گروه‌های یادشده به‌ویژه چپ، در بسیاری از کشورهای دیگر تکلیف خود را با جنگ‌طلبی‌های نئوکان‌ها (محافظه‌کارهای جدید) به خوبی می‌دانند. آن‌ها مخالف جنگ و توسعه‌طلبی نظامی هستند و هرگونه بهانه‌جویی برای راه‌اندازی جنگی جدید و یا درگیری منطقه‌ای و نیز لشکرکشی از آن سوی آب‌ها را به کشورهای دوردست محکوم می‌کنند. کشورهایی که درگیر مستقیم جنگ نیستند و از دور نظاره‌گر این تحرکات می‌باشند، به‌سادگی می‌توانند این لشکرکشی‌ها را محکوم کرده، آن‌را توسعه‌طلبی یا جنگ‌افروزی بنامند و در برابر آن موضع بگیرند. در جریان اولین جنگ بر علیه عراق، یعنی در زمان اشغال کویت توسط صدام حسین، اتحادنظر میان روشن‌فکران مستقل وجود نداشت. در آن زمان بخشی از روشن‌فکران مستقل صدام حسین را به آن خاطر محکوم می‌کردند که سودای توسعه‌طلبی در سر می‌پروراند و با استفاده از قدرت نظامی خود سعی

درد منطقه‌ی خاورمیانه را به عرصه‌ی تاخت‌وتاز و یکه‌سواری خود تبدیل کند. در چنان شرایطی و در حالی که فروپاشی کشورهای سوسیالیستی موضوع روز بود، روشن‌فکرانی که دیگر به اردوگاه سوسیالیزم امیدی نداشتند، چنین استدلال می‌کردند که در جنگ میان فاشیسم و امپریالیسم باید از امپریالیسم دفاع کرد. (استدلالی که در جنگ جهانی دوم وجود داشت) آن‌ها در آن زمان صدام را فاشیست و نیروهای امریکایی اعزام شده به منطقه را همان نیروهای جنگ جهانی دوم می‌دانستند که بر علیه آلمان هیتلری جنگیده بودند. در آن زمان دیکتاتور تضعیف شده اما از میان برداشته نشد. هر چند نیروهای مهاجم به راحتی توان سرنگونی حکومت صدام را داشتند دیکتاتور بدون تعرض باقی ماند تا توجیهی برای باقی ماندن نیروهای نظامی امریکا و متحدانش در منطقه باشد. اما استقرار نزدیک به دو دهه‌ی این نیروها در منطقه، هم‌زمان با فروپاشی کشورهای اردوگاه شوروی سابق، سبب تقویت بنیادگرایی در منطقه و رشد نیروهای واپس‌گرا شده است. امروزه در سراسر خاورمیانه از القاعده و

طالبان در افغانستان گرفته تا شبه‌نظامیان عراقی که با نیروهای امریکایی و اسرائیلی می‌جنگند، بیش‌تر بنیادگرایی هستند که هیچ علاقه‌ای به دموکراسی و آزادی‌های مردمی ندارند. دست‌آورد حکومت‌های آن‌ها، در دو سه دهه‌ی گذشته، چیزی جز سرکوب، دیکتاتوری، خرابی و ویرانی نبوده است. به‌عنوان نمونه در اعتراضی از سوی دموکرات‌ها به جمهوری خواهان گفته شده که قانون اساسی زمان صدام حسین مترقی‌تر از قانون اساسی فعلی عراق است و در آن زمان، آزادی‌های اجتماعی بیش‌تر بود و زنان در امور جاری کشور مشارکت بیش‌تری داشتند و حتا در افغانستان دوران کمونیست‌ها زنان آزادی‌های بیش‌تری داشتند و از اعمال قوانین شریعت و حدود حرفی نبود... پس این لشکرکشی‌ها به چه چیز منجر شده است؟ اما کسانی که در متن جنگ قرار دارند یعنی آن روشن‌فکرانی که در این منطقه زندگی می‌کنند، با این مساله برخوردی متفاوت داشته‌اند، عده‌ای قبل از اشغال عراق و افغانستان توسط ارتش‌های امریکا و متحدانش، این توهم را داشتند که ممکن است

این لشگرکشی‌ها مردم منطقه را از حکومت‌های مطلقه رها کنند و برای آن‌ها صلح و آزادی... هرچند نمی‌بندد، اما بهتر از وضع موجود... فراهم آورند. با گذشت چند سال از ورود ارتش‌های آمریکا و متحدان به منطقه نه تنها صلحی به ارمغان نیامده

امروزه همه آزادی خواه شده‌اند و حتی اگر از دیکتاتورترین حکومت‌ها و افراد بخواهیم که نظرشان را درباره‌ی آن بیان کنند، می‌توانند ساعت‌ها در سودمندبودن دموکراسی و آزادی سخن بگویند.

است، بلکه آزادی‌های اولیه بهتر از قبل نیست. پس واقعا موضع گیری چگونه باید باشد. این مساله را نیز می‌توان از زاویه‌ی دیگر مطرح کرد و آن این که اساسا تعریف مشخص ما از آزادی چیست؟ آیا وجود یک انتخابات تحت فشار ارتش‌های مهاجم و یا حتی بدون حضور مستقیم این ارتش‌ها، آزادی و دموکراسی است؟ ما سعی می‌کنیم پاسخ این سوال را در تعریف مشخص از آزادی و دموکراسی بدهیم تا تفاوت میان انتخابات تحمیلی و انتخابات آزاد مشخص شود.

امروزه همه آزادی خواه شده‌اند و حتی اگر از دیکتاتورترین حکومت‌ها و افراد بخواهیم که نظرشان را درباره‌ی آن بیان کنند، می‌توانند ساعت‌ها در سودمندبودن دموکراسی و آزادی سخن بگویند. به خصوص در سطح نیروهای سیاسی فعال در خارج از کشور. از شکنجه‌گران ساواک قدیم گرفته تا بازجویان و عاملان سرکوب‌های مختلف، از تلویزیون‌های لس آنجلس تا طرفداران بی‌قیدوشرط سلطه‌ی امریکایی، نتولیرال‌ها و نتوکان‌ها و طرفداران سیاست‌های جهانی سازی و سینه‌چاکان بازار آزاد و طرفداران ایرانی آن‌ها، هم‌آزادی خواه شده‌اند و در فواید و مزیت‌های آزادی داد سخن می‌دهند و دیکتاتوری را محکوم می‌کنند. اما آیا آزادی مورد درخواست آن‌ها با آن‌چه مردم می‌خواهند یکی است؟ بسیاری از آن‌ها بی‌پرده به آزادی‌های دوره‌ی شاه اشاره می‌کنند و آن‌ها که کمی معتدل‌ترند خواهان تعدیل و یا تبدیل دیکتاتوری شاهنشاهی به دموکراسی شاهنشاهی هستند، در این میان عدله‌ی از روشن‌فکران هم که امروزه دل در گرو آزادی‌های نتولیرالی بسته‌اند، واضح و آشکار این سوال را مطرح می‌کنند که آیا

بهتر نبود به همان امتیازات شاه اکتفا می‌کردیم و خودمان را اسیر این همه بلایا نمی‌ساختیم اما روشن‌ترین نمونه‌های این آزادی خواهی را می‌توان در وجود اصلاح‌طلبان و ملی‌گرایان مذهبی و غیرمذهبی در داخل و گروه‌هایی نظیر جمهوری خواهان گوناگون در خارج مشاهده کرد. نمونه‌های بارز آن را در مانیفست جمهوری خواهان و برنامه‌های پیشنهادی متفاوت از این دست دید. آنچه فصل مشترک این آزادی خواهی است را می‌توان در چند اصل پیشنهادی آن‌ها خلاصه کرد

۱ - باید اصل آزادی احزاب پذیرفته شود و گروه‌های مختلف بتوانند بدون ترس و وا همه از بازداشت و تعقیب افکار سیاسی خودشان را دنبال کنند

۲ - روزنامه‌ها آزاد باشند تا از دولت انتقاد کرده و...

۳ - اصل آزادی بیان و اجتماعات تا آن‌جا که به نظم عمومی خدشه وارد نشود پذیرفته شده و کسی به خاطر داشتن عقیده مورد تعقیب قرار نگیرد.

۴ - مردم در دادن رای به هر گروه و حزبی آزاد باشند و کسی آن‌ها را مجبور به رای دادن به حزب و گروهی خاص نکند.

اولین سوال آن است: چه تضمینی وجود دارد که اگر گروه‌های موجود سیاسی به قدرت رسیدند، آزادی را برای دیگران نیز بخواهند. از این میان حداقل دو جریان سیاسی امتحان خود را پس داده‌اند، که اگر به قدرت رسیدند آزادی را برای دیگران نمی‌خواهند، یکی سلطنت‌طلبان که در دوران حکومت خود هرگونه اجحافی را به مردم روا داشته‌اند و هیچ حقی برای مخالفان قایل نبودند و یکی اصلاح‌طلبان (از انواع مختلف) که در هنگام

چه تضمینی وجود دارد که اگر گروه‌های موجود سیاسی به قدرت رسیدند، آزادی را برای دیگران نیز بخواهند

قدرت‌مداری از هرگونه سرکوبی مخالفان خودداری نکردند، هرچند نمی‌خواهیم در این مختصر به بازگویی مسایلی بپردازیم که بر مردم ایران طی قرن اخیر رفته است. بلکه در این گفتار هدف آن است که برای تضمین دموکراسی و آزادی چه راه حلی وجود دارد، و اساسا تفاوت آزادی مورد درخواست

مردم با این آزادی‌ها چیست؟ برای روشن‌تر شدن مساله می‌توانیم مشخصه‌های یک آزادی مردمی را که با آزادی‌های فوق متفاوت است بررسی کنیم. در آزادی واقعی حداقل باید شرایط زیر تضمین شود:

۱ - هر گروهی که توانست آرای مردم را برای یک دوره جلب کند، باید به گونه‌ای نظام‌مند در صورت از دست دادن آرای مردم، به راحتی کنار گذارده شود.

۲ - هیچ‌کس نباید احساس کند که قدرت و حکومت او دائمی است و در دوره‌ی حاکمیت خود هر کاری را که می‌خواهد انجام می‌دهد و کسی از او بازخواست نمی‌کند.

۳ - عمل کرد هر فرد مسئول همواره باید

مردم شناخت کافی از افرادی داشته باشند که به آن‌ها رای می‌دهند و تحت تاثیر تبلیغات رسانه‌ای قرار نداشته باشند.

از جانب مردم بتواند مورد ارزیابی قرار گیرد و حتی در دوره‌ی مشخص مسئولیت‌اش قابل تغییر و جای‌گزینی باشد.

۴ - نباید به افراد و احزاب، قدرت متمرکز داده شود. بلکه باید قدرت مردم در میان مردم تا سرحد امکان پخش شود.

بر مشخصه‌های فوق می‌توان مطالب دیگری را نیز افزود، اما برای بحث در این مختصر به نظر می‌آید که این خطوط کلی کافی باشد. حال سوال این است که اگر بخواهیم مشخصه‌ی فوق را در جامعه داشته باشیم و یک حکومت دیکتاتوری را با دیکتاتوری دیگر تعویض نکنیم و هر زمان که مردم مسئولی را در مقابل خود دیدند، بتوانند مسئولیت او را به دیگری واگذار کنند، چه مکانیزمی لازم است.

۱ - مردم شناخت کافی از افرادی داشته باشند که به آن‌ها رای می‌دهند و تحت تاثیر تبلیغات رسانه‌ای قرار نداشته باشند. تبلیغات رسانه‌ای که اغلب در دست صاحبان قدرت و ثروت است. مردم باید بتوانند با دید باز و شناخت کافی به افرادی رای دهند که در زندگی اجتماعی خود وفاداری به رای مردم را به اثبات رسانده باشند. از این جهت اولین گام برای تحقق آزادی امکان انتخاب افراد در محیط کار و فعالیت‌های اجتماعی است. شناخت از افراد در یک پروسه‌ی طولانی فعالیت اجتماعی به‌دست می‌آید و از آن طریق

است که خصلت‌های مردم‌گرایانه و وفاداری به

صداقت، مردم‌دوستی، وفاداری به قول و قرار، گذشت، فداکاری و کلیه‌ی مشخصه‌هایی که برای نمایندگی مردم لازم است در محیط کار و فعالیت خود را نشان می‌دهد

آرمان جمعی نمایان می‌شود؛ پس اولین نهاد برای پایه‌گذاری مردم‌سالاری همانا نهادهای مردمی، صنفی و سندیکایی و انتخاب‌نمایندگان در محیط کار و فعالیت اجتماعی است. صداقت، مردم‌دوستی، وفاداری به قول و قرار، گذشت، فداکاری و کلیه‌ی مشخصه‌هایی که برای نمایندگی مردم لازم است در محیط کار و فعالیت خود را نشان می‌دهد، علاوه بر آن وجود نهادهای مردمی در محیط کار این امکان را به‌وجود می‌آورد که افراد مداوماً از جانب انتخاب‌کنندگان مورد‌ارزیابی قرار گیرند.

۲ - نهادهای مردمی از طریق مشارکت در زندگی اجتماعی که مشخصه و ضرورت آن‌ها است می‌توانند ارتباط خود را با سایر نهادهای انتخابی روشن و مشخص کنند و از آن طریق در سیاست‌گذاری‌های عمومی و درک واقعیات موجود اجتماعی مشارکت داشته باشند. ارتباط نهادهای مردمی با یکدیگر و به‌دست گرفتن بخشی از امور

با گسترش نفوذ و توانایی نهادهای مردمی، دولت‌ها نیز کوچک‌تر شده و امکان تمرکز قدرت در دست عده‌ای خاص کمتر می‌شود

جامعه توسط آن‌ها که ضرورت وجود دموکراسی است، این امکان را از دولت‌مردان و صاحبان قدرت سلب می‌کند که بخواهند، حکومت خود را دایمی کنند؛ و به آن‌ها این توانایی را می‌دهد که با نقد دایم نهادهای حکومتی و سیاست‌گذاری‌های کلی،

آن‌ها را در مسیر خواسته‌های مردمی هدایت کرده و امکان فعالیت برای بخش‌های مختلف اجتماعی را به‌وجود آورند. نهادهای مردمی می‌توانند راسا بسیاری از فعالیت‌های محیط کار را به‌دست گیرند و قوانین و مقررات کاری خودشان را به وسیله‌ی نمایندگان انتخابی و با همکاری رای‌دهندگان خود مشخص کنند.

با گسترش نفوذ و توانایی نهادهای مردمی، دولت‌ها نیز کوچک‌تر شده و امکان تمرکز قدرت در دست عده‌ای خاص کمتر می‌شود و از این طریق است که بخشی از قدرت به مردم واگذار می‌شود و آن‌گاه نیز طمع قدرت‌طلبان برای کسب مقامات عالی‌تر خواهد شد.

۳ - علاوه بر آن قرار گرفتن بخشی از قدرت در دست نهادهای مردمی و واگذاری بخشی از امور جاری به این نهادها از وجود قدرت متمرکز دولتی جلوگیری کرده و جاذبه‌های فردی را برای دولت‌مردان و طالبان قدرت کمتر کرده و دولت‌مردان می‌دانند که با به‌دست گرفتن قدرت دولتی آن‌چنان هم مطلق‌العنان نیستند و قدرت آن‌ها مشروط به وجود قدرت‌های مردمی است. در این صورت کسانی می‌توانند آرای کافی برای به‌دست گرفتن قدرت دولتی را در اختیار داشته باشند که قبلاً در نهادهای مردمی خدمت‌گذاری خود به مردم را اثبات کرده باشند و از جانب رای‌دهندگان آگاه به فعالیت اجتماعی آن‌ها مورد تأیید قرار گرفته باشند.

۴ - اما مشخصه‌ی نهادهای مردمی آن است که ضرورت آن از طرف مردم احساس شده و مردم آن‌ها را در جریان زندگی و خواسته‌های خود از حکومت و جامعه به‌وجود آورده باشند، نهادهای مردمی در جریان مبارزه شکل می‌گیرند و هیچ‌گونه فیلتری را جهت انتخاب نمایندگان خود نمی‌پذیرند و در این زمینه اساس تشخیص و حقانیت با رای‌دهندگان است.

از آن‌جا که ضرورت وجودی نهادهای مردمی در طی صد سال گذشته در بسیاری از شئون اجتماعی در کشورهای مختلف مشخص شده است بسیاری از دولت‌ها سعی کرده‌اند تا نهادهای موازی و دولت‌ساخته را به جای نهادهای مردمی جا بزنند، ایجاد سندیکاهای زرد، شوراهای دولت‌ساخته و فیلترگذاری شده و نهادهای ریزودرشت وابسته به دولت را در جوامع و کشورهای مختلف به‌وجود آورده باشند، تا آن‌ها را به جای نهادهای مردمی انتخابی و واقعی معرفی کنند. نهادهای مردمی نمی‌توانند هیچ‌گونه نظارتی و فیلترگذاری را در انتخاب نمایندگان خود، به‌جز نظر رای‌دهندگان بپذیرند و در این زمینه اساس انتخاب نمایندگان

بر آزادی مطلق و بی‌حصر و استثنا است. یعنی هر کسی را که مردم انتخاب کردند تنها همگان حق دارند نظرات‌شان را در مورد انتخاب‌شوندگان و انتخاب‌کنندگان، بی‌حصر و استثنا بیان کنند. این است مرز میان آزادی‌های واقعی و آزادی‌هایی ظاهری و با رعایت این اصول است که آزادی‌خواهی واقعی مشخص می‌شود.

این نهادها مستقیماً می‌توانند در سیاست‌گذاری‌های مربوط به خود مشارکت داشته باشند. حتا آن‌را به‌دست گیرند به‌عنوان مثال نمایندگان واقعی دانشگاهیان سیاست‌گذاری‌های آموزش عالی را تعیین کند و نمایندگان واقعی معلمان در سیاست‌گذاری‌های مربوط به تعلیم و تربیت دخالت مستقیم داشته باشند.

حال ممکن است کسی بگوید این چنین انتخاباتی که بی‌حصر و استثنا باشد در کجای دنیا وجود دارد و تا به حال در هیچ کشوری امکان پذیر نبوده است؟ پاسخ بسیار روشن است. اگر ۵۰ سال پیش کسی در ایران می‌گفت زن با مرد برابر است قطعاً حرف او را نمی‌پذیرفتند و حتا در صد سال پیش در بسیاری از کشورها زنان حق رای نداشتند. در یک‌صد و پنجاه سال پیش در انگلستان کسانی حق رای داشتند که مقدار معینی مالکیت داشته و مقدار معینی مالیات می‌پرداختند. مبارزات جنبش چارティストها (۱۸۴۰ تا ۱۸۶۲) در پایین آوردن میزان مالیات برای رای‌دهندگان باعث شد که تعداد افراد مجاز به رای دادن از ۳٪ به ۵٪ برسد. یعنی حتا همه‌ی مردان هم حق رای نداشتند. پس این دلیل نمی‌شود که به افراد بگوییم نظریه‌ی شما در هیچ جای دنیا وجود ندارد. در نتیجه حق نظر دادن ندارید. اگر می‌پذیریم که حصر و استثنا یا نظارت و حذف افراد به وسیله‌ی عده‌ای خاص غلط است، پس باید بپذیریم که رای‌دهندگان آن‌قدر رشد و آگاهی دارند تا نمایندگان‌شان را هرطور که می‌خواهند انتخاب کنند یعنی هیچ فیلتر و گزینشی در میان انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان وجود نداشته باشد. این است آزادی‌ای که می‌توان گفت زمینه‌ی بازگشت دیکتاتوری را تضعیف می‌کند. از همین جهت است که ما مطلقاً از تشکیل‌های مردمی، صنفی و سندیکایی حمایت کرده و خواهان آن هستیم که بیش‌ترین قدرت مردم در این نهادها متمرکز باشد.

از این‌جا است که هر گونه لشگرکشی و آزادی‌خواهی مهاجمان را، آزادی‌خواهی واقعی نمی‌دانیم و آزادی را آن می‌دانیم که به‌دست مردم و در جریان مبارزات مردم به‌دست آمده باشد.

اخبار

ایران و جهان در ماهی که گذشت



اعتراض به تداوم اخراج اساتید دانشگاهها

روابط عمومی دفتر تحکیم وحدت با صدور اطلاعیه‌ای نسبت به تداوم اخراج اساتید و ایجاد مانع در برابر فعالیت‌های آزاد آکادمیک در ایران اعتراض کرد.

در این اطلاعیه آمده است: دانشگاه‌های کشور عرصه‌ی تاخت و تاز خردستیزان گردیده و استاد و دانشجو با هم مورد مهروری واقع شده‌اند. دانشجو حکم و ستاره می‌گیرد و استاد بی‌واحد می‌شود و در نهایت اخراج اساتید مستقل به اجبار بازنشسته می‌گردند، دانشجویان منتقد از حق ادامه تحصیل محروم می‌گردند و کانون‌های فرهنگی، شوراهای صنفی و انجمن‌های اسلامی بسیاری در سراسر کشور تعلق و منحل می‌شوند.

این تشکل دانشجویی چنین اقداماتی را بخشی از پروژه‌ی انقلاب فرهنگی دوم دانسته و تاکید کرده است که بر همه فعالان سیاسی و فرهنگی کشور لازم است که با تشکیل جبهه فراگیر و دفاع از دانشگاه، در مقابل اقدامات تنگ‌نظرانه ایستادگی کنند.

انقلاب فرهنگی دوم

دانشجویان دانشگاه علامه طباطبایی طی بیانیه‌ای نسبت به برخوردهای قضایی و انضباطی با فعالان دانشجویی در ماه‌های اخیر و ایجاد محدودیت‌های شدید برای فعالیت تشکل‌های مستقل دانشجویی در کنار انحلال و توقیف پی‌درپی آن‌ها، بیانیه‌ای اعتراض‌آمیز صادر کردند. در این بیانیه از این فعالیت‌ها با عنوان انقلاب فرهنگی دوم نام برده شده است.

در این بیانیه چنین آمده است: فعالیت مجدد هسته‌های گزینش دانشجویان و اساتید، ظهور پدیده ابداعی "دانشجویان ستاره‌دار" به منظور تصفیه دانشگاه‌ها از دانشجویان دگراندیش و حذف بسیاری از استادان از عرصه آکادمی به بهانه بازنشستگی در کنار فشارهای پیدا و پنهان دیگری که بر دانشجویان و استادان وارد می‌شود نمونه‌های شفاف‌تری است که نشان می‌دهد جامعه‌ی دانشگاهی روزهای سختی را سپری می‌کند.

تجمع اعتراضی دانشجویان دانشگاه علامه

در پی تجمع دوشنبه شب در خوابگاه طرشت دانشگاه علامه طباطبائی دانشجویان این دانشگاه چهارشنبه از ساعت ۱۲ تجمعی در دهکده‌ی المپیک که دانشکده‌های روان‌شناسی، حقوق و علوم سیاسی در آن قرار دارند، برگزار کردند. در این تجمع که بیش از ۳۰۰ نفر از دانشجویان در آن شرکت کردند، معاونت دانشجویی دانشگاه علامه طباطبایی صحبت کرد. دانشجویان که خواهان حضور رییس دانشگاه بودند با راه‌پیمایی به سمت ساختمان مرکزی خواستار حضور وی در میان دانشجویان شدند که او از این امر سر باز زد. دانشجویان معترض اعلام کردند که روز شنبه مجدداً تجمع خود را ادامه خواهند داد و تا رسیدن به خواسته‌های خویش دست از اعتراض برندارند.

دانشجویان نسبت به وضعیت بد این دو دانشکده، که هنوز ساخت آن‌ها تمام نشده و کنترل حراست بر پوشش دانشجویان و نیز وضعیت رفاهی خوابگاه‌ها اعتراض دارند. دانشجویان این دو دانشکده در حالی در سلف‌غذا می‌خورند که هنوز کارگران مشغول عملیات عمرانی در سلف هستند.

از آغاز سال تحصیلی جدید این چندمین اعتراض صنفی دانشجویان دانشگاه علامه طباطبایی است. پیش‌تر نیز دانشجویان خوابگاه‌های سلامت(دختران) و سروستان نسبت به وضعیت خوابگاه‌ها اعتراض

گفتنی است سعید درخشندی و پویا جهان‌دار دو فعال سابق دانشجویی که در مردادماه گذشته توسط نیروهای امنیتی بازداشت و به اوین منتقل شده‌اند هم‌اکنون در بند عمومی زندان ۲۰۹ نگهداری می‌شوند.

اعتراض دانشجویان پردیس مرکزی دانشگاه علامه طباطبائی

دانشجویان پردیس مرکزی دانشگاهی علامه طباطبائی، در اعتراض به مشکلات صنفی و رفاهی دانشکده‌ی حقوق و روان‌شناسی مستقر در دهکده المپیک تحصن کردند.

در بیانیه‌ی صادر شده، دانشجویان نسبت به وضعیت نامطلوب غذا، سلف، آب آشامیدنی، سرویس رفت‌وآمد، تحت فشار قرار گرفتن اساتید فرهیخته و مستقل، برخورد نامناسب انتظامات با دانشجویان، برخورد توهین‌آمیز نگهبانی و انتظامات با دانشجویان به‌ویژه دختران، تحت فشار قرار داشتن فعالان تشکلهای دانشجویی، به‌ویژه فعالان انجمن اسلامی و شورای صنفی، تهدید آزادی‌های دموکراتیک در دانشگاه و جلوگیری از فعالیت‌های فرهنگی اقوام مختلف ترک، بلوچ، کرد و لر اعتراض کردند.

ممنوع‌الورود شدن اعضای سابق انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه پلی‌تکنیک

رئیس حراست دانشگاه پلی‌تکنیک به انتظامات دانشگاه دستور داده است که از ورود تعدادی از اعضای سابق شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان از جمله: یاشار قاجار، مسعود دهقان، حامد ابراهیمی، عابد توانچه و همچنین رضا دلبری، روزبه ریاضی، هادی لطفی از اعضای سابق شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان پلی‌تکنیک و اعضای فعلی هیات امنای جامعه فارغ‌التحصیلان دانشگاه و عباس حکیم‌زاده، عضو فعلی شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه پلی‌تکنیک جلوگیری به‌عمل آورد.

این در حالی است که مسئولان دانشگاه صریحا اعلام کرده‌اند که تخریب و غیرقانونی کردن انجمن اسلامی دانشجویان، برخورد با فعالان دانشجویی و دستور ممنوع‌الورود شدن به دانشگاه اعضای سابق انجمن اسلامی دانشجویان از طرف نهادهای امنیتی بیرون دانشگاه صادر شده است.



کردند که با برخورد شدید حراست دانشگاه مواجه گردیدند. همچنین در اعتراض به وضعیت دانشگاه دکتر احمدی رئیس دانشکده حقوق و علوم سیاسی که منتخب هیئت علمی بود از مقام خود در اعتراض به قانون شکنی های رئیس جدید دانشگاه استعفا کرد. همچنین سعید ایزدبخش از اعضای انجمن اسلامی دانشکده‌ی روان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی و تعداد دیگری از دانشجویان پس از تجمع در خوابگاه طرشت به حراست احضار شدند.

تحصن دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس

دانشجویان ورودی سال ۸۵ دانشگاه تربیت مدرس به علت کمبود خوابگاه در مقابل ساختمان مرکزی این دانشگاه تحصن کردند. این دانشجویان که تعدادشان به ۵۰ تا ۶۰ نفر می‌رسد؛ خواستار جواب‌گویی رئیس دانشگاه هستند.

یکی از متحصنان افزود: رتبه ورودی‌های دانشگاه تربیت مدرس اکثرا تک رقمی است و در دفترچه اعلام شده به تدریج خوابگاه به دانشجویان واگذار می‌شود؛ ولی هنوز مشخص نیست که این واگذاری چند ماه بعد است.

عضواسبق انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه بوعلی‌سینا به دو سال حبس تعلیقی محکوم شد

مرتضی حسین‌زاده عضو اسبق انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه بوعلی‌سینا و علوم پزشکی همدان از سوی شعبه یکم دادگاه انقلاب این استان به دو سال حبس به مدت چهار سال تعلیق، محکوم شد.

احضار دو دانشجو به کمیته‌ی انضباطی

دبیر سابق انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه مازندران از احضار دو دانشجوی دانشکده‌ی فنی این دانشگاه به کمیته‌ی انضباطی خبر داد.

سعید یعقوبی‌نژاد گفت: «پس از لغو مجوز نشریه‌ی انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده‌ی فنی، اعضای سابق انجمن اسلامی، حدود ۳۰۰ نشریه‌ی موجود در آرشیو انجمن اسلامی را به‌صورت رایگان در اختیار دانشجویان قرار دادند که با ممانعت حراست دانشگاه روبه‌رو شدند.»

ابراز نگرانی پدر سعید درخشندی

پدر سعید(خیر الله) درخشندی فعال دانشجویی که بیش از ۷۵ روز است در بازداشت موقت به‌سر می‌برد نسبت به نحوه‌ی رسیدگی قضایی به پرونده فرزندش ابراز نگرانی کرد.

بیانیه کانون نویسندگان

کانون نویسندگان ایران در پی دست‌گیری پیاپی نویسندگان، روزنامه‌نگاران، دانشگاهیان و فعالان اجتماعی، فرهنگی و کارگری و تعطیلی روزنامه‌های و توقف نشر کتاب در اطلاعیه‌ای به این شیوه‌های سرکوب و تحدید آزادی‌های فردی و اجتماعی اعتراض کرد.

هم چنین در آخرین اطلاعیه کانون نویسندگان به مساله تهاجم به ناصر زرافشان در زندان به وسیله عده ای زندانیان شرور و تحریک شده و دستگیری منصور اسانلو اعتراض کرده است و خواهان حفظ حقوق اولیه افراد شده است.

مراسم بزرگداشت چهارمین سالگرد درگذشت صفرخان برگزار شد

مراسم بزرگداشت چهارمین سالگرد درگذشت صفر قهرمانیان (صفرخان) - پرسابقه‌ترین زندانی سیاسی ایران - روز جمعه بر سر مزار وی در امامزاده طاهر مهرشهر کرج برگزار شد. در این مراسم دهها تن از یاران، دوستان و هم‌زمان صفرخان شرکت داشتند. مراسم با مخالفت‌های آشکار ماموران امنیتی و حضور قابل‌توجه ماموران ملبس به فرم نیروی انتظامی برگزار شد.

در این مراسم چند تن از شعرای آذربایجان و سه تن از اعضای کانون نویسندگان ایران سخن‌رانی و شعرخوانی کردند. صبح روز مراسم از سوی ماموران امنیتی به‌طور حضوری به خانواده صفرخان تذکر داده شده بود که به علت نداشتن مجوز، نباید مراسم را برگزار کنند.

در میان کشورهای جهان لوگزامبورگ با تولید ناخالص داخلی سرانه بالغ بر ۷۰ هزار دلار در جایگاه اول جهان قرار دارد امریکا با ۳۹/۶ هزار دلار و ایرلند با ۳۸/۷ هزار دلار در جایگاه‌های دوم و سوم از این نظر قرار دارند.

۷۰ تا ۸۰ درصد چای موجود در کشور قاچاق است

معاون غذا و داروی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، گفت: ۷۰ تا ۸۰ درصد چای موجود در کشور قاچاق است. وقتی که چای قاچاق در کشور کنترل نشود و مشخص نباشد که از کدام کشور وارد شده، طبیعی است که کیفیت خوبی هم نداشته باشد.

سال گذشته ۶ میلیارد دلار کالا به ایران قاچاق شده است

رییس ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز گفت: ارزش کالاهای قاچاق وارد به کشور سال گذشته به شش میلیارد دلار بالغ شد. سردار "محمد رضا نقدی" روز دوشنبه با بیان این که، سال گذشته ۴۵ میلیارد دلار کالا به کشور وارد شده است، تصریح کرد: از این میزان، ۳۹ میلیارد دلار مربوط به واردات رسمی کالای کشور بود.

کاهش تعرفه ورود چادرمشکی

حداقل نیاز کشور به پارچه‌ی چادرمشکی سالانه ۳۵ میلیون متر مربع برآورد می‌شود. اخیرا با شعار حمایت از مصرف‌کننده تعرفه‌ی ورود چادرمشکی از ۷۰ به ۱۶ درصد کاهش یافت. این کاهش در زمانی صورت گرفته که یکی از مشکلات اصلی تولیدکنندگان این کالا که رنگ‌آمیزی چادرمشکی بوده است با کمک پژوهش‌گران حل شده است. با توجه به وضعیت اسفبار صنایع نساجی این حرکت در جهت جلوگیری از تولید داخلی کالاهای نساجی تعبیر می‌شود.

افزایش نرخ بی‌کاری در ایران

بانک جهانی در تازه‌ترین گزارش خود اعلام کرد، طی شش ماه گذشته ۰/۶ درصد بر نرخ بی‌کاری در ایران افزوده شد و در حال حاضر نرخ بی‌کاری در ایران به ۱۱/۵ درصد رسیده است.

به گزارش بانک جهانی، رشد اقتصادی ایران در سال ۲۰۰۵ به ۴/۸ درصد رسید و براساس پیش‌بینی کارشناسان این رقم در سال ۲۰۰۶ به ۵/۹ درصد خواهد رسید.

به این ترتیب در سال ۲۰۰۶ اقتصاد ایران با افزایش قابل‌توجه رشد نسبت به سال قبل از آن مواجه خواهد شد. به همین ترتیب نرخ بی‌کاری در میان جوانان نیز روبه‌افزایش گذاشته است. در حالی که نرخ بی‌کاری

اخبار

اقتصادی

تنزل رتبه ایران در سرانه تولید ناخالص داخلی

در گزارش توسعه‌ی انسانی سازمان ملل آمده است: تولید ناخالص داخلی سرانه‌ی ایران در سال ۲۰۰۴ بالغ بر ۷۵۲۵ دلار بوده است که به این ترتیب، ایران در میان ۱۷۲ کشور جهان از این نظر در جای‌گاه ۷۲ قرار گرفته است.

این گزارش با اعلام این که شاخص تولید ناخالص داخلی ایران در سال گذشته ۰/۷۱ بوده است، این شاخص را در سال جاری ۰/۷۲ اعلام کرده است.

اخبار

کارگری

در میان جوانان در شش ماه گذشته ۲۲/۴ درصد بود این رقم در شرایط کنونی به ۲۳/۲ درصد افزایش پیدا کرده است. تورم نیز هم‌چنان بالای ۱۲ درصد برآورده شده است.

سهیلا جلوآرزاده در دومین کارگاه آموزشی بهینه‌سازی راهبردهای تشکلهای کارگری در مواجهه با جهانی‌سازی و خصوصی‌سازی در تبریز، گفت: زنان در اولین خط پروسه‌ی اخراج از محیط‌های کارگری قرار دارند.

در ماهی که گذشت جامعه‌ی کارگری ایران با رویدادهای مشابه ماه‌های پیش روبه‌رو بود. باز هم تعطیلی واحدهای تولیدی و عدم پرداخت حقوق معوقه‌ی کارگران، اعتراض کارگران، به‌دنبال آن اخراج و بی‌کاری کارگران و اعتراضات کارگران اخراجی، بی‌کار شده. در زیر به برخی از آن‌ها اشاره‌ای مختصر خواهیم داشت:

تعطیلی واحدهای تولیدی:

تعطیل هرمزنخ با ۱۱۲ کارگر

یکی از نمایندگان کارگری با اشاره به این‌که بسیاری از واحدهای تولیدی هرمزگان به‌دلیل هزینه‌ی بالای تولید تعطیل شده‌اند، گفت: با توجه به گرمای طاقت‌فرسای منطقه و هزینه‌ی بالای آب‌وبرق بسیاری از واحدها توان پرداخت این هزینه‌ها را نداشته و تعطیل می‌شوند. وی با اشاره به این‌که کارفرمای شرکت هرمزنخ اهل تبریز است، افزود: این کارفرما قصد داشت دستگاه‌ها و ماشین‌آلات تولید را به تبریز منتقل کند اما به دلیل آن‌که دستگاه‌های کارخانه با بودجه‌ی استان خریداری شده بود، مسوولان اجازه‌ی ترخیص و انتقال دستگاه‌ها را ندادند و اکنون دستگاه‌های شرکت هرمزنخ خاک می‌خورد و ۱۱۲ کارگر این واحد سرگردانند.

تجمع کارگران ذوب رکورد مشهد؛

ده‌ها تن از کارگران شرکت ذوب رکورد در مشهد با تجمع در مقابل سازمان کار خراسان رضوی اعلام کردند که ۷ ماه حقوق دریافت نکرده‌اند.

نماینده کارگران گفت: مدیریت این شرکت از اسفند ماه گذشته حقوق کارگران را پرداخت نکرده و حق بیمه‌ی آن‌ها نیز پرداخت نشده است. این شرکت از یک ماه پیش تعطیل شده است

وی ادامه داد: بسیاری از کارگران این شرکت در هفت ماه اخیر علاوه بر کار در شرکت، برای امرار معاش دست به کارهایی چون قبرکنی، باربری و مسافرکشی با موتور کرده‌اند.

۳۲ واحد کوره‌پزی در محمودآباد تعطیل شد

رئیس انجمن صنفی کارگران کوره‌پزخانه‌های محمودآباد با اشاره به کاهش آمار کوره‌پزخانه‌های منطقه محمودآباد از ۵۰ به ۱۸ کوره گفت: با روندی که شاهد هستیم کوره‌های موجود نیز به‌زودی از چرخه‌ی تولید خارج خواهند شد.

تجمع کارگران سازمانیه در پاکدشت؛

نایب رئیس انجمن صنفی کوره‌پزخانه‌های پاکدشت از تجمع دوباره کارگران آجرسازی سازمانیه در مقابل فرمانداری این شهرستان خبر داد. وی افزود: ۲۰۰ کارگر شاغل در این واحد حدود ۳۰ ماه حقوق و مزایای خود را دریافت نکرده‌اند.

تعطیلی قند دزفول " با ۳۳۰ کارگر

رئیس کانون هم‌هنگی شوراهای اسلامی کار خوزستان از تعطیلی کارخانه قند دزفول و رهاسازی آن انتقاد کرد و گفت: کارخانه‌ای که ۱۰۰ هکتار زمین کشاورزی و ۳۳۰ کارگر داشت، ماه‌هاست که رها شده و سهام‌دار اصلی آن در زندان به‌سر می‌برد... در زمان فعالیت این کارخانه کلیه‌ی مناطق کشاورزی شوش‌دانیال، دزفول و اندیمشک تا رود کرخه زیر کشت چغندر قند می‌رفت. وی افزود: متأسفانه در حال حاضر این مناطق از زیر کشت چغندر قند خارج شده است. تولید سالانه ۴۰ هزار تن شکر یکی از محصولات این کارخانه بود. او از وضعیت اسفبار ۳۳۰ کارگر این کارخانه خبر داد و گفت: با تزریق ۱۰ میلیارد تومان نقدینگی می‌توان این واحد رها شده را به واحدی در آمدزا و اشتغال‌زا تبدیل کرد.

اعتراض کارکنان کارخانه یخچال‌سازی لرستان به تعطیلی کارخانه

کارکنان یخچال‌سازی لرستان در اعتراض به ادامه‌ی تعطیلی این واحد تولیدی در مقابل استان‌داری لرستان اجتماع کردند. تجمع‌کنندگان اظهار داشتند: با واگذاری رانتهی این واحد تولیدی به بخش خصوصی، در سال ۸۳ خریدار به‌جای ادامه‌ی فعالیت آن، مبادرت به توقف تولید و بی‌کار کردن حدود ۳۰۰ نفر از کارکنان این واحد تولیدی کرد.

معترضان افزودند: از دو سال گذشته تاکنون که این واحد تولیدی تعطیل شده است بارها برای از سرگیری فعالیت دوباره‌ی آن تلاش کرده‌ایم اما اقدامی برای وادار کردن خریدار به راه‌اندازی کارخانه تاکنون نشده است.

۵۱ واحد تولیدی در کهگیلویه و بویراحمد تعطیل شده است

مدیر کل کار کهگیلویه و بویراحمد، تعداد واحدهای تولیدی تعطیل شده در مناطق مختلف استان را ۵۱ واحد با اشتغال بیش از ۴۰۰ نفر عنوان و خاطرنشان کرد: دلایل اساسی تعطیلی واحدهای تولیدی در کهگیلویه و بویراحمد ناشی از سوءمدیریت و عدم شناخت افراد به چگونگی اداره واحدها است و هیچ ارتباطی با وضعیت و تخصص‌های کارگران آنها ندارد.

تعطیلی گونی‌بافی بیستون " در کرمانشاه و بالاتکلیفی ۲۰۰ کارگر

دبیر اجرایی خانه کارگر کرمانشاه از تعطیلی کارخانه "گونی‌بافی بیستون" خبر داد و گفت: ۲۰۰ کارگر این کارخانه سرگردان هستند و گفت: این کارخانه مشکل بازار فروش ندارد و تجهیزات و ماشین‌آلات آن همچنان وجود دارد که در صورت تزریق نقدینگی راه‌اندازی می‌شود، اما کارفرما تنها قصد فروش کارخانه را دارد.

مجتمع شباب غرب در کرمانشاه تعطیل شد

مجتمع شباب غرب کرمانشاه متشکل از ۳ کارخانه لوله‌سازی، رنگ‌سازی و تولید میل‌گرد بود که به یک‌باره هر ۳ کارخانه تعطیل شدند و کلیه کارگران این مجتمع بازخرید شده‌اند.

کلیه ماشین‌آلات، ساختمان‌ها و تجهیزات این مجتمع همچنان پابرجاست و این کارخانه‌ها به چند نگهبان واگذار شده تا از تجهیزات واحد محافظت کنند.

کارخانه لوله‌سازی که به تولید لوله پولیکا مشغول و از بازار فروش قابل‌قبولی برخوردار بود، کارخانه‌ی رنگ‌سازی نیز که رنگ‌های مرغوب گلفام را تولید می‌کرد و تولید میل‌گرد نیز در این بازار آهن فروش خوبی دارد، بنابراین تنها مشکل واحد سوءمدیریت بود.

وزارت کشاورزی، سم‌سازی طیس را تعطیل کرد!

دبیر اجرایی خانه کارگر طیس از تعطیلی کارخانه‌ی سم‌سازی طیس انتقاد کرد و گفت: به دلیل عدم پرداخت بدهی‌های وزارت کشاورزی این کارخانه تعطیل شده است.

کارخانه‌ی سم‌سازی طیس که محصولاتش را به وزارت جهاد کشاورزی می‌فروخت، پس از آن‌که نتوانست مطالباتش را از این وزارتخانه دریافت کند، دچار بحران شدید مالی شد.

وی از مطالبات ۳۰ میلیون تومانی کارگران و بدهی بالای این کارخانه بابت خرید قطعات و ملزومات کارخانه خبر داد و گفت: اگر وزارت جهاد کشاورزی مطالبات سم‌سازی طیس را بدهد این کارخانه فعالیت خود را آغاز می‌کند. وی گفت: چنان‌چه این واحد فعال شود حدود ۵۰ کارگر مشغول به کار خواهند شد.

عدم پرداخت حقوق: ۲۰۰ هزار کارگر ماه‌هاست که حقوق دریافت نکرده‌اند

علیرضا محجوب، در نطق پیش از دستور خود با بیان این‌که حدود ۱۳ میلیون جمعیت زیرخط فقر داریم، گفت: نزدیک به ۲۰۰ هزار کارگر و خانواده‌های‌شان که در ۵۰۰ واحد تولیدی نظیر شرکت‌های پوشینه‌باف، نازنخ و سیمین‌نو شاغل هستند و بارها در مقابل مجلس شورای اسلامی شاهد تجمع و اعتراض آنها بوده‌ایم، ماه‌هاست که حقوق دریافت نکرده‌اند.

وی ادامه داد: برخی از این کارگرها حدود ۵۰ ماه است که حقوق‌شان را دریافت نکرده‌اند.

بسیاری از کارگران خوزستان چند ماه حقوق نگرفته‌اند

رئیس کانون شوراهای اسلامی کار استان خوزستان با اشاره به این‌که بسیاری از واحدهای استان چندین ماه حقوق نگرفته‌اند، گفت: بحران صنایع در استان جدی است.

وی خصوصی‌سازی را اولین جرقه‌ی ایجاد بحران در صنایع دانست و گفت: اگر وزیر کار می‌خواهد واحدهای بحران‌دار را شناسایی کرده و کمک کند بهتر است سوابق کارخانه‌هایی که خصوصی‌سازی شده را بررسی کنند.

وی اکثر واحدهای استان را نیازمند دریافت تسهیلات دانست و گفت: کافی است وزیر کار به شهرک‌های صنعتی سری بزند تا لیست بلندی از واحدهای بحران زده نیازمند تسهیلات تهیه کند.

کارگران چینی سروش اعتراض کردند و اخراج شدند؟!

کارگران این واحد از ۲ ماه پیش حقوق و مزایای خود را دریافت نکرده‌اند. در چند روز گذشته کارگران به تاخیر در پرداخت حقوق خود اعتراض کردند که این بار مدیریت به جای پرداخت مطالبات، ۸۰ کارگر این کارخانه را اخراج کرد.

تجمع کارگران پارسیلون خرم‌آباد

مرتضی مختاری‌فر " نماینده کارگران لرستان با تایید این مطالب گفت: در پارسیلون بیش از یک‌هزار نفر شاغل هستند و نزدیک به ۲ ماه حقوق و مزایای شاغلان پرداخت نشده است. ۲۰۰ نفر از کارگران خشمگین شرکت نساجی پارسیلون در خرم‌آباد ۱۹ مهر پس از ۴ ساعت

۶۰ مورد حوادث ناشی از کار در استان همدان

رییس سازمان کار و آموزش فنی و حرفه ای استان همدان از وقوع ۶۰ مورد حادثه‌ی ناشی از کار در نیمه‌ی نخست سال جاری در سطح این استان خبر داد. مسعود اقلامی گفت: از این تعداد ۶ مورد منجر به فوت و ۵۴ مورد دیگر منجر به ضایعات و صدمات جانی و خسارات مالی شده است. وی بیشترین موارد حوادث را در بخش ساختمان دانست.

کشته و زخمی شدن ۲ کارگر در بندر دیلم

نماینده‌ی کارگران استان بوشهر ضمن تایید خبر کشته و زخمی شدن ۲ کارگر در گمرکات بندر دیلم، گفت: اطلاعات دقیقی راجع به حادثه نداریم، اما بحث قاچاق کالا کاملاً منتفی است و قربانیان این حادثه جزء کارگران منطقه هستند.

عیسی محمد کمالی تصریح کرد: در جریان درگیری نیروی انتظامی راننده به نام "حقیقت" کشته شد و کارگر بخش تخلیه و بارگیری به نام عبدالحسین خواجه زخمی شد. نماینده‌ی بوشهر در مجلس هفتم در نامه‌ای سرگشاده به وزیر کشور نسبت به برخورد خشن و غیرمنطقی نیروی انتظامی با کارگران شاغل در گمرک بندر دیلم اعتراض کرد.

دستگیری مجدد منصور اسالو

منصور اسالو، همراه دو تن از فعالان کارگری شرکت واحد که قصد مراجعه به اداره کار را داشتند، در ساعت ۹ صبح روز یکشنبه ۸۵/۸/۲۸، در خیابان گلبرگ، چهارراه رشید، توسط هشت مأمور اطلاعات با خشونت و ضرب و شتم و شلیک تیر هوایی دستگیر شد. وی به هنگام دستگیری خواستار رعایت موارد قانونی، حقوقی شده و از همراهان خود نیز کمک می‌طلبد. این دستگیری در زمانی صورت گرفته است که وی به همراه ۱۶ تن از همکارانش منتظر محاکمه در شعبه ۱۴ دادسرای انقلاب هستند.

وی در گفت و گویی به تاریخ ۸۵/۸/۲۵ در یکی از روزنامه صبح در نقد سخنان وزیر کار، گفته بود: طبق بند سوم اصل ۲۳ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، تشکیل شوراهای کارگری و کارمندی و کارفرمایی و هر نوع تشکل دیگری آزاد است. دولت‌ها نمی‌توانند با هیچ بهانه‌ای اصل آزادی تشکیلی و استقلال عمل این تشکل‌ها را با خدشه مواجه سازند. و با توجه به اصول ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، استقلال سندیکاها و آزادی فعالیت آن‌ها به لحاظ قوانین داخلی و بین‌المللی تضمین شده است. لذا وزیر کار نمی‌تواند از جانب خود نهادهای کارگری و کارفرمایی را تشکیل دهد. و نمایندگان خود را به مجامع بین‌المللی یا داخلی هم چون شورای عالی کار معرفی کند و آن‌ها را نمایندگان کارگران بنامد.

لازم به ذکر است که آقای منصور اسالو در ۸۵/۸/۲۴ تحت عمل جراحی قرار گرفته و چشمان ایشان تحت مداوا و پانسمان بود.

تجمع در مقابل اداره‌ی کل کار لرستان برای دقایقی وارد ساختمان این اداره شده و خواستار رسیدگی مسئولان به مشکلات خود شدند. این کارگران که پس از ۲۰ سال سابقه کار مشمول قانون بازنشستگی پیش از موعد هستند، به آن‌ها اظهار داشتند که مدیر شرکت اعلام کرده که برای هر سال یک ماه سنوات پرداخت خواهد کرد در حالی که پیش از این کارگران برای هر سال ۲ ماه حق سنوات دریافت کرده‌اند.

تحصن آرام کارگران بخش حراست نفت گچساران؛

برخی کارگران حراست نفت گچساران به آنچه که پرداخت نشدن مطالبات سال جاری، بی‌توجهی شرکت نفت به حق و حقوق و عدم تعهد پیمان کار به خواسته‌های منطقی آن‌ها عنوان می‌شود دست به تحصن آرام در فرمان‌داری شهرستان گچساران از توابع استان کهگیلویه و بویراحمد زدند.

حقوق و مزایای ۶ ماه دو هزار و ۲۰۰ کارگر خدماتی شرکت نفت گچساران پرداخت نشده است.

تجمع اعتراض آمیز کارگران کاغذسازی کارون؛

بیش از ۲۰۰ نفر از کارگران کاغذسازی کارون که ۸ ماه حقوق و مزایا و عیدی و پاداش سال ۸۵ را دریافت نکرده‌اند، در مقابل نهاد ریاست جمهوری تجمع کردند.

پروژه‌ی ساخت کارخانه‌ی کاغذسازی کارون در سال ۶۹ با سرمایه‌ی بانک صنعت و معدن در سه بخش تهیه‌ی خمیر کاغذ، ساخت و برش کاغذ آغاز شد که پس از گذشت ۱۷ سال و تکمیل ۷۰ درصد پروژه، این کارخانه از مرداد ۸۴ با ۲۳۰ کارگر به بخش خصوصی واگذار شد.

در جریان این تجمع خبرنگار ایلنا، به هنگام پوشش خبری این مراسم توسط نیروهای حفاظت باداشت و ساعاتی بعد آزاد شد.

حوادث کار

حادثه در کارخانه‌ی قنداسلام آبادغرب در استان کرمانشاه

بر اثر یک حادثه در کارخانه‌ی قنداسلام آبادغرب در استان کرمانشاه که روز یکشنبه ۲۳ مهر ماه روی داد ۴ نفر از کارگران این کارخانه جان‌شان را از دست دادند. این حادثه به دنبال خارج شدن قالب قند از یک دستگاه ساتریفیوژ و برخورد آن با کارگران روی داده و بر اثر آن ۱۶ کارگر دیگر نیز زخمی شده‌اند.

سوء تغذیه و مرگ نوزدان

وزیر بهداشت: سالانه ۲۰ هزار مرگ نوزادان در کشور به وقوع می‌پیوندد. این آمار را لنکرانی وزیر بهداشت روز جمعه ۵ آبان در مراسم گشایش کنگره‌ی طب اطفال در بیمارستان خمینی اعلام داشت. وی مطرح کرد: «عمده مرگ نوزادی در کشور با اقدامات ساده قابل پیش‌گیری است» او به سوء‌تغذیه‌ی کودکان اشاره کرد و گفت: «هنوز کانون‌های سوء‌تغذیه به مفهوم رایج کالری و پروتئین کم در خراسان جنوبی، سیستان و بلوچستان، کرمان، هرمزگان و برخی از شهرستان‌های کشور وجود دارد.»

۵۰ هزار نفر در هفت ماه اول سال فقط به جرم سرقت در ایران دست‌گیر شده‌اند

رییس پلیس آگاهی نیروی انتظامی از دست‌گیری ۵۰ هزار سارق طی هفت ماهه گذشته خبر داد که ۶۰ درصد از آن‌ها مجرمان غیرحرفه‌ای بوده‌اند.

او با اعلام این‌که از میان ۶ هزار پرونده جعل که در ۷ ماهه گذشته به ادارات آگاهی سراسر کشور ارجاع شده، اسناد بانکی بالاترین میزان اسناد و مدارک جعلی کشف شده را به خود اختصاص داده‌اند، گفت: طی مدت یاد شده در مجموع وقوع حدود ۱۲۰ هزار فقره سرقت در کشور گزارش شد که از این تعداد بیش از ۸۰ هزار فقره به کشف انجامید.

رئیس سازمان زندان‌ها گفت: ورودی زندان در سال حدود ۶۰۰ هزار نفر است که بی‌سرپرست ماندن این تعداد خانواده تبعات مخربی را برای فرزندان خود فرد و جامعه به‌همراه دارد.

وی زندان‌زدایی را یکی از اولویت‌های مهم سازمان زندان‌ها دانست و افزود: باید در کشور فضایی ایجاد شود تا به سمت استفاده کم‌تر از مجازات زندان حرکت کنیم. وی افزود: ساخت زندان‌های جدید و بازسازی زندان‌های فرسوده، آموزش مستمر نیروی انسانی، طبقه‌بندی زندانیان از دیگر اولویت‌های سازمان زندان‌ها است.

۲۵ درصد مردم تهران نیازمند خدمات بهداشت روان هستند

یک متخصص اعصاب و روان گفت: «بر اساس تحقیقات صورت گرفته بین ۲۵ تا ۲۶ درصد مردم استان تهران نیازمند دریافت خدمات بهداشت روان هستند.»

او گفت: «۷۰ درصد مردم نیازمند پیش‌گیری از ابتلا به بیماری‌های اعصاب و روان هستند که متأسفانه توجه چندانی به این مساله صورت

سالانه ۴۳۰ ایلامی خودکشی می‌کنند

نماینده‌ی ایلام در مجلس شورای اسلامی اعلام کرد: مشکل خودکشی در ایلام یکی از معضلات اجتماعی این استان است که همواره به شکل خودسوزی‌های بسیار وحشت‌ناک، نمود عینی یافته است. وی گفت: اگرچه طبق آمار و ارقامی که همه ساله در خصوص میزان خودکشی در ایلام اعلام می‌شود، سالانه به‌طور میانگین ۴۳۰ نفر در این استان خودکشی می‌کنند.

همدان ۳۶ هزار کودک کار دارد؟!

وجود یک میلیون و ۸۰۰ هزار نفر کودک محروم از تحصیل که ۴۰۰ هزار نفر از آنان زیر ۱۵ سال دارند و به کاردایی مشغولند برای کشور ما یک وضعیت بحرانی را بوجود آورده است؛ این موضوع هنگامی قابل بررسی می‌شود که بدانیم حدود ۳۶ هزارتن از این کودکان در شهر همدان زندگی می‌کنند. درحالی‌که به‌موجب ماده‌ی ۲۸ کنوانسیون حقوق کودک برخورداری از آموزش و پرورش حق کودک است و دولت باید امکان آموزش ابتدایی و رایگان و اجباری را برای کودکان فراهم آورد و طبق ماده‌ی ۳۲ همین کنوانسیون کودکان باید در برابر کاری که رشد و سلامت او را تهدید می‌کند، حمایت شوند و به‌کار گماردن افراد کمتر از ۱۵ سال طبق ماده‌ی ۷۹ قانون کار جمهوری اسلامی ممنوع است.

اعتیاد در مدارس کرمان

در گزارشی یکی از روزنامه‌های عصر، شیوع اعتیاد در مدارس کرمان چنین تخمین زده شده است: حدود ۳۰۰ دانش‌آموز و معلم در سطح استان کرمان معتاد هستند. البته کسی نمی‌داند که این پدیده از خانواده به مدرسه منتقل شده یا از مدرسه به سطح خانواده‌های کرمانی شیوع پیدا کرده است؟ به‌گفته‌ی رییس حراست سازمان آموزش و پرورش استان کرمان از این تعداد افراد معتاد در سطح آموزش و پرورش تعداد ۱۹ دانش‌آموز مقطع دبستان، ۱۳ دانش‌آموز در مقطع راهنمایی، ۱۵ دانش‌آموز در مقطع دبیرستان و ۲۵۲ معلم در استان دچار اعتیاد شده‌اند که با حمایت مالی خود سازمان و اداره بهزیستی استان در مرحله ترک و بازسازی هستند.

افزایش کشته‌های جاده‌ای در ایران

طی دوده‌ی اخیر موضوع آمار تصادفات جاده‌ای رو روند روزافزون آن در اغلب محافل و رسانه‌ها دیده و شنیده می‌شود. مسئولان عنوان کردند تعداد کشته‌های جاده‌ای سال ۱۳۷۰ حدود ۳ هزار نفر بوده است که براساس پیش‌بینی سال ۸۵ احتمالاً این روند حدوداً تا ۱۰ برابر افزایش می‌یابد. البته ناگفته نماند که این نرخ رشد طی سال‌های آتی تصاعدی خواهد بود. سالانه در اثر ۴۰۰ هزار تصادف در سطح کشور، ۴ هزار میلیارد تومان خسارت مالی به مملکت وارد می‌شود. با این مبلغ می‌توان بیش از ۴۰ هزار کیلومتر جاده ساخت.

اعتصاب کارگران منجر به آن شد که مدیران یک شرکت تولید لاستیک در آمریکا، تصمیم به تعطیلی این واحد بگیرند. این تصمیم مدیران به دنبال اعتصاب کارگران این شرکت در سه هفته گذشته اتخاذ شده است. تعطیلی این واحد و انتقال آن به مکانی دیگر، موجب خواهد شد که ۱۱۰۰ کارگر شاغل در این واحد شغل خود را از دست بدهند. این واحد در سال ۱۹۶۲ فعالیت خود را آغاز کرد و به طور متوسط ۲۵ هزار حلقه لاستیک کامیون و اتوبوس تولید می‌کند. بیش از ۱۲ هزار کارگر عضو اتحادیه‌ی کارگران فولاد در شرکت‌های تایلر و سایر کارخانه‌ها در آمریکایی شمالی ۵ اکتبر دست به اعتصاب زدند؛ پس از آن که مذاکرات با مدیران به نتیجه نرسید.

ظرف ۳ روز در حوادث معدنی؛ ۳۲ معدن کار چینی کشته شدند

انفجار در یک معدن زغال‌سنگ در منطقه شانگهای در شمال چین، منجر به مرگ ۱۷ معدن کار شد و ۳۰ نفر گرفتار شدند؛ این حادثه سومین حادثه در سه روز متوالی است که در منطقه رخ می‌دهد. در حادثه‌ی دیگر آتش‌سوزی در یکی از معادن زغال‌سنگ چین که ۲۸ معدن کار را گرفتار کرده بود، منجر به مرگ ۱۰ تن از آنان شد. اتصال سیم برق علت آتش‌سوزی در این معدن اعلام شده است.

از ابتدای سال جاری میلادی تا کنون؛ ۴۳ معدن کار امریکایی کشته شده‌اند

فصل زمستان بیش‌ترین حوادث معدنی در آمریکا رخ می‌دهد و حوادث خطرناکی در انتظار معدن کاران است؛ هوای خشک و سرد بیش‌ترین مشکلات را برای کنترل گاز متان ایجاد می‌کند که عامل بسیاری از انفجارهاست. با بروز حادثه‌ی اخیر در معدن زغال‌سنگ امریکا، تعداد کشته‌شدگان در ویرجینیای غربی به ۲۲ نفر رسید. این تعداد کشته‌شدگان از سال ۱۹۹۵ به بعد بی‌سابقه بوده است.

شاغلان بانک ایرلند اعتصاب می‌کنند

۵۰۰ تن از شاغلان بانک ایرلند در تأیید دعوت اتحادیه‌ی کارگری در اعتراض به تصمیمات اخیر دولت پیرامون حقوق کارگران رای به اعتصاب دادند.



کارگران بزرگ‌ترین معدن مس کانادا قرار داد ۵ ساله امضا کردند

کارگران در بزرگ‌ترین معدن مس کانادا، در خصوص انعقاد یک قرار داد کاری ۵ ساله به توافق رسیدند. اعضای اتحادیه‌ی کارگران صنایع فولاد که نماینده‌ی حدود ۸۰۰ کارگر شاغل در این معدن هستند، ۶۶ درصد شان به این توافق رای مثبت دادند. قرارداد در ۳۰ سپتامبر سال ۲۰۱۱ میلادی خاتمه می‌یابد.

کارگران آلمانی به اعتصاب ۲ هفته‌ای خود پایان دادند

کارگران شاغل در کارخانه تولید تجهیزات و مصالح ساختمانی در بیسمارک آلمان تصمیم گرفتند که به اعتصاب ۲ هفته‌ای خود پایان دهند. کارخانه‌ی محل اشتغال این کارگران پیشنهاد جدید در مورد قراردادهای کارگری را پذیرفته‌اند این پیشنهاد توسط ۷۸۰ تن از ۱۱۰۰ کارگر شاغل در این واحد مورد پذیرش قرار گرفته است.

اعتصاب کارگران، شرکت تولیدی لاستیک در امریکا را تعطیل کرد

اعتصاب آتش نشانان انگلستان برای حقوق بیش تر

آتش نشانان انگلستان تهدید به برپایی اعتصاب کرده و خواستار پرداخت حقوق و مزایای بیشتر شدند. این اتحادیه ادعا کرد که مقامات مسوول در آتش نشانی انگلستان قصد دارند که سیستم حقوق جدیدی را پیش از توافق با اتحادیه اعلام نمایند.

اعتصاب شاغلان بخش حمل و نقل انگلستان

۳۰۰ راننده‌ی بخش حمل و نقل شهری در دورهام بیش از یک هفته کار را تعطیل کرده‌اند که این امر موجب سرگردانی مسافران شده است. یک مقام مسوول گفت: پیش‌بینی می‌شود که زمان این اعتصاب طولانی شود. اعتصاب کنندگان خواستار افزایش مزایای بهداشت و بازنشستگی برای کارگران قراردادی هستند.

اعتصاب اتوبوس رانان آمریکایی

رانندگان اتوبوس در منطقه فورت ورت در ایالات متحده آمریکا دست به اعتصاب زدند. اتحادیه‌ی رانندگان کامیون پیشنهاد قرارداد کار نهایی را یک‌شنبه نپذیرفتند و رای به اعتصاب دادند.

اولین کنفدراسیون سراسری کارگران جهان تشکیل شد.

نمایندگان اتحادیه‌های سراسر جهان روز چهارشنبه در وین (اتریش) گردهم آمده‌اند و قرار است تا آخر هفته به تبادل نظر بپردازند تا یک فدراسیون جهانی را به وجود آورند که قرار است در مقابل جریان جهانی سازی به تلاش برای رعایت حقوق کارگران بپردازد.

این اولین کنگره‌ی جهانی سبب بوجود آمدن کنفدراسیون سندیکایی بین‌المللی خواهد شد و «گی‌رایدر» بریتانیایی می‌تواند به عنوان نخستین دبیر اول آن انتخاب شود. او می‌گوید: «این یک رخداد تاریخی است. در تمام طول تاریخ خود جنبش بین‌الملل شاهد تفرقه بود و امروز، روز اتحاد تمامی بخش‌های دمکراتیک جهان سندیکایی می‌باشد.»

کنفدراسیون سندیکایی بین‌المللی که مرکز آن در بروکسل خواهد بود، نماینده‌ی ۱۰ درصد کل کارگران جهان خواهد بود. گی‌رایدر می‌افزاید: «ما ۱۶۶ میلیون کارگر عضو خواهیم داشت، ۱۰ درصد رقم بدی نیست، ۱۶۶ میلیون نفر زیاد است. اما یکی از اولین چالش‌های در مقابل جنبش

بین‌المللی این است که نماینده‌ی تعداد بیشتری باشیم و پیام سندیکایی را در سراسر جهان گسترش دهیم. کار زیادی در مقابل ماست، ما اهداف مهمی داریم.»

برای تشکیل این سازمان، کنفدراسیون جهانی کار (CMT)، با گرایش مسیحی، کنفدراسیون بین‌المللی سندیکاهای آزاد (CISL) تصمیم گرفتند خود را منحل کنند تا در کنفدراسیون سندیکایی بین‌المللی ادغام شوند.

گی‌رایدر که دبیر اول سندیکای بین‌المللی سندیکاهای آزاد (CLSL) در هنگام فوروم اجتماعی جهانی در پرتوآلگره در ژانویه سال ۲۰۰۵ که «عوارض منفی جهانی سازی نئولیبرال روی کارگران» و «مشکلات برای یافتن پاسخ‌های سندیکایی ملی بدون در نظر گرفتن موضوعات بین‌المللی مطرح شده» ضرورت تشکیل این سازمان جدید را نشان داد.

این برای نخستین بار است که پس از جنگ جهانی دوم به این سو، پس از چندین اقدام ناموفق جریان‌های سندیکایی بین‌المللی توانستند متحد شوند. آخرین باری که تشکیلاتی با این مضمون انجام شده بود فدراسیون سندیکایی جهانی (FSM) در سال ۱۹۴۵ بود. در آن زمان کنفدراسیون بین‌المللی سندیکاهای مسیحی (CISC) رد کرده بود که در این فدراسیون ادغام شود.

در فرانسه این برای نخستین بار است که سندیکاهای CGT، FO، CFTC، CFDT عضو این سازمان خواهند بود. ۳۶۰ سندیکا از ۱۵۰ کشور جهان عضو این کنفدراسیون هستند.

تشکیل این کنفدراسیون گام مهمی در گسترش مبارزات سندیکایی در سراسر جهان است و عضویت سندیکاهای مستقل و دمکراتیک در آن ممکن می‌باشد.

اخبار سیاسی

دانیل اورتگا، رهبر انقلابی نیکاراگوئه، در انتخابات ریاست جمهوری این کشور به «پیروزی» رسید.

یک گروه بین‌المللی ناظر بر انتخابات ریاست جمهوری نیکاراگوئه می‌گوید در شمارش اولیه آراء، دانیل اورتگا بیش از ۳۸ درصد آراء را به خود اختصاص داده است و نفر پس از وی، «اودواردو مونتآلگره»، نه درصد با وی اختلاف داشت.

برپایه این نتایج دانیل اورتگا با به دست آوردن بیش از ۳۵ درصد آراء، بدون برگزاری دور دوم انتخابات، به ریاست جمهوری نیکاراگوئه برگزیده شد.

اورتگا، رهبر انقلابیون ساندنیست‌های چپ‌گرا بود که در سال ۱۹۷۹ موفق شدند حکومت دیکتاتوری سوموزا را که مورد حمایت آمریکا بود، سرنگون کرد و قدرت را به دست گرفت. ساندنیست‌ها از جنبش‌های چریکی پیروان چه‌گورا بودند. اما پس از به دست گرفتن



قدرت، کنترها (دسته‌های مسلح مورد حمایت آمریکا) شروع به قتل و تجاوز و غارت مردم کردند. این جنایت‌ها به حدی بود که دادگاه بین‌المللی علیه آن‌ها رای صادر کرد. عدم قبول رای دادگاه از طرف آمریکا و افزایش فشارهای نظامی، سبب شد که ساندنیست‌ها در یک انتخابات قدرت را واگذار کنند.

هلند آغاز مذاکره با میان‌روه‌های رژیم طالبان را پیشنهاد کرد

وزیر خارجه هلند آغاز مذاکره با میان‌روه‌های رژیم طالبان را پیشنهاد کرد.
«برنارد بات»، وزیر خارجه هلند، گفت: «کشورهای عربی باید تماس با بخش‌های میان‌روهی رژیم طالبان را آغاز کنند.»
بان در مصاحبه با خبرگزاری رسمی هلند (ANP)، افزود: «مبارزه قوی و محکم با رهبران طالبان ضروری است اما به غیر از افراط‌گرایان، افرادی هستند که به شاخه محافظه‌کار این جنبش تعلق ندارند و غرب باید با آنها وارد گفت‌وگو شود.»

دموکرات‌ها بخاطر جنگ عراق و فساد جمهوری خواهان، برنده شدند

اعضای حزب دموکرات آمریکا به خاطر جنگ و فساد اکثریت مجلس سنا را پس از ۱۲ سال از آن خود کردند.
تحلیلگران مسایل سیاسی، این شکست را همه‌پرسی عظیم در عرصه‌ی سیاست خارجی بوش که بر محور لشکرکشی و فزون‌خواهی متمرکز بود، تلقی می‌کنند.
از نکات جالب توجه در این انتخابات آن است که هر نامزدی که بوش از او پشتیبانی کرده، با ریزش شدید آراء و حتی سقوط مواجه شده است.
هیلاری کلinton که در انتخابات از نیویورک انتخاب شد، گفت: خواهان ادامه مبارزه برضد تروریسم هستیم اما در باره‌ی عراق باید تغییراتی در سیاست‌های کشور ایجاد شود.

مساله عراق و حضور اشغال‌گرانه نیروهای آمریکایی در این کشور و افزایش فساد در دستگاه دولتی آمریکا که سال‌ها در اختیار جمهوری خواهان بوده است، از جمله مهم‌ترین عوامل شکست جمهوری خواهان در انتخابات مجلس نمایندگان محسوب می‌شود.

در پی پیروزی دموکرات‌ها در انتخابات مجلس نمایندگان کنگره این کشور، برای اولین بار یک سیاست‌مدار زن ریاست این مجلس را برعهده خواهد گرفت.

پلوسی خطاب به هوادارانش در مراسمی به مناسبت پیروزی دموکرات‌ها در کسب اکثریت مجلس نمایندگان، گفت: «پیش‌برد روش فعلی کشور ما را امن‌تر نکرده، تعهدات‌مان در قبال نظامیان آمریکایی را برآورده نساخته و منطقه را ثابت‌تر نیز نساخته است.»

اعتراض یهودیان سیاه‌پوست به نژادپرستی اسرائیل

روزنامه اسرائیلی «هاآرتص» نوشت: «بیش از ۲۰۰ یهودی اتیوپیایی‌الأصل، مقابل مقر دولتی اسرائیل در بیت‌المقدس برای محکومیت سیاست‌های تعصب‌گرایانه و نژادپرستانه علیه یهودیان اتیوپیایی، دست به تظاهرات زدند که این تظاهرات با درگیری با پلیس انجامید.»

بنابراین گزارش، این درگیری ۱۱ زخمی از جمله چهار مامور پلیس راه همراه داشت. به گفته‌ی تظاهرات‌کنندگان، حکومت اسرائیل در تصمیمات خود حقوق یهودیان اتیوپیایی را لحاظ نمی‌کند که این تصمیمات شامل قوانین مهاجرت و دست‌مزد رهبران مذهبی اتیوپی است. همچنین تظاهرات‌کنندگان تصمیم اخیر وزارت بهداشت اسرائیل مبنی بر آن که در سازمان انتقال خون، اهداکنندگان خون یهودی اتیوپیایی پذیرفته نمی‌شوند را محکوم کردند. وزارت بهداشت اسرائیل اخیراً اعلام کرد که از بیم آلودگی خون یهودیان اتیوپیایی، هیچ اسرائیلی اهل اتیوپی نمی‌تواند خون خود را اهداء کند.

مانور جدید آمریکا در آب‌های خلیج فارس انجام شد

ناو جنگی آمریکا (یو اس اس سایبان) روز سه شنبه به همراه اسکاداران پانزدهم، هلیکوپترهای این ناو اقدام به انجام یک مانور دریایی در آب‌های خلیج فارس کرد. در این مانور دریایی تمرین نظامی کشف و خنثی کردن مین صورت گرفت.

بر اساس گزارش‌های منتشر شده نیروهای آمریکایی با استفاده از سیستم پیشرفته (ام کی ۱۰۵) از طریق میدان مغناطیسی که در کنار بدنه ناوها قرار می‌گیرد اقدام به منهدم کردن مین‌ها می‌کند.

مذاکره‌ی ایران و آمریکا در مورد عراق :

به گزارش خبرگزاری‌ها نماینده‌ی ایران در سازمان ملل با جیمز بیکر وزیر خارجه‌ی اسبق آمریکا و یکی از مسئولان سیاست‌گذاری آمریکا در عراق به مدت دو ساعت مذاکره کردند. (از موضع مذاکرات اطلاعاتی در دست نیست)

ارایه طرح خروج تدریجی نیروهای آمریکایی از عراق

روزنامه الشرق الأوسط چاپ لندن نوشت: «واشینگتن اعلام کرد که «جورج بوش» در کاخ سفید با جیمز بیکر وزیر خارجه اسبق این کشور و رئیس کمیته‌ی بررسی امور عراق دیدار کرد.»
بر پایه این گزارش، کمیته‌ی یاد شده در حال بررسی اتخاذ استراتژی جدیدی برای عراق است.

از سویی دیگر دو عضو برجسته از حزب دموکرات در مجلس سنای آمریکا فاش کردند که کنگره در حال تهیه‌ی پیش‌نویس قطعنامه‌ای است که بر اساس آن نیروهای آمریکایی به طور تدریجی و در طی ۶ ماه پس از تصویب این قطعنامه از عراق خارج خواهند شد.

افزایش تلفات انگلیس و آمریکا در عراق

انفجارهای مختلف تنها طی یک روز در عراق جان ۶۰ عراقی را گرفت و از سویی دیگر پلیس ۷۵ جسد ناشناس را در «بغداد» و «دیالی» و «موصل» کشف کرد.»

سازمان تروریستی القاعده عراق مسؤلیت بیش‌ترین حملات را به عهده می‌گیرد که توسط عوامل انتحاری رخ می‌دهد. از سویی دیگر منابع بیمارستانی گفتند: «پزشکی قانونی بغداد تنها در ماه اکتبر گذشته ۱۶۰۰ جسد عراقی را تحویل گرفت که بیش‌ترشان به ضرب گلوله کشته شده بودند.»

شمار تلفات نیروهای انگلیسی در عراق از زمان اشغال این کشور در مارس ۲۰۰۳ به ۱۲۵ نفر و شمار کشته‌شدگان آمریکایی نیز طبق آمار رسمی پنتاگون وزارت دفاع آمریکا به ۲۸۴۴ نفر رسید که تنها ۱۰۴ آمریکایی در ماه اکتبر کشته شدند. این ماه به خونین‌ترین ماه برای آمریکایی‌ها از آغاز سال ۲۰۰۵ تبدیل شد و حتی ناظران بعید نمی‌دانند که خسونت‌های ماه نوامبر حداقل با خسونت‌های اکتبر برابری کند.

دبیر سندیکای خبرنگاران عراقی اعلام کرد که جسد خبرنگاری که روز ۱۸ اکتبر گذشته توسط افراد مسلح در منطقه «جمیله» در شرق بغداد ربوده شده بود، کشف شده است. وی افزود: «هنوز سرنوشت پنج خبرنگار ربوده شده دیگر نامعلوم است.»

اعلام حکم صدام

یکی از اخبار مهم این ماه صدور حکم اعدام برای صدام حسین بود. دادگاه عراق روز پنجم نوامبر حکم داد صدام که پس از حمله آمریکا در سال ۲۰۰۳ از سمت خود خلع و راهی زندان شد، به جرم کشتن ۱۴۸ شیعه به اعدام محکوم شود.

به دنبال آن ارتش عراق برای مقابله با پیامدهای احتمالی اعلام حکم صدام به حالت آماده باش کامل درآمد.

نخستین عملیات انتحاری در بغداد پس از صدور حکم اعدام صدام ۱۷ کشته برجای گذاشت و این در حالی است که دست‌کم ۱۴ عراقی دیگر بر اثر سقوط موشک در پایتخت عراق جان سپردند.

صدور این حکم از سوی جهانیان نیز واکنش‌های متفاوتی را ایجاد کرد. سخن‌گوی دولت حماس حکم اعدام صدام حسین را محکوم کرد. وی با یادآوری کمک صدام به مردم فلسطین، گفت: «ما به عنوان مردم فلسطین از هر کسی که از مردم کشورمان حمایت می‌کند، پشتیبانی می‌کنیم و صدام یکی از آنها است.» وی افزود: «این دادگاه، یک دادگاه منصفانه نبود و کسانی در مورد وی قضاوت کردند که در زندان‌های ابوغریب و جنایات فلسطین دست داشته‌اند.»

او تاکید کرد: «این دادگاه توسط آمریکایی‌هایی که عراق را اشغال کرده‌اند، صورت گرفته است.»

«دلایی لاما» رهبر معنوی تبت نیز خواهان عفو صدام رئیس‌جمهور مخلوع عراق شد. استدلال وی این است که مجازات اعدام اقدامی بازدارنده است. اما گویا این تنبیه حالت انتقام به خود گرفته است. «برنده جایزه صلح نوبل در پایان سفر دو هفته‌ای خود به ژاپن، گفت: «دلایی لاما همواره از حمله آمریکا به عراق انتقاد کرده است.»

«در ادامه واکنش‌ها به صدور حکم اعدام «صدام» رئیس‌جمهور مخلوع عراق از سوی دادگاه عالی جنایی این کشور، حدود ۳۰۰ نفر در شهر «الدجیل» در مخالفت با این حکم تظاهرات کردند. اکثریت مردم این شهر را شیعیان تشکیل می‌دهند.»

در یک تظاهرات دیگر در شهر الضلوعیه در شمال بغداد، تظاهرکنندگان با حمل عکس‌های صدام در حمایت از وی شعار دادند و تصمیم دادگاه را محکوم کردند.

این همه در حالی است که حکم اعدام در بیش‌تر کشورهای پیش‌رفته لغو شده و سازمان‌های طرف‌دار حقوق بشر به طور کلی مخالف حکم اعدام هستند. این سازمان‌ها صدور حکم اعدام برای صدام، در شرایطی که کشور تحت اشغال نظامی است مردود دانسته و خواهان محاکمه‌ی صدام در یک دادگاه بین‌المللی هستند.

انجمن دانشجویان

سابقه و تاریخ

جلال فتاحی

جنبش دانشجویی ایران تا قبل از دهه‌ی ۱۳۲۰ بیش‌تر به دانشجویانی مربوط می‌شد که در خارج کشور تحصیل می‌کردند. گروه ۵۳ نفر که تعدادی از آن‌ها تحصیل‌کردگان خارج بودند، فعالان اصلی دانشجویان محسوب می‌شدند. در دهه‌ی ۱۳۲۰، جنبش مزبور اساساً در ارتباط با گروه‌های سیاسی بود. زیرا وجود دموکراسی ناقص در این دهه که متأثر از جنگ جهانی دوم بود گروه‌های سیاسی را تا حدودی برای فعالیت در دانشگاه‌ها آزاد گذارده بود و در نتیجه فعالیت‌های دانشجویی در ارتباط مستقیم با این گروه‌ها و زیرمجموعه‌ی آن‌ها قرار داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد که تمام گروه‌های سیاسی مورد تهاجم قرار گرفتند دانشجویان برای حفظ آرمان‌های‌شان دست به مقاومت زدند، سرکوب آغاز شد و دانشگاه به‌عنوان پایگاه محکم و مرکز تجمع عناصر پیش‌رو و آگاه در برابر تجاوزات، سنگر خود را حفظ کرد. دانشجویان مبارز اعتراضات وسیعی علیه رژیم کودتا برپا کردند. به‌طوری‌که پس از گذشت چند ماه از کودتای ننگین ۲۸ مرداد، آن‌ها در دانشگاه تهران بزرگ‌ترین تظاهرات را علیه حکومت و در اعتراض به سفر نیکسون، معاون رئیس‌جمهور وقت آمریکا، بر پا کردند. وی برای بازدید از پیروزی‌های کودتاچیان به ایران سفر کرده بود. در روز ۱۶ آذر ۳۲ نیروهای تیپ ۲ زرهی برای سرکوب این تظاهرات به دانشگاه اعزام شدند. دانشجویان مبارز قهرمانانه در مقابل نیروهای نظامی صف‌آرایی کردند و نظامیان شاه آن‌را به گلوله بسته و سه تن از دانشجویان به نام‌های قندچی، بزرگ‌نیا و شریعت‌رضوی به شهادت رسیده و صدها نفر زخمی و دستگیر شدند. سپس نظامیان در دانشگاه مستقر شده و با خشونت و وحشی‌گری حکومت نظامی را اعمال کردند. اما به‌رغم این سرکوب، در روز ۱۸ آذر هنگام ورود نیکسون تظاهرات وسیعی برای گرامی‌داشت شهدای روز شانزدهم برگزار شد. این تظاهرات منبطل به برخورد‌های خیابانی با پلیس و نیروهای سرکوب‌گر شد و عده‌ای دیگر از دانشجویان دستگیر شدند. تا مدت‌ها نیروهای نظامی در دانشگاه مستقر بوده و به دست‌گیری و تعقیب مبارزان دانشجویی می‌پرداخت. اما هیچ‌گاه نتوانستند دانشگاه را به‌طور کامل ساکت کنند. دانشجویان به سازمان‌دهی مخفی در دانشگاه ادامه دادند و هنگامی که پس از ۷ سال نیروهای نظامی مجبور به ترک دانشگاه شدند، بار دیگر جنبش دانشجویی نشان داد که در تمام دوران حضور نظامیان در دانشگاه به فعالیت زیرزمینی خود ادامه داده است. در سال ۱۳۳۹ شاه مجبور شد برای سرپا نگه‌داشتن حکومت خود و حل مشکلات سیاسی و اقتصادی به اصلاحات پردازد و حکومت اصلاح‌طلب امینی بر سرکار آمد و به‌ظاهر فعالیت‌های سیاسی و دانشجویی را آزاد گذارد. اما به‌زودی با جنبش سازمان‌یافته‌ی عظیم دانشجویی مواجه شد. اولین اجتماعات در طرف‌داری از مصدق و جبهه‌ی ملی، در مرداد ماه سال ۱۳۳۹ در میدان جلالیه (پارک لاله‌ی فعلی) برگزار شد. این تظاهرات مستقیماً توسط دانشجویان سازمان‌یافته و اداره می‌شد. دانشجویان به‌سرعت پس از این نمایش قدرت اقدام به تشکیل سازمان دانشجویان کردند. این سازمان که متشکل از نیروهای چپ و ملی بود، فعالیت خود را هماهنگ کرده و کلیه‌ی گروه‌های مخفی سال‌های قبل را به دور خود جمع کرد. همکاری نیروهای چپ و ملی در این زمان بسیار چشم‌گیر بود. فعالیت جناح راست جبهه‌ی ملی برای کنار گذاشتن نیروهای چپ با مخالفت شخص مصدق و عناصر صادق جبهه‌ی ملی مواجه شد. هنگامی که در بهمن ماه سال ۱۳۳۹ انتخابات مجلس بیستم تجدید

تهران به خیابان‌ها ریخته و با پرتاب سنگ به سوی تانک‌های ارتش و جلوگیری از حرکت آن‌ها به یاری‌شان شتافتند. رژیم شاه که تظاهرات ۱۵ خرداد را مربوط به طرف‌داران ارباب‌ها و ملاکان می‌دانست با ورود دانشجویان به صحنه خلع سلاح شد، زیرا مشخص بود که دانشجویان نمی‌توانند وابسته به مالکان و اربابان باشند. در این روز نیروهای نظامی در ساعت ۴ بعدازظهر ۱۵ خرداد به دانشگاه حمله کردند. مردم نیز به



شد سازمان دانشجویان تظاهرات وسیعی در دانشگاه به طرف‌داری از آزادی‌های دموکراتیک برگزار کرد. دانشجویان که چند روز دانشگاه را اشغال کرده بودند، به خیابان‌ها ریختند و مدت دو هفته تظاهرات در خیابان‌ها ادامه یافت. عناصر مترقی بازار و اصناف نیز به حمایت از این تظاهرات مغازه‌ها را تعطیل کرده و به آن‌ها پیوستند. نیروهای نظامی و انتظامی در این مدت صدها نفر را بازداشت کردند. جنبش دانشجویی در این دوره پیوسته‌گی با سایر بخش‌های اجتماعی را تجربه کرد. به دنبال آن نیروهای امنیتی، دانشگاه را تعطیل کرده و بازگشایی آن‌را به سال بعد موکول شد. هم‌زمان با بازگشایی دانشگاه‌ها در سال بعد، جنبش معلمان نیز به یکی از باشکوه‌ترین حرکات خود دست زد و در تظاهرات ۱۲ اردیبهشت در مقابل مجلس با پلیس درگیر شد. در این درگیری دکتر خانعلی* یکی از معلمان با گلوله‌ی مستقیم سرگرد شهرستانی به شهادت رسید. کشته شدن او بار دیگر دانشجویان را به خیابان‌ها کشاند و برای روزها دانشجویان، خیابان‌های اطراف دانشگاه و مجلس را صحنه‌ی تظاهرات خود قرار دادند. بار دیگر جنبش دانشجویی با حرکات سایر اقشار هماهنگ شده و پیکر واحدی را تشکیل دادند. در این دوره ارتباط جنبش دانشجویی و مردم بسیار نزدیک بود. این نزدیکی خود را در چند حرکت دیگر نیز نشان داد. یکی از این حرکات مسالمة‌ی جاری شدن سیل شدیدی در مناطق جنوبی تهران بود. تعداد زیادی از دانشجویان، اعم از دختر و پسر در دسته‌های چند نفری به منطقه‌ی جوادیه رفته و به ساختن پل‌های فلزی برای مردم اقدام کردند. این حرکت به زودی مورد حمایت اقشار مختلف مردم قرار گرفت. اصناف و بازاریان و اقشار کارگری به حمایت از دانشجویان برخاسته و با ارسال موادغذایی و کمک‌های دیگر در ساختن پل‌ها بر نهر فیروزآباد کمک کردند. این حرکت چون خاری در چشم رژیم کودتا بود. به همین دلیل حکومت شاه به سرعت رودخانه‌ی فیروزآباد را سرپوشیده کرد.

نمونه‌ی دیگر مشارکت دانشجویان در تظاهرات وسیع و گسترده‌ی ۱۴ آبان سال ۱۳۴۰ در هم‌دردی با انقلاب الجزایر و محکومیت جنایات استعمارگران در آن کشور بود. فعالیت سازمان‌های دانشجویی در این سال‌ها و برگزاری مراسم یادبود ۱۶ آذر چنان چشم‌گیر بود که به گسترش سازمان‌های دانشجویی انجامید. نشریه‌ی پیام دانشجویی با تیراژ بالا منتشر می‌شد و نقش زیادی در افشاگری علیه حکومت و دستگاه‌های سرکوب داشت. این نشریه که ارگان رسمی سازمان دانشجویان محسوب می‌شد، دارای مطالب مختلفی درباره‌ی مبارزات ضدامپریالیستی مردم جهان بود. در همین زمان نیروهای ارتجاعی سعی داشتند اختلاف میان دانشجویان را دامن زنند و با ایجاد درگیری‌های مصنوعی و رخنه در صفوف دانشجویان تلاش می‌کردند تا درگیری‌های ساختگی به‌وجود آورند. از جمله در اول بهمن ماه سال ۱۳۴۰ عناصر ارتجاعی دانشجویان را به یک زد و خورد ناخواسته کشاندند و در جریان این برخوردها یکی از دانش‌آموزان مدرسه‌ی علمیه به نام مهدی کلهر کشته شد.

جنبش دانشجویی در این سال‌ها در مقابله با اصلاحات شاه شعار درست "اصلاحات آری، دیکتاتوری نه" را انتخاب کردند. این شعار باعث اتحاد بیشتر میان مبارزات مردم و جنبش دانشجویی شد، به طوری که در روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ هنگامی که نیروهای حکومتی مشغول به گلوله بستن مردم در اطراف بازار بودند، دانشجویان دانشگاه

حمایت از دانشجویان پرداخته و عده‌ای کشته و مجروح شدند. پس از این واقعه تعداد زیادی از آن‌ها دست‌گیر شده و ظاهراً حرکت دانشجویی سرکوب شد. اما سازمان دانشجویان همچنان فعال بود. در ۱۶ آذر همان سال مراسم روز دانشجو در دانشگاه برگزار گردید که مجدداً مورد حمله‌ی پلیس قرار گرفت. از آن پس تا شهریورماه سال ۱۳۴۴

سازمان دانشجویان به فعالیت خود ادامه داد و نشریه‌ی پیام دانشجو را منتشر می‌کرد. دانشجویان در این دوره که افول فعالیت‌های سیاسی بود به فعالیت‌های صنفی روی آورده و اعتراضاتی برای لغو شهریه و سایر خواسته‌های رفاهی سازمان دادند. در سال ۱۳۴۴ رژیم مجدداً به دانشگاه یورش برد و نشریه‌ی پیام دانشجو را تعطیل و اکثر فعالان آن را بازداشت کرد، اما نتوانست جلوی فعالیت‌های صنفی را بگیرد. در سال ۱۳۴۶، در مراسم سوم و هفتم تختی بار دیگر دانشجویان وارد صحنه شده و به تظاهرات وسیعی علیه دستگاه حکومتی دست زدند و از مردم خواستند در مراسم یادبود تختی شرکت کرده و برای دعوت مردم به خیابان‌های سطح شهر و به ویژه خانی‌آباد و مولوی رفتند. به این ترتیب دانشجویان مراسم یادبود تختی را به اعتراضی سیاسی علیه حکومت تبدیل کردند. همانند دفعات پیش عده‌ای از دانشجویان و مردم دست‌گیر و روانه‌ی زندان شدند. هر چند در این دوران در دانشگاه‌ها تشکل سیاسی وجود نداشت، اما دانشجویان با ایجاد تشکل‌های صنفی به سازمان‌دهی در درون خود می‌پرداختند و از این راه در شرایط مناسب به مشارکت در جنبش‌های اجتماعی روی آوردند. همین تشکل‌های صنفی دانشجویی توانستند در سال ۱۳۴۷ به دنبال جنگ عراق و اسرائیل، در حمایت از مردم فلسطین به خیابان‌ها ریخته و همراه با سایر مردم تظاهرات وسیعی علیه اسرائیل و حکومت طرف‌دار آن (شاه) به راه انداختند. هم‌چنین در جریان مسابقات فوتبال بین تیم‌های ایران و اسرائیل - که به دنبال پیروزی اسرائیل در جنگ با اعراب بود - توانستند تظاهراتی علیه اسرائیل به راه بیندازند. در این تظاهرات دفتر هواپیمایی اسرائیل (ال‌آل) توسط دانشجویان مورد حمله قرار گرفت. گروه‌های دانشجویی در اسفند ماه ۱۳۴۸ به دنبال گران شدن بلیت اتوبوس شرکت واحد به اعتراض جمعی پیوستند. آن‌ها گروه‌های ضربت دانشجویی تشکیل داده و به عنوان به خیابان‌ها ریختند. اتوبوس‌ها را متوقف و در خیابان راه‌بندان

و دستور داد بلیت‌های اتوبوس را به قیمت پیش برگردانند و همه‌ی زندانیان آزاد شوند. این پیروزی بزرگی برای جنبش دانشجویی بود و تا مدت‌ها عمل‌کرد دانشجویان در این پیروزی زبان‌زد مردم بود.

جنبش دانشجویی از سال ۱۳۴۸ به بعد مجدداً از حالت صنفی خارج شده و جنبه‌ی سیاسی گرفت و به یکی از نیروهای اصلی مبارزه با رژیم شاه تبدیل شد. در اردیبهشت ۱۳۴۹ که دسته‌ای از سناتورهای امریکایی برای بررسی زمینه‌های سرمایه‌گذاری به ایران آمده بودند، گروه‌های دانشجویی به چند موسسه‌ی امریکایی در اطراف دانشگاه تهران حمله کردند و انجمن روابط فرهنگی ایران و امریکا را در خیابان وصال مورد حمله قرار دادند و تخریب کردند. در این جریان آن‌ها نشان داد که وارد مرحله‌ی جدیدی شده‌اند. نیروهای امنیتی این حرکات دانشجویان را با بگیروبیند و فرستادن دانشجویان به سربازی و محروم کردن آنان از تحصیل پاسخ دادند. اما دانشجویان دیگر، از این بگیروبیندها نمی‌ترسیدند. علاوه بر آن رژیم برای متوقف کردن جنبش دانشجویی دست به تحرکاتی چند زد. از جمله عده‌ای از دانشجویان زندانی مشهور عضو کنفدراسیون دانشجویی خارج کشور را وادار کرد تا در تلویزیون از اعمال گذشته‌ی خود توبه کنند. افرادی مثل سیامک پارساژاد و پرویز نیک‌خواه را در شوهای تلویزیونی به صحنه آورد و آنان را وادار کرد که از خوبی‌ها و پیشرفت‌های رژیم شاه تعریف کرده و بی‌فایده بودن مبارزات دانشجویان را گوشزد کنند. اما این اعمال نتایج عکس داد. گروه‌های دانشجویی که سال‌ها مبارزه و سرکوب را تجربه کرده بودند و نیز فعالان دانشجویی که دوران سال‌های وحدتی هماهنگ و سازمان‌یافته، به مبارزه‌ی جدید علیه حکومت شاه دست زدند. آن‌ها که تجربه‌ی چند نسل از مبارزان دانشجویی را با خود داشتند، در هماهنگی و اتحاد با یک دیگر و هم‌چنین بهره‌گیری از تجربیات مبارزات جهانی دست به تشکیل گروه‌های مخفی مسلح زدند. سازمان‌های مخفی مسلح که عمدتاً متشکل از فعالان دانشجویی دو دهه‌ی اخیر بود، با تجارب به دست‌آمده از مبارزات گذشته به همکاری تنگاتنگ با یکدیگر ادامه دادند. در این دوره مرز میان ایدئولوژی‌های مختلف در دانشگاه‌ها کم‌رنگ شده بود و گروه‌های مختلف با اختلاف‌های نظری توانستند در حرکتی هماهنگ به جنگ مسلحانه علیه حکومت شاه بپردازند. رژیم شاه به‌وسیله‌ی برخی عناصر بریده‌ی حزب توده تشکل‌های وسیعی را تحت کنترل خود برای به دام انداختن گروه‌های جدید مبارز به‌وجود آورد و به درون برخی از تشکل‌های دیگر نفوذ کرده بود با این پندار که همه‌ی گروه‌ها را تحت کنترل دارد، اما به یک‌باره دریافت که سازمان‌های وسیعی در میان دانشجویان و نسل‌های مختلف دانشجویی به‌وجود آمده است که رژیم هیچ اطلاعی از آن‌ها ندارد. در مدت ۷ سال

دانشجویان دانشگاه‌ها در اعتراض به کشتار کارگران به تظاهرات پرداختند. این تظاهرات را دانشجویان دانشگاه تهران همراه با دانشگاه‌های صنعتی و سایر دانشگاه‌ها سازمان دادند. شعار آنان دفاع از کارگران جهان چیت بود، که با حمله‌ی وحشیانه‌ی پلیس مواجه شد و حدود ۶۰۰ دانشجو بازداشت و تعداد زیادی زخمی و روانه‌ی بیمارستان شدند. جالب آن بود که در این تظاهرات استادان دانشگاه نیز شرکت داشتند.

ایجاد می‌کردند. گروه‌های ضربت دانشجویی در خیابان‌های شهر پراکنده، شیشه‌ی اتوبوس‌ها را شکسته و مانع حرکت آن‌ها می‌شدند. در چند مورد اتوبوس‌ها را واژگون و با حرکتی تند، در جنگ و گریز با پلیس، پراکنده می‌شدند و مجدداً در نقطه‌ای دیگر تجمع می‌کردند. تاچند روز این جنگ و گریز با سازمان‌دهی دانشجویان ادامه داشت و چنان اوج گرفت که تمام شهر به کارزاری علیه حکومت تبدیل شد. هر چند پلیس تعداد زیادی را دستگیر کرد، اما سازمان‌دهی گروه‌های ضربت دانشجویی به گونه‌ای بود که پلیس نتوانست آنان را از حرکت بازدارد. پس از دو روز زدوخورد خیابانی حکومت مجبور به عقب‌نشینی شد. شاه - که در خارج به سر می‌برد - از این حرکات وحشت کرده

جنبش مسلحانه که از سال ۱۳۵۰ آغاز و تا سرنگونی شاه ادامه داشت، دهها دانشجو در درگیری با پلیس کشته یا دستگیر و اعدام شدند. در این سالها رژیم شاه برای دستیابی به عناصر گروههای مسلح بهطور عمده در میان فعالان دانشجویی به جستوجو میپرداخت. اما جنبش دانشجویی بار دیگر نشان داد که از حرکت بهسوی پیوند با مردم غافل نیست. در اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ واقعه کشتار کارگران ناراضی در جادهی کرج به وقوع پیوست. کارگران جهان چیت که برای احقاق حقوق خود دست به راهپیمایی به طرف تهران زده بودند، در ایستگاه کاروانسرا سراسنگی کرج از طرف پلیس به گلوله بسته شد و تنی چند از آنها جان خود را از دست دادند. دانشجویان دانشگاهها در اعتراض به کشتار کارگران به تظاهرات پرداختند. این تظاهرات را دانشجویان دانشگاه تهران همراه با دانشگاه صنعتی و سایر دانشگاهها سازمان دادند. شعار آنان دفاع از کارگران جهان چیت بود، که با حملهی وحشیانهی پلیس مواجه شد و حدود ۶۰۰ دانشجو بازداشت و تعداد زیادی زخمی و روانهی بیمارستان شدند. جالب آن بود که در این تظاهرات استادان دانشگاه نیز شرکت داشتند. به دنبال برخورد وحشیانهی پلیس، اعضای هیات علمی دانشگاه صنعتی به طور دستجمعی استعفا کردند و هنگامی که سرکار بازگشتند که توانستند از مسئولان قولهای مساعدی برای پرهیز از وقایع مشابه بگیرند. چند ماه بعد یعنی در تابستان ۱۳۵۰ گارد ویژه در دانشگاهها مستقر شد. از این تاریخ به بعد بسیاری از فعالان دانشجویی راه را در پیوستن به سازمانهای مسلح یافتند و از جمله دانشجویانی که در درگیریهای مسلحانه با پلیس و نیروهای امنیتی کشته شد، دستگیر و اعدام شدند، می توان افراد زیر را نام برد:

رحیم سمعی، مهدی اسحاقی، همایون کتیرایی، مهرنوش ابراهیمی، عبدالحسین براتی، شاهرخ هدایتی، مجید احمد زاده، علی نقی آرش، عبدالکریم حاجیان سه پله، حمید توکلی، سعید آرین، اسداله بشردوست،

پوران یدالهی، فرامرز شریفی و دهها دانشجوی دیگر که پس از سرکوبهای دههی ۴۰ تنها راه را مبارزهی مسلحانه دیده بودند. اما دانشجویان که همچنان به اعتراضات خود در دانشگاهها ادامه می دادند از پای ننشستند. رابطهی نزدیک میان گروههای مسلح و جنبش دانشجویی در این سالها کاملاً آشکار است. هنگامی که سازمانهای مسلح، فرسیو رییس دادگاههای نظامی شاه را اعدام کردند، دانشجویان در دانشگاهها با شعار "فرسیومرگ مبارک" این اقدام را تایید کردند.

در آبان ماه ۱۳۵۲ در حالی که همچنان گارد ویژه، دانشگاهها را تحت کنترل داشت، بار دیگر دانشجویان در اعتراض به ورود نیکسون (که اکنون رییس جمهور آمریکا شده بود) دست به اعتراض زدند. آنان از دیوار خوابگاه بهرغم گارد - بالا رفته و ماشین نیکسون را سنگباران

کردند؛ بار دیگر گارد ویژه به خوابگاهها حمله کرد و به ضرب و شتم و دستگیری دانشجویان پرداخت. این اعمال، پیوستن دانشجویان را به سازمانهای مسلح گسترش می داد. در این دوره دانشجویان با گرایشهای مختلف سیاسی وحدت خاصی را در برابر حکومت به نمایش گذاردند، شعار این دورهی دانشگاه که همهی گروهها بر آن توافق داشتند عبارت بود از "اتحاد، مبارزه، پیروزی" این شعار گویای وحدت گروههای مختلف دانشجویی بود که می دانستند در مسایل نظری اختلاف وجود دارد، اما اختلاف در مسایل نظری باعث عدم همکاری در به دست آوردن آزادی نمی شود. در پاییز ۱۳۵۳ در درگیری میان دانشجویان و گارد ویژه یک دانشجوی دانشکده فیزیک توسط جیب گارد زیر گرفته شد. عکس العمل دانشجویان اعتصاب سراسری و شرکت نکردن در امتحانات بود. خودداری از شرکت در امتحانات در این سال به علت وسعت آن باعث حذف ترم تحصیلی شد. در این سالها دانشجویان با سازماندهی منظم و ارتباط نزدیک با گروههای مخفی مسلح سلسله روابط پیچیده و منظمی به وجود آورده بودند که پلیس نمی توانست به سادگی به آن دسترسی پیدا کند. دانشجویان بسیاری که تجربهی به هم آمیختن کار علنی و مخفی را داشتند چنان عمل می کردند که پلیس با وجود حضور در دانشگاهها، تا آخرین لحظه به فعالیت آنها پی نمی برد. دانشگاهها به مرکز آموزش اولیه برای فعالیتهای تشکیلاتی تبدیل شده بود. به همین جهت در سالهای آخر حکومت شاه، طرحی برای انحلال دانشگاه صنعتی داده شد. این طرح دربرگیرندهی انتقال دانشگاه به اصفهان بود. اما مخالفت دانشگاهیان به صورت دستجمعی آن را به تعویق انداخت. رییس دانشگاه در جلسهی صراحتاً گفته بود که اگر کارهای استادان مشابهتی با کار دانشجویان داشته باشد در موجودیت دانشگاه صنعتی تجدید نظر خواهد شد.

طرحهای دیگری نیز برای انحلال دانشگاه صنعتی داده شد که می توان از آن جمله به آگهی فروش این دانشگاه اشاره کرد که در مورخهی ۲۹ آبان ۱۳۵۶ در روزنامهی رستاخیز منتشر شد. در آن زمان قرار بود که دانشگاه صنعتی به ارتش فروخته شود، اما اوج مبارزات مردم و دانشجویان علیه رژیم شاه، این حرکات را خنثی کرد. در سال ۵۶ و ۵۷ با اوجگیری جنبش مردمی، دانشجویان در پیوندی تنگاتنگ با مردم قرار گرفتند و با تعطیلی دانشگاهها به خیابانها آمده و همراه با محصلان دبیرستانها کلاسهای درس را در خیابان تشکیل دادند. حکومت نیز بارها دانشگاه را مورد حمله قرار داد. اما نتوانست خواستهای دانشجویان و مردم را سرکوب کند.

در این سالها دانشجویان با سازماندهی منظم و ارتباط نزدیک با گروههای مخفی مسلح سلسله روابط پیچیده و منظمی به وجود آورده بودند که پلیس نمی توانست به سادگی به آن دسترسی پیدا کند. دانشجویان بسیاری که تجربهی به هم آمیختن کار علنی و مخفی را داشتند چنان عمل می کردند که پلیس با وجود حضور در دانشگاهها، تا آخرین لحظه به فعالیت آنها پی نمی برد.

کالبدشکاف ریشه‌های ۱۶ آذر

امید منتظری



قرن نهضت‌های مارکسیستی - کمونیستی جهان حاصل گشته بود. این در حالی است که مهندس عزت‌الله سحابی ذکر می‌کند که در ۱۳۲۰ یا ۱۳۳۰ گروه‌های دیگر به لحاظ فرهنگی سرمایه‌ی به روزی نداشته‌اند.

در سال ۱۳۲۳ انجمن اسلامی دانشجویان به صورت رسمی تشکیل شد. به اعتقاد مهندس بازرگان تاسیس چنین انجمن‌هایی بیش‌تر «جنبه‌ی دفاعی و عکس‌العمل مبارزه‌ای» داشت.

یعنی بنیان تشکیل اولین انجمن‌های اسلامی به عنوان عامل بازدارنده‌ی در برابر حضور گسترده و قدرت‌مند توده‌ای‌ها و بهایی‌ها بوده است. اساسنامه‌ی این انجمن اصولاً جنبه‌ی فکری - مذهبی داشته و از برنامه و فعالیت‌های صنفی - سیاسی به کلی به دور بوده است.

در اساسنامه‌ی انجمن اسلامی دانشجویان اهداف آن‌ها این‌گونه ذکر شده: ۱- اصلاح جامعه طبق دستورات اسلام ۲- کوشش در ایجاد دوستی و اتحاد بین افراد مسلمان، مخصوصاً جوانان روشن‌فکر. ۳- انتشار حقایق اسلامی به وسیله‌ی ایجاد دوستی و ایجاد موسسات تبلیغاتی و نشر مطبوعات ۴- مبارزه با خرافات.

با این اوصاف انجمن اسلامی بسط چندانی نیافت. عزت‌الله سحابی در همان مصاحبه می‌گوید: «بند» در سال اول دانشکده روی علایق شخصی و قبلی عضو انجمن اسلامی دانشجویان شدم و عضو فعالی هم بودم. به

جزوه‌ای به نام «بازی جوانان با سیاست» به چاپ رساند. وی در این جزوه حرکت سیاسی دانشجویان را در چهاردیواری دانشگاه صحیح نمی‌شمارد و آن را متعلق به فضای خارج از دانشگاه می‌داند.

در این شرایط حزب توده که بر فضای اندیشه و روشن‌فکری ایران تأثیری عمیق داشت، پس از تشکیل سازمان جوانان حزب توده در سال ۱۳۳۲ اتحادیه و یک باشگاه در محوطه‌ی دانشگاه تشکیل داد. سیطره‌ی فکری و سازمانی حزب توده در نیمه‌ی اول دهه‌ی بیست چنان بود که اتحادیه‌ی دانشجویی آن‌ها تنها نماینده‌ی رسمی دانشجویان در دانشکده‌ی حقوق، فنی، ادبیات، پزشکی، دندانپزشکی و داروسازی معرفی شد.

عزت‌الله سحابی معتقد است: «فضای فرهنگی دانشگاه در بست در اختیار حزب توده بوده است... در واقع آن‌ها یک دفعه مقدار زیادی فرهنگ وارد جامعه کردند، جامعه‌ای که در آن زمان رضاشاه آن را خالی نگه داشته بود... بخش عمده‌ی ادبیات جدید به وسیله‌ی نویسندگان حزب توده وارد ایران شد.»

واقعیت آن است که فراورده‌های فرهنگی حزب توده از فلسفه و تاریخ و ادبیات و هنر و اقتصاد و... چنان متنوع و گسترده بود که نیازهای ذهنی دانشجویان را پاسخ می‌داد. این فراورده‌های فرهنگی نه فقط محصول اعضا و هواداران بلکه با پشتوانه‌ای با بیش از یک

واقعه‌ی ۱۶ آذر ۱۳۳۲ را چه اعتراضی ضدامریکایی و مخالف ورود نیکسون به ایران بدانیم و چه در مخالفت با برقراری رابطه‌ی مجدد با انگلیس و محاکمه‌ی دکتر مصدق، اما اعتراضی سیاسی و در تقابل با دربار بوده است. در این مقاله، نگارنده بر آن است تا با کالبدشکافی جنبش دانشجویی پس از شهریور ۱۳۲۰، به ریشه‌یابی واقعه‌ی ۱۶ آذر ۱۳۳۲ بپردازد.

در دوران رضاشاه دانشگاه تحت کنترل و مراقبت شدید قرار داشت. اما پس از آن که علی‌اکبر سیاسی ریاست دانشگاه تهران را برعهده گرفت، فضای دانشگاهی آزادتر شد. از دلایل عمده‌ی رشد فضای فکری دانشگاه تهران می‌توان به استقلال این نهاد آموزش عالی کشور اشاره کرد.

بر اساس قانون تاسیس دانشگاه تهران، مدیریت دانشگاه توسط استادان اعمال می‌شد. یعنی شورای استادان هر دانشکده، رئیس آن دانشکده را انتخاب می‌کرد. سپس شورای روسای دانشکده‌ها سه نفر را کاندیدا می‌کردند که یک نفر از این افراد را شاه به‌عنوان ریاست دانشگاه انتخاب می‌کرد. با این حال تز عدم دخالت دانشجو در امور سیاسی خصوصاً در فضای دانشگاهی هنوز در بین برخی استادان و مدیران طرفدار داشت. برای مثال مهندس بازرگان که ریاست دانشکده‌ی فنی را - که از سیاسی‌ترین دانشکده‌ها بود - عهده‌دار بود،

این ترتیب که در کلاسی که ۹۴-۹۳ دانشجوی داشت، فقط من یک نفر عضو انجمن بودم و تظاهر می‌کردم.» در دوره‌ی ۱۲ ساله پس از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ به قولی روشن‌فکران دینی سرگرم و گرفتار بازسازی اندیشه‌ی دینی بوده‌اند. یعنی حرکت چشم‌گیر و اثربخشی در این مقاطع زمانی، از این گرایش فکری حاصل نمی‌شود.

به هر روی حزب توده که عمده‌ی فعالیت خود را بر سازمان‌دهی اقشار و طبقات گوناگون جامعه متمرکز کرده بود، توانست فضای غالب دانشگاهی را در دست گیرد. علاوه بر دلایل شکلی، آن‌ها به لحاظ فکری و فلسفی همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، وزنه‌ی سنگین نهادهای آموزشی به‌ویژه دانشگاه به حساب می‌آمدند.

حزب توده حتی پس از سرکوب ۱۳۲۵ و یک دوره‌ی جنجال برانگیز و پرکشمکش در داخل حزب، همچنان در دانشگاه قدرت‌مند بود. این حزب در پاییز ۱۳۲۷ اعتراض به منع فعالیت سیاسی در محوطه‌ی دانشگاه، اعتصاب موفقیت‌آمیزی داد.

پس از ترور نافرجام شاه و غیر قانونی شدن حزب و سازمان جوانان آن؛ اعضای حزبی دانشکده‌ها نخست انجمن دموکراتیک و سپس سازمان دانشجویان دانشگاه تهران را تشکیل دادند که نماینده‌ی رسمی دانشجویان دانشگاه تهران بود. این سازمان با اتحادیه‌ی بین‌المللی دانشجویان در پراگ (IUS) پیوند داشت. اتحادیه‌ی بین‌المللی دانشجویان به دنبال پیروزی متفقین در جنگ جهانی دوم شکل گرفته بود و بسیاری از سازمان‌های ملی دانشجویان از ایالات متحده گرفته تا شوروی عضو این اتحادیه بودند. انورخامه‌ای نیز به نمایندگی از طرف حزب توده در کنگره‌ی این اتحادیه (IUS) حضور داشت و به عضویت اولین شورای نظارتی کنگره درآمد.

سازمان دانشجویان دانشگاه تهران در طول سال‌ها پس از تأسیس خود به فعالیت منسجمی در راستای منافع صنفی - سیاسی دانشجویان دست زد. از آن جمله می‌توان به اعتصاب برای بهبود وضعیت خوابگاه‌های دانشجویی در سال ۱۳۲۸، یا مبارزه با لایحه‌ی بهداشت شهری در ۱۳۲۹ اشاره کرد. روزنامه‌ی دانشجو ارگان رسمی این سازمان بود و در واقع زیر نظر حزب توده قرار داشت.

کاوامیبات در مقدمه‌ی کتاب سازمان

دانشجویان دانشگاه تهران می‌نویسد: «جنبش دانشجویی کشور در این سال‌ها، از این جهت بحث مهم و درخور توجهی است که در این دوره بر خلاف دیگر ادوار مشابه، تحولات دانشجویی به تلفیق مناسبی از فعالیت‌های صنفی از یک سو و فعالیت‌های سیاسی از سوی دیگر دست یافتند.»

در این دوره جنبش دانشجویی به چنان رشدی در فعالیت‌های خود می‌رسد که به نیروی اساسی و کارآمدی در سطح جامعه تبدیل می‌شود. به این اعتبار است که در نقطه‌ی عطفی چون ۱۶ آذر ۱۳۳۲ حکومت در تقابل کاملی با دانشجویان به سرکوب جدی این قشر معترض و پیش‌رو می‌پردازد.

مهدی بازرگان که در اواخر دهه‌ی بیست ریاست دانشکده علوم و فنون را بر عهده داشت، می‌نویسد: «در آن روزها مدیریت دانشگاه دچار دردسر بزرگی به نام حزب توده بود. این تشکیلات از سال ۱۳۲۶ به بعد به شکل موفقیت‌آمیزی دانشجویان را تحریک می‌کرد. به طوری که در سال ۱۳۳۰ ما از هر طرف تحت محاصره‌ی عناصر توده‌ای‌ها بودیم. از دانشجو و استاد دانشگاه گرفته تا کارمندان ساده دفتری و حتی نظافت‌چی‌های محوطه‌ی دانشگاه. دانشجویان کمونیست همه‌ی باشگاه‌های دانشگاه را تحت نظارت خود داشتند و از همه بدتر آن که مرتب در امور آموزشی و کتاب‌های درسی دخالت می‌کردند، کمونیست‌ها آن چنان نفوذ گسترده‌ای داشتند که مدیریت دانشگاه بر اوضاع کنترل نداشت.»

در دوران نخست‌وزیری مصدق، جبهه‌میلی به ویژه با استفاده از نیروهای چپ‌گرا و سوسیالیست خود در مقابله با حزب توده به برنامه‌ریزی و توسعه‌ی نفوذ خود دست زد. اما پس از کودتای ۲۸ مرداد و دست‌گیری‌های گسترده‌ی اعضای حزبی و جبهه‌میلی، فعالیت‌های دانشجویی جز در مواردی پراکنده متوقف گشت. این زمان جریان با عنوان نهضت مقاومت ملی که ائتلافی غیر منسجم از بعضی گروه‌های جبهه‌میلی بود، مدت کوتاهی مقاومت را ادامه داد.

اما در ۱۶ آذر، نه‌جریانی خاص بلکه دانشگاه و سنت سیاسی آن رو در روی حکومت قرار گرفت. ۱۶ آذر معرف تاریخچه و فرهنگ سیاسی دانشگاه بود که بیش‌تر توسط پیش‌گامان جنبش دانشجویی در طول ۱۲ سال (۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲) ترویج شده بود. حزب توده برای منع فعالیت‌های سیاسی در دانشگاه اعتصاب برگزار می‌کرد یا

دانشجویان از طریق اتحادیه‌ها و تشکل‌ها از حقوق خود آگاه می‌شدند و رسالت‌های اجتماعی خود را به دوش می‌کشیدند.

جنبش دانشجویی ایران نه فقط درون مرزهای جغرافیایی کشور که در جهان جنبشی شناخته شده بود. علاوه بر اتحادیه‌ی بین‌المللی دانشجویان (IUS)، این جنبش در ادامه‌ی روند خود توانست با دانشجویان ایرانی خارج از کشور نیز پیوند یابد.

پس از واقعه‌ی ۱۶ آذر بسیاری از دانشگاه‌های معروف دنیا به عنوان هم‌دردی با دانشگاه تهران یک روز تعطیل اعلام کردند.

به هر روی ۱۶ آذر خونین ۱۳۳۲، خود ضربه‌ای سخت برای دولت کودتا بود. به گونه‌ای که حتی سرکوب جنبش منسجم و سیاسی دانشجویان، هزینه‌ای رسواکننده برای طبقه‌ی حاکم در بر داشت و این رویارویی خون‌بار را که به جان باختن سه دانشجوی معترض منجر شد. به‌عنوان روز دانشجو ماندگار کرد.

دو روز پیش از ورود نیکسون معاون آیزنهاور به ایران - رئیس‌جمهور وقت آمریکا نظامیان به داخل دانشگاه هجوم آوردند. دو روز بعد قرار بود نیکسون از دانشکده‌ی حقوق دکترای افتخاری دریافت کند. نظامیان برای کنترل شرایط با دانشجویان درگیر شدند و در این حادثه سه تن از آن‌ها به نام‌های مصطفی بزرگ‌نیا، شریعت رضوی و ناصر قندچی به ضرب گلوله جان باختند. این که آیا این تظاهرات اعتراضی ضدامریکایی بوده یا مخالفت با برقراری رابطه‌ی مجدد با انگلیس و محاکمه‌ی دکتر مصدق، مجالی دیگر را درخور است. اما آن‌چه مسلم است ۱۶ آذر ریشه در فرهنگ اعتراضی دانشجویان داشته است که نطفه‌ی آن در ۱۲ سال قبل بسته شده بود. آن‌چه ۱۶ آذر را به عنوان روز دانشجو درآورد، نه قهرمان‌سازی و برافراشتن پرچم کینه، بلکه سه یار دبستانی که نماد همین سنت منتقد و معترض دانشجویی بوده‌اند سنتی را که پس از این نیز می‌باید به صورت فرهنگی دانشجویی پاس داشت.

- کفدراسیون، افشین متین، نشر شیرازه، چاپ دوم، ص ۶۰
- روزنامه آفتاب، سال اول، شماره ۱۰۵، ۲۹ خرداد ۸۴ گمشوگو با عرصه‌ها سحلی ص ۶
- همان مصاحبه
- جنبش دانشجویی در دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۲۰، ابراهیم یزدی، نشر قلم، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۳۳
- ایران بین دو انقلاب، پروانه ابراهیمیان، نشر سی، چاپ پنجم ۱۳۶۹، ص ۴۰۷
- کفدراسیون، افشین متین، ص ۶۱
- سازمان دانشجویان دانشگاه تهران، ابوالحسن ضیا ظریفی، نشر شیرازه، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۸
- ایران بین دو انقلاب، پروانه ابراهیمیان، ص ۴۰۷
- کفدراسیون، افشین متین، ص ۶۴
- جنبش دانشجویی در دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۲۰، ابراهیم یزدی، ص ۱۱۶

محمد جعفر پوینده، انسانی تراژیک

محسن حکیمی

در آذر ماه سال ۱۳۷۷، عده ای از فعالان اجتماعی سرشناس به قتل رسیدند. پروانه و داریوش فروهر، مجید شریف و سپس محمد مختاری و محمد جعفر پوینده ربوده شده و بعد از چند روز جسد آنها با آثاری از شکنجه و قتل عمد پیدا شد. این قتلها جامعه را در التهابی عظیم فرو برد. به خصوص که مقتولان همه از مخالفان بودند.

پس از مدتی مشخص گردید که این قتلها برنامه ریزی شده بوده و توسط عده ای از مدیران و مسئولان وزارت اطلاعات صورت گرفته است. در پی دستگیری سعید امامی و ... روشن شد که تعداد قتلها بسیار بیشتر بود، و به ۲۰۰ نفر می رسد. هرچند هیچگاه، این پرونده به سر انجام نرسید و وکیل خانواده قربانیان، ناصر زرافشان، به اتهام افشای اسرار پرونده به ۵ سال زندان محکوم شد (که هنوز زندان است)، اما یاد این قربانیان همواره از طرف مردم گرامی داشته می شود.

به خصوص پوینده و مختاری که هر دو از نویسندگان سرشناس عضو کانون نویسندگان بودند و برای اهل قلم ارزش خاص داشتند.

لازم به ذکر است که نویسندگان دیگری همانند غفار حسینی، ابراهیم زال زاده و حاجی زاده نیز به همان طریق به قتل رسیده اند. امیدواریم روزی تکلیف این پرونده روشن شود و مردم ما دیگر شاهد چنین مسایلی نباشند.

یادشان گرامی باد.

دنیا همان دوزخی است که دانته، شاعر بزرگ ایتالیایی، در لوحی که بر دروازه اش می کوبد آن را «قلمرو رنج جاودانه» می نامد:

از من به شهر درد گام می نهی
به قلمرو رنج جاودانه
پیش از من هیچ آفریده ای نبود
ای که پا به درون می گذاری
دست از هرگونه امیدی شسته باش!

پس، سرانجام و در یک کلام، پاسخ آن که می پرسد «پوینده به کدامین گناه کشته شد؟» چنین است: به گناه افشای رنج و درافتادن با زندگی ننگین بشر، که او، با روی آوردن به قلم و سیر وسلوک در ژرف ترین لایه های فکری متفکران بزرگ، برآن بود که با انتشار کتبی، ننگین ترش سازد تا به سهم خود آدمیان را از مفاک هولناک زندگی و زنجیرهای دست و پایشان بیگانه کند و به خود آورد. او نیک آگاه بود که باید بهای این کار را بپردازد. خوب می دانست آن که نقاب از چهره ی رنج هولناک بشر برمی دارد روزی خود به رنجی مرگبار دچار خواهد آمد، زیرا پرواضح است آنان که هستی شان در گرو دوام و بقای رنج بشر است، افشای چهره ی ننگین خود را بر نمی تابند. این

بها و رنج مرگبار، همان طنابی بود که به گردن اش انداختند.

اما رنجی که پوینده می کشید در تحمل فشار مرگ آور آن طناب سیمی خلاصه نمی شد. او همزاد رنج بود. از همان زمانی که به این دوزخ پا نهاد، رنج آشنا بود. در زادگاهش، اشکذر یزد، کودکانی می زیستند که به گفته ی پدرش از بس میوه ندیده بودند، نارنگی را توپ بازی می پنداشتند. در کودکی، برای کمک به تحصیل و خرید کتاب های مورد علاقه اش، دستفروشی می کرد. بعدها نیز، فشار زندگی گاه او را به کار یدی وامی داشت. در تحصیل، دود چراغ خورده و روی پای خود ایستاده بود. همین آشنایی با رنج بود که از او انسانی بس پرکار و سخت کوش ساخته بود. پس از تحصیلات عالی در دانشگاه های ایران و فرانسه، اگر می خواست شاید می توانست به اتکالی مدارک اش شغل نان و آبداری برای خود دست و پا کند. اما به ترجمه و نوشتن روی آورد و این کار را تا دم مرگ ادامه داد. و در این راه خستگی نمی شناخت، زیرا خود را «نوسفر» و «ره مقصد» را «دراز» می دانست. چنین بود که اضطراب و اجبار امرامعاش، آن هم در روزگار بی داد گرانی ها، سخت کوشی و پرکاری او را

به جبری تمام عیار و بی چون و چراندل کرد، چنان که می گفت: «مثل بولدوزر کار می کنم». پس، فقط به لحاظ نظری نبود که پوینده به ضرورت «فراغت از کار» رسیده بود؛ با تمام وجود و گوشت و پوست اش این ضرورت را حس می کرد.

با این همه، رنج انسان هایی چون پوینده در فقر و تنگ دستی، کار توان فرسا و دغدغه ی امرار معاش خلاصه نمی شود. زخم های دیگری نیز هست که به قول صادق هدایت، «مثل خوره روح را آهسته در انزوا می خورد و می تراشد». این زخم ها، که از فرط عادت کم تر کسی به آن ها توجه می کند، گاه انسان هایی به استواری کوه را به ضجه و مویه وامی دارد. مردی برسر زن خود فریاد می زند که «این جای باز هم که سرد است! در این خانه چای داغ پیدا نمی شود؟!» همان پاسخ خوش رویانه و ظاهر سازانه زن که «الان عوض می کنم» کافی است تا انسانی چون پوینده را به اندازه ی سال ها کار سخت و پرمشقت شکسته و زخمی کند. نگاه معصومانه ی کودکی که از گفتن چیزی بیم دارد و با خویشتن داری حرف خود را می خورد آتشی به جان انسان می زند که با آب های سراسر جهان نمی توان خاموش اش کرد.

رفتار رقت‌انگیز پیرمردی که از نگاه سنگین و سرزنش‌آمیز تصویر کودکی‌اش می‌گریزد، بغض تلخی را در گلو می‌شکند که فشارش بسی بیش از فشار آن پرس غول‌پیکری است که با قاطعیتی بی‌چون و چرا دست کارگر پرس‌کار را خرد و خمیر می‌کند.

انسان موجودی است بیگانه با خود و دیگران، غریب و بی‌خویشتن. رنج، زاییده‌ی همین غربت و بی‌خویشتنی است. تنها صاحبان سرمایه و زر و زورند که در این از خودبیگانگی احساس آسایش و قدرت می‌کنند، چرا که همان سرمایه و زر و زور چنان فاصله‌یی میان هستی و ذات آنان انداخته که انسانیت را جز در بی‌خویشتنی نمی‌توانند دید. اکثریت عظیم انسان‌ها، دوزخیان بی‌گناهی هستند که در این غربت و بی‌خویشتنی احساس رنج و نابودی می‌کنند و برای آنان انسان بودن فقط با از میان برداشتن بیگانگی میسر می‌شود. اما افراد همین توده‌ی عظیم انسان‌ها با رنج به شیوه‌ی یکسانی برخورد نمی‌کنند. صرف‌نظر از مبارزه‌ی طبقاتی و متحدانه‌ی این اردوی بی‌شمار کار برای از میان برداشتن این دوزخ بیگانه‌ساز انسان‌ها، هر فردی از این توده‌ی عظیم، خود دنیای شگفت و تودرتو و رازآمیزی است که با زندگی رنج‌بار خویش به شیوه‌ی خاص برخورد می‌کند.

در یک دسته‌بندی بسیار کلی و یک خصلت‌نمایی چه بسا سهل‌انگارانه، شاید بتوان در هر مقطع از زندگی کارگران سه نوع انسان را از هم تمیز داد. گروهی اندک از آنان در برابر رنج منفعل‌اند. رنج را می‌پذیرند بی‌آن که هیچ برخورد فعالی با آن نکنند. ویژگی آنان احساس ضعف و ناتوانی است. رنج، آنان را چنان مجاله کرده و درهم‌پیچیده که حتا فکر درگیری با آن‌را به خود راه نمی‌دهند. لذا از در تسلیم و رضا وارد می‌شوند. برخورد اینان با زندگی، به قول نیچه، واکنشی است، نه کنشی. زندگی خود را تغییرناپذیر می‌دانند و خود را دست‌بسته در اختیار آن می‌گذارند. از زندگی، دل‌چرکین‌اند. نوعی بدبینی سیاه، تسلیم‌طلبانه و کوتاه‌فکرانه در آنان موج می‌زند. از فرط درخت، جنگل را نمی‌بینند. در حالی که ضروریات و جزئیات زندگی روزمره، رمق آنان را گرفته و در تاروپود خود حل‌شان کرده است، با حالتی از رقت و حقارت دل به آخرت خوش می‌کنند و از سر یأس و درماندگی آرزو می‌کنند که کاش می‌توانستند هم‌چون عارفان به جهان و هرچه در اوست پشت کنند. این نوع انسان را می‌توان

انسان رقت‌انگیز یا حزن‌انگیز نامید.

روی دیگر سکه‌ی این نوع انسان، انسان انتزاعی یا دون‌کیشوتی است. این گروه کم‌شمار، با رنج سرستیز دارند و آن‌را نمی‌پذیرند. لیکن با آن چنان برخورد می‌کنند که گویی می‌توانسته است نباشد و مثلاً در اثر یک انحراف یا یک تصادف به‌وجود آمده است. به آن یورش می‌برند تا به زیرش کشند، اما شمشیرشان در این نبرد، چوبین است. زیرا در دنیای انتزاع‌های خویش سیر می‌کنند. آرمان‌خواه‌اند، اما آرمان‌خواهی‌شان یک آرمان‌خواهی انتزاعی، مرتاض‌گونه و بریده از واقعیت است. دیواری از انتزاع، آنان را از واقعیت‌ها جدا می‌کند. می‌کوشند واقعیت‌ها را تغییر دهند، اما در واقع می‌خواهند آن‌ها را با ذهنیات انتزاعی خویش منطبق کنند. در جنگ با وضعیت رنج‌آفرین جهان از اصول انتزاعی

او نه عاصی احساساتی بود، نه عارقی که زندگی را خوار می‌شمرد و نه موجود خارق‌العاده‌یی که با زمین و زمان می‌جنگید زمین، زندگی، انسان، حیوان و چیزهای فناشدنی را دوست داشت و به ارزش و در عین حال حدود آن‌ها وقوف کامل داشت. هیچ توهمی نداشت و در هیچ دامی گرفتار نیامده بود

حرکت می‌کنند که به‌رغم آنان جهان باید بر اساس آن‌ها ساخته شود. نقطه‌ی عزیمت آن‌ها، ذات انتزاعی چیزهاست. سیب، انگور، بادام، گلابی، انار، پرتقال و انواع دیگر میوه‌ها را صرفاً «میوه» می‌بینند و تفاوت‌های آن‌ها را غیر ذاتی می‌پندارند. از فرط جنگل، درختان را نمی‌بینند. از این رو، تنها در خیال خویش جنگل را می‌شناسند. حکایت اینان، حکایت همان معدن‌شناس مارکس است که همه‌ی علم‌اش به این گفته محدود می‌شود که تمام مواد معدنی در واقع «ماده‌ی معدنی» هستند. هر دو فقط در خیال خود دنیای پیرامون خویش را می‌شناسند. از همین‌روست که این‌گونه انسان‌ها به نوعی خوش‌بینی ساده‌لوحانه و خوش‌باورانه دچارند. در حالی که از «منجیق فلک سنگ‌قته می‌بارد»،

آنان «ابلهانه» به «آبگینه حصار» می‌گریزند. در برابر این دو نوع انسان، انسان تراژیک قرار دارد که نمونه‌ی آن مردمان شریف و زحمت‌کشی است که در عین آشتی با واقعیت بر زندگی رنج‌بار خود می‌شورند. این نوع انسان، رنج را تقدیر خود می‌داند، اما در برابر آن منفعل نیست. با این تقدیر درگیر می‌شود. در این درگیری خرد و خمیر و نابود می‌گردد، ولی تسلیم نمی‌شود. بین او و رنج دیواری نیست. رنج را هم به‌سان هم‌زاد خویش در آغوش می‌کشد و هم با آن گلاویز می‌شود. هم‌چون کشتی‌گیران با تجربه می‌کوشد رنج را با فن خودش به زمین بزند. تقدیر را امری می‌داند که برای رهایی و درگذشتن از آن باید با روی خوش به استقبال‌اش برود. شادی و نیک‌بختی و جای‌گاه شایسته‌ی انسان را چیزهایی جدا از رنج نمی‌بیند بل آن‌ها را از درون همین هم‌زیستی مبارزه‌جویانه با رنج بیرون می‌کشد. تقدیر را نه چون چیزی در بیرون خود که از بخت بد نصیب او شده است، بل جزء جدایی‌ناپذیر زندگی خویش می‌داند. نیک آگاه است که وضع موجود، سنت‌ها و اخلاق و آداب مرسوم، زندگی او را نابهنجار و بیمار کرده است، اما نمی‌کوشد که این زندگی را به یک وضعیت بهنجار فرضی که گویا پیش از پیدایش رنج انسان وجود داشته است، بازگرداند. در عین زندگی در حال، به آینده و درون فراغت انسان از رنج چشم دوخته است.

انسان تراژیک تقدیر را صرفاً عامل نابودی خویش نمی‌داند، بل آن‌را وسیله‌یی می‌انگارد که به او توانایی می‌دهد تا بر همان تقدیر فایق آید. نیروی او در تحمل رنج است، اما همین تحمل به او توان مبارزه با رنج را می‌دهد. به همین دلیل است که انسان تراژیک انسانی دو سویه است: از یک‌سو اسیر ضرورت کور تقدیر است، و از سوی دیگر می‌تواند با درک این ضرورت از دام آن برهد و مختار شود. هرچند به مثابه فرد در برابر تقدیر درهم شکسته می‌شود، اما همان مبارزه‌اش با تقدیر بزرگ‌ترین پیروزی است. برای این انسان، پیروزی بر رنج نه از مجرای گریز از تحمل رنج، بل از طریق تحمل کنش‌گرانه‌ی آن به‌دست می‌آید. زیرا، برای او، بالفعل شدن نیروی بالقوه و بی‌کران انسان و پرورش و شکوفایی توانایی‌های او پیش از هر چیز مستلزم گذر از درون رنج‌هاست. به سخن دیگر، برای او، توانایی انسان برای آزاد سازی خویش نه با پرهیز از رویارویی با اسارت بل با

عمل نیرومندان‌هی او برای طی کردن فعالانه‌ی دوران اسارت و بدین‌سان غلبه بر آن سنجیده می‌شود. پس، خمیر مایه‌ی انسان تراژیک عمل است. او، چونان هملت؛ براین باور است که پرداختن به شناختِ صرف، انسان را بزدل می‌کند.

پرسش انسان تراژیک درباره‌ی مرگ و زندگی نیز همان پرسشی است که ذهن هملت را به خود مشغول کرده بود: «بودن یا نبودن، حرف در همین است. آیا بزرگواری آدمی بیش‌تر در آن است که زخم فلاخن و تیر بخت ستم‌پیشه را تاب آورد، یا آن‌که در برابر دریای فتنه و آشوب سلاح برگیرد و با ایستادگی

بارها به تو گفته‌ام که من هیچ حد و مرزی برای توانایی انسان - جدا از محدودیت‌های زمانه و محدودیت‌های فردی - قایل نیستم و در وجود آدمی، بالقوه پرومته‌یی نهفته می‌بینم، یعنی در وجود هر انسان ستم‌پر یا ستم‌ستیز، یک قهرمان راه آزادی بشر مشاهده می‌کنم. اما این انسان نهفته و بالقوه نیاز به بسی عوامل دارد تا آشکار و بالفعل گردد.

خویش بدان همه پایان دهد؟» این‌جا نیز با همان دوسویگی انسان تراژیک روبه‌رویم. او شایستگی انسان را از یک سو در زیستن و سر کردن با رنج می‌داند و از سوی دیگر در مرگ در راه پایان دادن به رنج. انسان تراژیک، عاشق زندگی است. توان مردن ندارد، مگر برای عشق به زندگی. اما خوب می‌داند که دوام و بقایی نخواهد داشت و دیر یا زود در پیکار با امواج سهمگین دریای فتنه و آشوب نابود خواهد شد. دچار خوش‌خیالی نیست. سودای «امید»ی را که دانته زمره‌ی دوزخیان را به دست‌شستن از آن فرا می‌خواند، در سر ندارد. ویژگی او همان است که نیچه آن‌را «بدبینی نیرومندان» می‌نامد. به شیرینی و شادی، خنده‌ی دیگران را با خنده پاسخ می‌دهد، اما آماده است که در پس برخی از این خنده‌ها طناب‌دار یا نیش زهرآگین خنجری را ببیند.

باری، به این معناست که می‌گویم محمد جعفر پوینده انسانی تراژیک بود. صرف نظر از کردار او که جزء‌جزء‌اش همه‌گواه تراژیک بودن زندگی‌اش بود و قطع نظر از مرگ دردناکش به‌سان قهرمانان تراژیک، در پرتو آن زندگی‌اش درخشش بیش‌تری یافت، او به لحاظ نظری نیز بر خصلت تراژیک زندگی خویش وقوف کامل داشت. در نامه‌ای به همسرش به نقل از آرتور میلر چنین می‌نویسد: «... احساس تراژیک هنگامی در ما برانگیخته می‌شود که پیش روی خود کسی را داشته باشیم که حاضر باشد، در صورت لزوم، حتا زندگی خود را بدهد تا یک چیز را حفظ کند... و آن شانی است که احساس می‌کند دارد... تراژدی پیامد اجبار کلی بشر به یافتن جای‌گاه بحق خویش است. در صورتی که تلاش از جانب خود قهرمان آغاز شده باشد، قصه همواره آن‌چرا که «نقص تراژیک» قهرمان نامیده می‌شود، فاش می‌کند؛ اما این نقص مختص شخصیت‌های بزرگ و رفیع نیست. و لزوماً ضعف هم نیست. نقص یا نقطه‌ی ضعف شخصیت در واقع چیزی نیست - و نباید هم باشد - جز عدم تمایل ذاتی وی به منفعل ماندن در برابر چیزی که آن‌را برای شان خود و تصویری که از موضع بحق خود دارد، تهدیدی تلقی می‌کند. تنها کسانی که تقدیر خویش را بی‌واکنش فعالی می‌پذیرند، بی‌«نقص» هستند و اغلب ما از این قماشیم ...

حال اگر پذیرفتیم که تراژدی پیامد اجباری کلی است که بشر به یافتن جای‌گاه بحق خویش دارد، نابودی‌اش در این تلاش فاش می‌کند که ناحقی یا شری در محیط پیرامون‌اش وجود دارد... [اوضاع] بحق تراژیک، شرایطی است از زندگی، شرایطی که شخصیت انسانی می‌تواند در آن شکوفا شود و به ماهیت خویش پی‌ببرد؛ [اوضاع] ناحق تراژیک شرایطی است که بازدارنده‌ی انسان است و او را از راهی که در آن عشق و غریزه‌اش سرریز می‌شود، منحرف می‌کند. تراژدی روشن‌گری می‌کند - و باید بکند - و در این روشن‌گری انگشت شهادت خویش را به سوی دشمن آزادی بشر نشانه می‌رود. کیفیت تعالی‌بخش تراژدی ناشی از یورش است که برای به‌دست آوردن آزادی صورت می‌گیرد و خصلت وحشت‌انگیز تراژدی ناشی از به‌سوال کشیدن انقلابی محیط تثبیت شده است. به هیچ‌وجه انسان معمولی را ممنوعیتی برای ره‌بردن به این اندیشه و اعمال نیست ...

در این جبهه‌گیری در برابر جهان و پشت‌کردن به آن و دقیقاً در جریان چنین عملی است که شخصیت «عظمت» پیدا می‌کند. یعنی همان رفعتی رامی‌یابد که در ذهن ما به غلط، فقط به بزرگ‌زادگان و درباری‌ها اختصاص یافته است. معمولی‌ترین انسان‌ها نیز می‌تواند به این رفعت دست یابد - منتها هر کس به همان نسبت که حاضر باشد همه چیز خود را در اعتراض و جنگ برای تحکیم جای‌گاه بحق خود در جهان فدا کند...

امکان پیروزی باید حتما در تراژدی باشد. جایی حزن حکم می‌راند، جایی سرانجام حزن به تماشاگر دست می‌دهد که شخصیت به نبردی برخاسته باشد که امکان پیروزی در آن نباشد، نمایش هنگامی حزن‌انگیز می‌شود که قهرمان آن به‌خاطر بی‌ذکاوتی‌اش، به‌خاطر عدم حساسیت‌اش، یا به‌خاطر تمامی این شخصیتی که بروز می‌دهد، قابلیت درگیری با نیروی خیلی بالاتر را ندارد. حزن در حقیقت حالت بدبین‌هاست، در صورتی که تراژدی با خود توازن دل‌چسب‌تری بین ممکن و ناممکن به‌همراه دارد...

تراژدی، در یک کلام، تصویر کاملاً متوازی است از بشری که برای رسیدن به شادی در نبرد است. علت این‌که برای تراژدی‌ها والاترین حرمت را قایلیم آن است که ما را به واقعی‌ترین شکل ممکن تصویر می‌کنند ... تراژدی کامل‌ترین وسیله‌ی است که به کمک آن می‌توانیم نشان دهیم که هستیم، چه هستیم و چه باید باشیم - یا بکشیم که چه بشویم. (کتاب به‌نگار، مقاله‌ی تراژدی، نوشته‌ی آرتور میلر، ص ۶۴-۵۳).

آرتور میلر در مقاله‌ی خود درباره‌ی تراژدی، که نقل بخش‌های اساسی آن توسط زنده‌یاد پوینده برای همسرش نشان می‌دهد که بسیار مورد توجه او قرار گرفته بوده، اختصاص تراژدی به زندگی شاهان، اشراف و نجیب‌زادگان را رد می‌کند و آن‌را در مورد زندگی انسان‌های معمولی نیز صادق می‌داند، انسان‌های اردوی بی‌شمار کار، که پوینده خود یکی از آنان بود. از این‌رو، ذکر برخی از نکات نقل‌شده‌ی این مقاله به شناخت تراژدی به‌طور عام و زندگی تراژیک پوینده به‌طور خاص کمک می‌کند.

میلر برداشتی که تراژدی را در پیوند با بدبینی می‌داند، اشتباه می‌خواند و می‌نویسد: «برداشت اشتباهی از تراژدی وجود دارد که در نقدهایی بسیار و در گفت‌وگوهای فراوان چه

با نویسندگان و چه با خوانندگان با آن مرا به باد حمله گرفته‌اند. و آن عبارت است از این نظر که تراژدی ناشی از ضرورتی است هم پیوند با بدبینی. حتا فرهنگ‌نامه‌ها نیز درباره‌ی این کلمه بیش از این نمی‌گویند که تراژدی داستانی است با پایانی غم‌انگیز یا ناشاد. و این نظر چنان سخت جا افتاده است که تقریباً در این ادعای خود تردید می‌کنم که: تراژدی در حقیقت بیش از کم‌دی بر خوش‌بینی نویسنده دلالت می‌کند.» (همان، ص ۵۹)

گفتنی است که برداشت رایج از تراژدی در زبان و فرهنگ فارسی نیز همین برداشت مورد نقد آرتور میلر است. یعنی در زبان و فرهنگ ما آن جنبه از تراژدی که در آن بر شادی و خوش‌بینی و پیروزی بر تقدیر تاکید می‌شود، نادیده گرفته شده یا دست کم کم‌رنگ شده است، تا آن‌جا که واژه‌ی تراژدی را «غم‌نامه» یا «سوگ‌نامه» ترجمه کرده‌اند. حال آن‌که، همان‌گونه که میلر می‌گوید، تراژدی صرفاً به معنای غم و اندوه نیست، بل لذت و شادی و غلبه بر غم و اندوه را نیز در بردارد یا دقیق‌تر بگوییم، غم و اندوه حزن‌آمیز را به سطح غم و اندوه تراژیک ارتقا می‌دهد.

آرتور میلر فرق بین آن‌چه را که من انسان حزن‌انگیز و انسان تراژیک نامیده‌ام، این‌گونه بیان می‌کند: «وقتی آقای «ب»، به هنگام قدم زدن در خیابان، پیانویی بر سرش می‌افتد، روزنامه‌ها این را تراژدی می‌نامند. البته این حادثه در واقع تنها پایان حزن‌انگیزی است بر زندگی آقای «ب». و دلیل آن صرفاً سرشت تصادفی مرگ وی نیست - این دلیل ابتدایی آن است. علت اصلی حزن‌انگیز بودن آن حادثه این است که صرفاً احساس هم‌دردی و غم و هم‌سان‌پنداری ما را بر می‌انگیزد. آن‌چه مرگ آقای «ب» در ما برمی‌انگیزد، احساس تراژیک است. به نظر من تفاوت اساسی و قطعی تراژدی و حزن این است که تراژدی نه تنها غم، هم‌دردی، هم‌سان‌پنداری و حتا ترس را در ما برمی‌انگیزد، بلکه بر خلاف حزن، شناخت یا روشن‌گری نیز همراه می‌آورد.» (همان ص ۶۲-۶۱)

اما میلر همان‌گونه که تراژدی را از بدبینی متمایز می‌کند، بین آن و «خوش‌بینی بی‌مایه» نیز مرز می‌کشد: «در ادبیات هیچ چیز مثل خوش‌بینی بی‌مایه واقعیت را ویران نمی‌کند.» (همان، ص ۶۳)

بدین‌سان، بر اساس دیدگاه آرتور میلر،

انسان تراژیک انسانی است که نه به بدبینی حزن‌انگیز دچار است و نه به خوش‌بینی بی‌مایه. خمیرمایه‌ی او همانا اجبارش به مبارزه برای یافتن جای‌گاه شایسته و انسانی خویش است. و در این راه اگر چه نابود می‌شود، اما این نابودی به هیچ روی به معنی ضعف و ناتوانی او نیست.

پوینده چنین زیست، چنین مرد، چنین گفت و چنین نوشت. او در جای دیگری از نامه‌ی مذکور به همسرش می‌نویسد:

«بارها به تو گفته‌ام که من هیچ حد و مرزی برای توانایی انسان - جدا از محدودیت‌های زمانه و محدودیت‌های فردی - قایل نیستم و در وجود آدمی، بالقوه پرومته‌یی نهفته می‌بینم، یعنی در وجود هر انسان ستم‌پر یا ستم‌ستیز، یک قهرمان راه آزادی بشر مشاهده می‌کنم. اما این انسان نهفته و بالقوه نیاز به بسی عوامل دارد تا آشکار و بالفعل گردد.... روح سرکش و توان بی‌پایان نهفته در تو که بالفعل شدن فزاینده‌اش از پیرارج‌ترین آرزوهای من است، گفته‌های کازانتزاکیس را به یاد می‌آورد که طی نامه‌یی در ۱۹۳۲ خطاب به دوست‌اش نوشته است: «... از تجربه‌ی زندگی شخصی خودم یک چیز می‌دانم و آن این‌که در روح آدمی چیزی بس خارق‌العاده وجود دارد، پیکانی از نور و آتش که تراکم عظیم ماده و ظلمت را می‌شکافد و خنده‌یی طعن‌آمیز و ستیزه‌جو که در هر مصافی پیروز می‌شود من خوش‌بختی را همواره در اوج نومییدی احساس کرده‌ام. می‌پرسید چرا؟ چون همیشه تا آخر ایستاده‌ام (بالب‌هایی به‌هم فشرده و دلی که مرگ را خوار می‌شمارد). در پیرامون من، همه چیز همواره علیه من بوده و من با مشاهده‌ی آن دشمن، خود را مهیا، سبک‌بال، مغرور، خاموش و سرانجام پیروز یافته‌ام. دوستانم مرا خوش‌بخت می‌پندارند، چون از مبارزاتی که پیش از پیروزی صورت گرفته بی‌خبرند، چون نمی‌دانند که خوش‌بختی من ثمره‌ی عالی نومییدی و تحقیر ظواهر دنیوی است. من نه یک عاصی احساساتی‌ام، نه عارفی که زندگی را خوار می‌شمارد و نه موجود خارق‌العاده‌یی که علیه ماده می‌جنگد. زمین، زندگی، انسان، حیوان و چیزهای فناپذیر را دوست دارم و به ارزش و در عین حال حدود آن‌ها وقوف کامل دارم. هیچ توهمی ندارم و در هیچ دامی گرفتار نیامده‌ام گرچه به هر دامی وارد می‌شوم، مثل موش بسیار چالاک‌ی که وارد دام می‌شود طعمه‌یی

را که برای اسارت‌اش نهاده‌اند، می‌خورد و به طرف دام‌های دیگر می‌رود و خوب می‌داند که دام آخر - دام مرگ - در انتظار اوست، آدمی که او در آن گام خواهد نهاد و دیگر بیرون نخواهد آمد...» (نقل از دبستان، شماره‌ی ۲، بهمن ۱۳۶۸)

همین قسمت اخیر گفته‌های کازانتزاکیس موجزترین و در همان حال رساترین توصیف از زندگی و مرگ تراژیک خود محمد جعفر پوینده است: او نه عاصی احساساتی بود، نه عارفی که زندگی را خوار می‌شمرد و نه موجود خارق‌العاده‌یی که با زمین و زمان می‌جنگید زمین، زندگی، انسان، حیوان و چیزهای فناشدنی را دوست داشت و به ارزش و در عین حال حدود

که نمونه‌ی آن مردمان شریف و - زحمت‌کشی است که در عین آشتی با واقعیت بر زندگی رنج‌بار خود می‌شورند. این نوع انسان، رنج را تقدیر خود می‌داند، اما در برابر آن منفعل نیست. با این تقدیر درگیر می‌شود. در این درگیری خرد و خمیر و نابود می‌گردد، ولی تسلیم نمی‌شود. بین او و رنج دیواری نیست. رنج را هم به‌سان هم‌زاد خویش در آغوش می‌کشد و هم با آن گلاویز می‌شود

آن‌ها وقوف کامل داشت. هیچ توهمی نداشت و در هیچ دامی گرفتار نیامده بود. اگر چه به هر دامی پا می‌گذاشت، مثل موش بسیار چالاک‌ی وارد دام می‌شد، طعمه‌یی را که برای اسارت‌اش نهاده بودند، می‌خورد و به طرف دام‌های دیگر می‌رفت و خوب می‌دانست که دام آخر - دام مرگ - در انتظار اوست، دامی که او در آن گام نهاد و دیگر بیرون نیامد.

- این مقاله خلاصه‌ی (با چند تغییر) از نوشته‌یی است که نخست در کتاب زیر منتشر شد: «تا دام آخر» گزیده‌ی گفت‌وگوها و مقاله‌های محمد جعفر پوینده، به گوشش سیما صاحبی (پوینده)، نشر چشمه، ۱۳۷۸

بررسی آثار پوینده

بهمن هژیر

و تکنولوژی بوده است. در این آثار، این مطالب بیش از همه برجسته است که آن نویسندگان همگی، بدون پیش‌ذهنیت و تنها با تکیه به استدلال و منطق و دست‌آورد‌های علمی قرن بیستمی به دنبال بررسی مسایل اجتماعی و فرهنگی بوده‌اند، آنان همگی تقریباً در این مساله اشتراک دارند که پیش‌ذهنیت بینش کلاسیک قرن نوزده را کنار زده و خود سعی در بررسی و پایه‌گذاری یک تحلیل علمی از جامعه‌شناسی، هنر و ادبیات داشته باشند. آن‌ها توانسته‌اند با موفقیت در بسیاری از زمینه‌ها به اثبات صحت آن بینش در بررسی مسایل اجتماعی و فرهنگی دست یابند، یعنی با بررسی‌های نو و با استدلالی جدا از پیش‌ذهنیت آن را مورد ارزیابی قرار دهند.

این متفکران در اصول با بینش قرن نوزدهم که به وسیله‌ی مارکس بیان شده بود، به مشترکات زیادی دست یافتند و پوینده با ترجمه‌ی آثار این متفکران و انتقال آن به روشن‌فکران فارسی‌زبان، در حقیقت بر این مساله پای می‌فشرد که بینش مارکس استدلالی و علمی است و یک روایت واحد و دگم ندارد. او متن‌هایی را انتخاب می‌کرد که گاه به تفکرات بنیان‌گذاران فلسفه‌ی علمی با دیدی انتقادی می‌نگریستند و خواهان آن بودند که فلسفه‌ی علمی همواره و در جریان تکامل اجتماعی بارها و بارها باید به محک تجربه درآید و با کشفیات جدید علمی و مسایل جدید با وجود آمده بتوانند راه‌حل‌ها و تحلیل‌های مناسب هر دوره را تنها با استدلال پاسخ گویند. پوینده به دنبال آن بود تا مسایل اجتماعی را به صورت روزآمد و با توجه به مشکلات فراروی جوامع بشری به شیوه‌ای استدلالی و عقلی و نه تعبدی تحلیل کند. تفاوت این مساله در آن است که بسیاری، از نظرات مارکس دگم‌هایی ساخته بودند که با آن همانند آموزش‌های کلیسایی برخورد می‌کردند.

او درباره‌ی گلدمن چنین می‌آورد: "برای داوری درباره‌ی سرشت انقلابی باورهای گلدمن، فقط کافی است، فعالیت او را در مه ۱۹۶۸ در تالارهای سوربن و یا در کنار تظاهرکنندگان خیابانی به‌یاد آوریم. از آن پس هواداری پرشور و پیوسته‌ی او از جنبش به اصطلاح چپ‌روانه‌ی مه ۱۹۶۸ بر چنین سرشتی مهر تایید روزانه می‌زند." او که در ارایه‌ی بینش علمی جامعه‌شناسی به صورت تحلیلی و مستدل در ارتباط با مسایل مشخص روزمره و به کارگیری بینش علمی برای حل مسایل و مشکلات موجود جامعه تلاش می‌کرد با درکی عمیق از ضرورت‌های مبرم جامعه‌ی خودمان، در بطن حرکت اجتماعی جهت دست‌یابی به اهداف انسانی و آزادی‌های مدنی و تلاش برای یادآوری حقوق از دست‌رفته‌ی مردم در برابر حاکمیت صاحبان قدرت و ثروت بود که در کنار دست‌زدن به ترجمه‌های مشخصی از نوع گلدمن و لوگاک... به ترجمه‌ی اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز دست می‌زند تا یادآور شود که اساس بینش علمی جامعه‌شناختی بر رعایت حقوق انسان‌ها است و باید همواره مد نظر دولت‌مداران قرار گیرد.



عمده آثار زنده یاد محمد جعفر پوینده، ترجمه کتاب‌های باارزش علمی، فلسفی و جامعه‌شناسی است از اندیشمندان به‌نامی مانند، لوسین گلدمن، جرج لوکاک، ژان پیاژه، هربرت مارکوزه،... آخرین اثر او "هگل و اندیشه‌ی فلسفی در روسیه" از گی پلانتی - بونژرو ترجمه شده است. پوینده مقالات و مصاحبه بسیاری نیز دارد که البته بررسی هر یک از آثار او مستلزم وقت و فرصت مناسب است، اما من در این نوشته‌ی کوتاه با بررسی کلی آثار آن زنده یاد قصد دارم در حد مقدور نوع نگرش و دیدگاه او را درباره‌ی مسایل مختلف علمی، ادبیات و جامعه‌شناسی، بازبینی کنم.

در حقیقت می‌خواهیم بدانیم فصل مشترک نوشته‌ها، ترجمه‌ها و محصول دو دهه کار فرهنگی آن زنده یاد چه چیزی بوده و چه مساله‌ای را مهم‌تر از دیگر مسایل می‌دانسته است. مثلاً چرا او از میان تمام آثار مشهور جهان و انبوه نوشته‌های علمی، فلسفی، جامعه‌شناسی و ادبی موجود در غرب و اروپا، تنها آثار مشخصی را انتخاب می‌کند. شاید عده‌ای او را مترجمی مسلط بدانند که آثار پیچیده‌ی فلسفی و جامعه‌شناسی را با احاطه به موضوع و زبان برگردانده است. البته چنین برداشتی از پوینده و آثار او نادرست نیست، اما به هیچ عنوان کافی به نظر نمی‌رسد. با بررسی عمیق آثار پوینده متوجه این مطلب می‌شویم که او از انتخاب آثار مشخص فلسفی، علمی و جامعه‌شناسی هدف مشخص و والایی را نیز دنبال می‌کرده است.

پوینده، به دنبال ارایه‌ی برداشت نوینی از فلسفه‌ی نظری قرن نوزدهم و پالایش آن به صورت پویا و نه ایستا، همراه با پیش‌رفت علوم

او با ترجمه‌هایش در ارتقا فکری روشن‌فکران تلاش می‌کند و هم‌زمان به حقوق از دست‌رفته‌ی شهروندان و مردم عادی در برابر پامال‌کنندگان حقوق انسانی می‌پردازد. در حقیقت او بینش علمی را تنها برای آکادمیسین‌های جزم‌اندیشان نمی‌خواهد، او این مساله را درک کرده که برای به‌دست آوردن حقوق انسانی و برخورداری از جامعه‌ای سالم و عاری از فشارهای طبقاتی ضروری است که علمی فکر کنیم، اما نه از نوع جزم‌اندیشی آن، که خود به سدی در برابر گسترش علم تبدیل می‌شود. بلکه علمی از نوع پویا و پیش‌روانه‌ی آن. او با ترجمه‌هایش می‌خواهد این مساله را مورد تأکید قرار دهد که برای مجهز شدن به بینش علمی تنها خواندن آثار کلاسیک کافی نیست، بلکه باید بینش علمی و استدلالی را به روش تحلیل استدلالی، آن‌چنان که در آثار لوکاچ و گلامن و... است فرا گرفت.

در آخرین ترجمه او به نام "هگل و سیر فلسفه‌ی دیالکتیک در روسیه" به خوبی اشکالات اندیش‌مندان روسی و سیر تحولات فکری آن‌را به نمایش می‌گذارد و در حقیقت سیر تکامل اندیشه را به گونه‌ای بررسی می‌کند که در مخاطب ضرورت مجهز شدن به اندیشه‌ی علمی و پایان‌ناپذیر بودن پیشرفت را در مقاطع مختلف حیات بشری می‌آموزد. به‌طور کلی می‌توان اندیشه‌ی او را چنین توصیف کرد: او سرسپرده‌ی هیچ چیز، جز علم و اندیشه نیست، جزم‌اندیشی در تفکر او راه ندارد و هر بحث را باید با استدلالی علمی و با تحلیلی دیالکتیکی و منطقی شکافت و از نتایج به‌دست آمده بهره برد. هیچ دگم و جزمی نمی‌تواند مانع پیش‌رفت علم و استدلال و اندیشه باشد و از این جهت برخورد او با ادبیات و فرهنگ ضرورتاً، تکثرگرایانه است، زیرا او ادبیات و فرهنگ و گسترش آن‌را ضامن فکر و اندیشه و استدلال می‌داند و برای رشد جامعه‌ای ضروری می‌داند که خواهان حل مشکلات خود از طریق علمی باشد.

وجه دیگری در آثار پوینده وجود دارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و مربوط به شرایط زمانی دو دهه‌ی آخر قرن بیستم است. که از نظر سیاسی به دوره‌ی ریگانسیم و تاجریسم مشهور است. در این دوره، تهاجمی سراسری به کلیه‌ی گروه‌ها و روشن‌فکران مخالف سرمایه‌داری در جهان آغاز شد. به‌طوری‌که همراه با راه‌اندازی دسته‌های ترور و سرکوب، عده‌ای از نظریه‌پردازان سرمایه‌داری به تهاجمی سازمان‌یافته در برابر افکار مترقی و انقلابی دست زدند. نظریه‌پردازانی نظیر فوکویاما، پایان تاریخ را اعلام می‌کردند یعنی آن‌که سرمایه‌داری آخرین دست‌آورد بشر است و چیزی بهتر از آن نیست و کسانی نظیر لیونارو، پایان ایدئولوژی را مطرح می‌کردند، به این مفهوم که دیگر هیچ ایدئولوژی‌ایی برتر از ایدئولوژی نظام سرمایه‌داری وجود ندارد. هم‌چنین کسانی مانند پل جانسون به تخریب روشن‌فکران چپ می‌پرداختند و آنان را عوام‌فریبانی می‌دانستند که برای روی گردانی مردم از حاکمان، خود را طرف‌دار زحمت‌کشان معرفی می‌کردند. در چنین شرایطی ایدئولوژی پست‌مدرنیسم در میان بسیاری از روشن‌فکران رواج یافته بود، زیرا این تهاجم‌ها همراه با فروپاشی شوروی و اردوگاه سوسیالیسم، بسیاری از روشن‌فکران چپ سنتی را مایوس کرده بود. پوینده با دست‌زدن به ترجمه‌ی آثار تعقلی که به‌دقت انتخاب می‌شدند در حقیقت در برابر این پایان ایدئولوژی، که خود نوعی ایدئولوژی بود به مقابله برخاست. در حقیقت می‌توان از این جهت نیز او را یکی از احیاکنندگان بینش علمی در این دوره دانست، یادش گرمی باد.

عابران تاریک
برای زمستان مریم و سیما

غبار نقره‌ی ماه و
ردی خونین

بر کناره
آوای سوخته‌ی یکی پلنگ ماده
و راه سنگستان.

عابران تاریک
از کجا می‌آیند؟

برف بر یال‌های بلوط و
رگبار بر مژگان

عابران تاریک
به کجا می‌روند؟

خانه

در دهانه‌ی سیلاب و
بوی کسی در خاک.

صدای رودخانه‌ی تلخ
از کجا می‌وزد؟

شاخه‌ای مریم

بر سیما و

باد سیاه

بر کاکل سپید دی‌ماه

پلنگان خسته

در کجا می‌مانند؟

ردی خونین بر سنگستان و

عابران تاریک

در راه.

مرغان شباهنگ

در کجا می‌خوانند؟

محمد خلیلی

همین که نتوانی معنایت را بگویی

کارت ساخته است

به مناسبت سال روز کشته شدن محمد مختاری

مریم حسین زاده

چه می گوید این سر رفته از ما،
چه می بیند این سر مانده در ما
به راهی که شعر بر ما گشوده است و
زمانی که سایه عبور ماست.

چقدر از مرگ می گوئی شاعر آیا زندگی روزگار ما
این چنین بی رنگ و خالی از نشاط آدمی شده است.
می گوید: (از منظومه ایرانی)

آزادی آی

قوس نشاط آدمی اکنون

در این سرزمین

چندان فرو نشسته و خاموش است

کز شش هزار خاطره

انگار خاکستر می پاشند

و باز می گوید:

دیدم وبا که بر شرف آدمی افتاده است

و در گذر دلان می گوید:

سر هر چهارراه صدایی درشت

می پرسد؟

ویدئو مخرب تر است یا بمب اتم؟

مسیح هم که بیاید انگار صلیبش را باید

حراج کند.

از خود می پرسم در این روزگار وبایی

چه گونه شاعر از مرگ می سزاید در

حالی که جانی عاشق و جسمی بهشتی

دارد؟

و سال مرگ چرا باید دو عدد آسمانی

باشند؟

هزار و سیصد و هفتاد و هفت

یا هزار سال پیش از میلاد

یا چندین هزار سال پیش از سال صفر

همین که نتوانی معنایت را دریابی کار

تمام است

پس گوش کن که از تو به رویای تو خبر

می دهم

نه دور دور

نه نزدیک نزدیک

درست جایی که هستم

به جانمی آورم

چیزی را که اتفاق افتاده است.

به آسمان که نگاه می کند

آینههایی زبان آور می بینید

که رعد و برقش طوفانی است

در سینه ام

صدا هنوز می آید

و راههای دوزخ چون راههای بهشت

هم چنان گشوده می ماند

در جای دیگری از عشق می گوید:

تلفظ عشق هر گاه آغازم کرده است

جنون در اندامم آویخته است

و برمدار تماشا وزیده است

بهشت جسمم در دوزخ روان سرگردان

است

مگر نژاد آسمانی به تحلیل رود در

کشاکش

کشتار وزیبایی

مختاری عشق و جنون را در بهشت جسمش

دوزخی سرگردان می یابد که به کشتار زیبایی

تحلیل برداند و باز می گوید:

عروسکی بر خاک نه

الهه های در آسمان نه

نه پری دریایی در آب

که این همه ارزانی دل باخته گان استعاره

است.

سزای من تنها زبانی است

که عین من صدایم می کند

و یاد می گیرد نامم را از واقعیتم

من می نویسم و دنیا در من می گذرد

تو راه می افتی و زمان سایه ای عبور

می شود

با تسلا و تسلیتی هشتساله به کسانی که دل در
گرو حقیقت فرهنگ، هنر و انسان دارند، به کانون
نویسندگان ایران که تمام این سالها، دوشادوش ما
بودند و کنار ما روزهای بهت، اندوه و چرا و اعتراض
را تا امروز آمدند و هنوز هم چنان می رویم که بدانیم
چرا؟

هر چند می دانیم که سر حقیقت اندیش و قلم
حقیقت گو، چون و چرایی را بر نمی تابد.
مختاری می گوید:

صدای هیچ کس از این خیابان آسان

نخواهد گذشت

همین که نتوانی معنایت را بگویی کارت

ساخته است

برای یک مرگ به عزا می نشینیم

برای صدها مرگ به عزا می نشینیم

و سالهای سال است که به عزا

می نشینیم

معنا برای یک مرگ تا صدها هزار مرگ

چه فرق داشته است؟

اگر زبان تنها برای یک مرگ واژههایی را

می شناسد.

این بیان انسان شاعر است، شاعری که می نویسد
و معنای خود را از مجموع می یابد و تفسیر می شود،
حتا در مرگ. مختاری یک سر از سرهای همه ای ما
بود. در بخشی از مجموعه ای چاپ نشده از شعر بلند
من و شهرزاد می گوید:

ضمیر سوم شخص گنجایش مراندارد

صلیبهایی تا چشم کار می کند جسمم را

مکدر کرده اند

و ضجههایی پای تپهها روحم را منتشر

می کنند

غریب خاموشم را انگار مجدلیه شنیده

است

ایده‌ها به خودی خود نمی‌توانند جامعه را تغییر دهند. این یکی از نخستین استنتاج‌های بنیان‌گذار فلسفه‌ی علمی بود. وی مانند عده‌ای از متفکران پیش از خود، اصرار داشت که برای شناخت تاریخ باید موجودات انسانی را چونان بخشی از جهان مادی دید. رفتار انسانی را نیروهای مادی تعیین می‌کنند، درست مانند رفتار هر چیز طبیعی دیگر. مطالعه‌ی بشریت بخشی از مطالعه‌ی علمی جهان طبیعی است. متفکران با چنین نظراتی را ماتریالیست می‌خواندند.

مارکس درک مادی را نسبت به اندیشه‌های فراطبیعی وایده‌آلیستی گوناگون تاریخ گامی بزرگ به پیش می‌دانست. تبدیل ایده‌آلیسم به ماتریالیسم همانا تبدیل رازوری یا عرفان با علم بود. اما تمامی تبیین‌های مادی رفتار انسانی درست نبود. درست به همان گونه که ممکن است نظریه‌های علمی در شیمی، زیست‌شناسی یا فیزیک اشتباه بوده باشد، نظریه‌های علمی تکامل اجتماعی نیز نمی‌توانست مصون از اشتباه باشد. در این مورد می‌توان به چند نمونه اشاره کرد: یک نظریه‌ی ماتریالیستی غیر مارکسیستی شایع بر این باور است که موجودات انسانی همان حیوانات اند که به شیوه‌های معینی "به طور طبیعی" رفتار می‌کنند. درست به همان گونه که طبیعت گرگ‌ها دریدن و طبیعت گوسفندان تسلیم شدن است، سرشت انسان‌های ذکور نیز با تجاوز، سلطه‌گری، رقابت، آزمندی (و سرشت زنان با تسلیم، اطاعت، تمکین و انفعال) عجین شده است. یکی از صورت‌بندی‌های این نظر را می‌توان در کتاب پرفروش میمون‌عریان یافت. نتایجی که از چنین استدلال‌هایی گرفته می‌شوند اکثراً ارتجاعی است. اگر انسان‌ها به طور طبیعی تجاوز کارند، پس هیچ‌امیدی به اصلاح جامعه نمی‌توان داشت، اشیا همواره همان که هستند خواهند ماند، انقلاب‌ها همیشه با شکست روبه‌رو خواهند بود.

اما در واقع طبیعت یا سرشت انسانی، از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر متفاوت است. مثلاً رقابت که در جامعه‌ی ما مسلم فرض می‌شود، در بسیاری از جامعه‌های پیشین به ندرت وجود داشت. هنگامی که دانشمندان کوشیدند از بومیان امریکای لاتین آزمایش هوش بگیرند، دریافتند که بومیان مزبور نمی‌توانند بفهمند که چرا نباید در پاسخ دادن به یکدیگر کمک کنند. جامعه‌ای که آنان در آن می‌زیستند بر همکاری موکد و نه رقابت استوار بود.

همین قضیه در مورد تجاوزکاری صدق می‌کرد. هنگامی که اسکیموها نخستین بار با اروپاییان روبه‌رو شدند، آنان نمی‌توانستند به هیچ وجه تصور "جنگ" را معنا کنند. این مفهوم که گروهی از مردم بکوشند گروهی دیگر را نابود کنند احمقانه می‌نمود. در جامعه‌ی ما دوست داشتن و حمایت از کودکان از سوی اولیای خود "طبیعی" تلقی می‌گردد. درحالی که در یونان باستان، در شهر اسپارت "طبیعی" چنین بود که نوزادان را در کوهستان‌ها جا بگذارند تا مقاومت آنان را در برابر سرما مشاهده کنند.

نظریه‌های "سرشت تغییرناپذیر انسانی" هیچ تبیینی برای رویدادهای بزرگ تاریخ ارائه نمی‌دهند. اهرام مصر، شگفتی‌های یونان باستان، امپراطوری‌های روم یا اینکاها، شهر صنعتی مدرن، در همان ترازوی معرفی می‌شوند که دهقانان بی‌سواد در کومه‌های گلین سده‌های ظلمانی زندگی می‌کردند. آن چه اهمیت دارد "میمون‌عریان" است - نه تمدن‌های باشکوهی که میمون ساخته است. این دیگر به ما مربوط نیست که برخی شکل‌های جامعه در تغذیه‌ی "میمون‌ها"

مدورری بر نظریه‌های علم تکامل اجتماعی

کریس هارمن
برگردان پرویز بابایی

موفق می‌شوند، درحالی که دیگران میلیون‌ها نفر را دست‌خوش گرسنگی و مرگ می‌سازند.

بسیاری از اشخاص نظریه‌ی متفاوتی را می‌پذیرند که به امکان تغییر رفتار انسانی تاکید دارد. درست به همان گونه که حیوانات را برای رفتاری متفاوت در سیرک به‌جای جنگل می‌توان تربیت کرد، هواداران این نظر بر آنند که رفتار انسانی را نیز می‌توان تغییر داد. به نظر آنان اگر مردمان صحیح و سالمی مهار جامعه را به دست گیرند، آن‌گاه "طبیعت انسانی" را می‌توان دگرگون ساخت.

این نظریه نسبت به نظریه "میمون‌عریان" مسلماً گامی به پیش است. اما از تبیین چگونگی تغییرجامعه به طور کلی ناتوان است. اگر هر کس در جامعه‌ی کنونی کاملاً مشروط بشود، چگونه کسی می‌تواند پیوسته برفراز جامعه بایستد و مشاهده کند چگونه سازوکارهای

شرطی شدن تغییر می‌کند؟ آیا اقلیتی خداپناه وجود دارد که به صورتی سحرآمیز از فشارهایی که بهره‌رکس دیگری وارد می‌آید مصون باشد؟ اگر همه ما حیوانات سیرک هستیم، چه کسی می‌تواند رام‌کننده‌ی شیر باشد؟

آنان که به این نظریه باوردارند یا باید بگویند که جامعه نمی‌تواند تغییر کند(مانند میمون‌های عریان) یا معتقد شوند که تغییر توسط چیزی خارج از جامعه - یا توسط نیرویی فراطبیعی، یا یک "شخصیت" یا با نیروی اندیشه‌های فردی صورت می‌گیرد. "ماتریالیسم" ایشان صورت جدیدی از ایده آلیسم از وارونه است. چنانکه مارکس خاطر نشان کرد این نظریه الزاماً به تقسیم جامعه به دو بخش می‌انجامد که یکی از آنها برفراز جامعه می‌ایستد. این نظریه‌ی "ماتریالیستی" اغلب ارتجاعی است. یکی از بهترین هواداران معروف این نظریه‌ی روان‌شناس امریکایی متمایل به جناح

راست به نام اسکینر است. او می‌خواهد انسان‌ها را به شیوه‌ای معین از رفتار شرطی کند. اما از آنجا که او خود برآیند جامعه‌ی سرمایه‌داری امریکاست، "شرطی کردن" او صرفاً به معنای کوشش برای سازگار کردن مردم با آن جامعه است.

نظریه‌ی ماتریالیستی دیگری، تمام سیه‌روزی‌ها در جهان را مولود "افزایش جمعیت" می‌داند. (نظریه‌ی منسوب به مالتوسی‌های بعد از مالتوس، اقتصاددان انگلیسی اواخر سده‌ی هجدهم)، اما این نمی‌تواند تبیین کند که چرا مثلاً ایالات متحده غله را می‌سوزاند در حالی که مردم در هند گرسنه‌اند. و نیز نمی‌تواند تبیین کند چرا ۱۵۰ سال پیش خوراک تولید شده در امریکا برای تغذیه‌ی ۱۰ میلیون نفر کافی نبود، درحالی که تولید آن امروز برای ۲۰۰ میلیون نفر کفایت می‌کند. این نظریه فراموش می‌کند که هردهان اضافی برای خوردن متعلق به شخصی اضافی است که قادر به کار است و می‌تواند ثروت ایجاد کند. مارکس همه‌ی این شکل‌های اشتباه‌آمیز تبیین‌ها را ماتریالیسم "خام" یا "مکانیکی" خواند. این تفکر فراموش می‌کند که موجودات انسانی

مخلوقات کنش‌گر و زنده‌ای هستند که بخشی از جهان مادی‌اند که با کنش‌های خود آن را تغییر نیز می‌دهند:

تفسیر ماتریالیستی تاریخ "انسان‌ها می‌توانند خود را از حیوانات به واسطه‌ی آگاهی، به واسطه‌ی دین یا هر چیز دیگری که مایلید متمایز بدانند. آنان اما به محض این که آغاز به تولید وسایل معیشت خود - خوراک، پوشاک، پناهگاه- کردند خودشان را از حیوانات متمایز می‌کنند."

با این کلمات، مارکس نخست بر آن چیزی تاکید کرد که تبیین‌او را از چگونگی تکامل جامعه متمایز می‌نماید. موجودات انسانی حیواناتی از تبار مخلوقات میمون‌نما هستند. مانند حیوان‌های دیگر نخستین دغدغه‌ی آنان تغذیه‌ی خودشان و پناه‌گرفتن خودشان از اقلیم نامساعد است. روشی که حیوانات دیگر دراین مورد پیش می‌گیرند بستگی به ترکیب زیست‌شناختی موروثی آنها دارد. یک گرگ با شکار و کشتن طعمه‌ی خود زنده می‌ماند، به شیوه‌هایی که غریز زیست‌شناختی موروثی او اقتضا دارد. پوست خزش او را از سرما محافظت می‌کند. توله‌های خود را بر حسب الگوهای موروثی رفتار بار می‌آورد.

زندگی انسانی اما به این شیوه ثابت نیست. انسان‌هایی که صد هزار سال پیش در زمین پرسه می‌زدند یا سی هزار سال پیش می‌زیستند، کاملاً متفاوت از ما زندگی می‌کردند. آنان در غارها و حفره‌هایی در زمین می‌گذراندند. آنان هیچ گونه ظروفی نداشتند که در آنها خوراک یا آب نگهداری کنند و خوراک‌شان بستگی به گردآوری دانه‌ها یا سنگ‌هایی داشت که به حیوانات وحشی پرت می‌کردند. آنان نه می‌توانستند بنویسند و نه بیش از انگشتان دست هایشان بشمارند. آنان از آن چه در فراسوی همسایگان نزدیکشان می‌گذشت

قبایل استرالیایی... عادات، علایم، مکان‌های پرورش و نوسان های فصلی تمام جانوران ماکول ، ماهی و پرندگان و مکان‌های شکار آنان را می‌شناسند.

یا از آن چه نیاکان‌شان انجام داده بودند، آگاهی نداشتند. با این وصف به لحاظ جسمانی ترکیب‌شان درصد هزار سال پیش مشابه انسان کنونی بود و سی هزار سال پیش کاملاً یکسان بود. اگر غارنشینی را شست و شو می‌دادید و او را با جامه‌ای امروزی در خیابان راه می‌بردید، هیچ‌کس او را ناباه‌جا نمی‌گرفت. چنان که باستان‌شناس برجسته گوردون چایلد متذکر شده است:

نخستین اسکلت‌های نوع ما متعلق به نزدیک مراحل آخرین عصر یخ بندان است... از هنگامی که اسکلت‌های انسان اندیشه‌ورز نخستین بار در آرشیو زمین‌شناختی ظاهر می‌گردد... تحول جسمانی انسان تقریباً متوقف شده است. اگر چه پیشرفت فرهنگی اش تازه آغاز می‌گشت.

باستان‌شناس دیگری، "لیکی" به همین نکته اشاره کرده است: تفاوت‌های جسمانی میان انسان‌های اورینگناسین و فرهنگ‌های ماگدالنین (۲۵۰۰۰ سال پیش) از یک سو و انسان‌های امروزی از سوی دیگر قابل چشم‌پوشی است، درحالی که تفاوت فرهنگی سنجش‌ناپذیر

مراد باستان شناس از "فرهنگ" چیزهایی است که مردان و زنان از یکدیگر یاد می گیرند و آموزش میدهند (چگونگی ساختن لباس از خزها و پشم، ساختن کاسه و کوزه از گل، ایجاد آتش، بنای خانه ها و جز این ها) در نقطه مقابل مسائل قرار دارد که حیوانات به گونه ای غریزی می دانند. نخستین انسان ها از زندگی حیوانات دیگر کاملاً متفاوت بود. زیرا آنان قادر به استفاده از جنبه های جسمانی ویژه ای انسانی بودند - مغز بزرگ، دست هایی که قادر به دستکاری کردن در اشیاء - که آغاز به شکل دادن محیط شان مناسب با نیازهای خود کنند. این به این معنا بود که انسان ها می توانستند خودشان را با طیف گسترده ای از شرایط متفاوت سازگار کنند، بی آنکه تغییری در ترکیب جسمانی شان حاصل گردد. انسان ها دیگر به شرایط اطرافشان فقط واکنش ساده نشان نمی دادند. آنان می توانستند بر آن شرایط تاثیر بگذارند و آغاز کنند به اینکه شرایط مزبور را به سود خود تغییر دهند.

در آغاز آنان برای حمله به حیوانات وحشی چوب و سنگ به کار می بردند. از آتش های اتفاقی مشعل هایی روشن می کردند که از گرما و روشنایی آن استفاده کنند، خود را با علوفه و پوست حیوانات می پوشانند. در طی ده ها هزار سال آنان یاد گرفتند که خودشان آتش روشن کنند. سنگ هایی را با استفاده از سنگ های دیگر شکل دهند و سرانجام از بذرهایی که خودشان کاشته بودند غذا بپزند، آن را در خمیره هایی که از گل ساخته شده بود انبار کنند و برخی حیوانات را خانگی نمایند. از نیم میلیون سال تاریخ انسانی تنها هزار سال پیش آنان رمز برگرداندن سنگ های معدنی به فلزات را دریافتند که از آن ها برای شکل دادن ابزارهای قابل اعتماد و سلاح های موثر استفاده می کنند.

هر یک از این پیشرفت ها تاثیر فراوانی نه فقط در آماده کردن و تهیه خوراک، بلکه در دگرگونی تشکیلات خود زندگی انسانی داشت. از همان آغاز زندگی انسانی اجتماعی بود. تنها کوشش های مشترک انسانی چندین نفر، آنان را قادر به کشتن جانوران درنده، گردآوری خوراک و نگهداری آتش می کرد. آنان مجبور به همکاری بودند. این همکاری نزدیک و مداوم آنان را وادار به ارتباط با یکدیگر، از طریق ادای اصوات و تکامل زبان کرد. در آغاز گروه های اجتماعی ساده بودند. رشد تولید بطور طبیعی به اندازه کافی در همه جا وجود نداشت و گروه های انسانی پیش ۱۰ یا ۲۰ نفر دور هم نبودند. تمامی کوشش ناگزیر صرف وظایف اساسی تحویل خوراک می شد. بنابراین همه کس به همان کار مشغول بود و به همان گونه زندگی می کرد که دیگران می کردند.

با نبود هیچ نوع وسیله ای برای انبار کردن خوراک اضافی، مالکیت خصوصی یا بخش بندی طبقاتی نیز نمی توانست وجود داشته باشد و نیز غنیمتی برای ایجاد انگیزه برای جنگ موجود نبود. تا چند سال پیش این الگو هنوز در صدها جماعت در بسیاری از نقاط کره ی زمین - در

میان برخی از بومیان شمال و جنوب افریقا، برخی خلق های آفریقای استوایی و اقیانوس آرام، ساکنان اولیه ی استرالیا - متداول بود. هیچ یک از این مردم هوش شان کمتر از ما نبود یا دارای ذهنیتی ابتدایی تر نبودند. مثلاً بومیان استرالیایی ناگزیر بودند برای زنده ماندن یاد بگیرند که جزء به جزء هزاران گیاه و عادات تعداد زیادی جانوران مختلف را بشناسند.

پروفسور فیرت، مردم شناس، توصیف کرده که چگونه:

قبایل استرالیایی... عادات، علایم، مکان های پرورش و نوسان های فصلی تمام جانوران ماکول، ماهی و پرندگان و مکان های شکار آنان را می شناسند. آنان خواص خارجی و برخی خواص کمتر آشکار صخره ها، سنگ ها، موم ها، صمغ ها، گیاهان، پوسته ها و الیاف را می

شناسند؛ آنان می دانند که چگونه آتش روشن کنند؛ می دانند که چگونه از گرما برای تسکین درد استفاده کنند؛ جلوی خون ریزی را بگیرند و فاسد شدن غذای تازه را به تاخیر اندازند؛ آنان می دانند چگونه از آتش و حرارت برای سخت کردن برخی چوب ها و نرم کردن برخی دیگر استفاده نمایند... آنان چیزهایی دست کم از مراحل حرکت ماه و جزر و مدها، گردش سیارات و تسلسل و مدت فصل ها سرد می آورند؛ آنان بر روی هم از تغییرات اقلیمی چونان سامانه های باد، الگوهای سالیانه ی رطوبت و دما و سیل ها در رشد و حضور گونه های طبیعی خبر دارند... افزون بر این آنان از محصولات فرعی حیوانات کشته شده برای غذا استفاده می هوشمندانه و اقتصادی می کنند؛ گوشت کانگرو را می خورند؛ از استخوان های پا به عنوان سرهم کننده ی ابزارهای سنگی و میخ و ستیاق استفاده می شود؛ تاندون ها به صورت غلاف نیزه درمی آیند از پنجه ها و ناخن ها باموم و الیاف در گردن بند و سینه ریز استفاده می شود؛ پیه مخلوط با گل افرا چونان لوازم آرایش و خون مخلوط با زغال چوب برای نقاشی به کار می رود... آن ها اطلاعاتی از اصول مکانیکی ساده دارند و بارها و بارها بومرنگی را مرتب و تنظیم می کنند که آن را انحنای صحیح دهند...

آن ها در حل و فصل مسایل زنده ماندن در صحراهای استرالیا بسیار زرنگ تر از ما بودند. آن چه آنان بلد نبودند پرورش گیاهان و ارتقای خوراک خودشان بود - چیزی که نیاکان خود ما تنها حدود ۵۰۰۰ سال پیش یاد گرفتند، در حالی که ۱۰۰ برابر آن دوره در زمین ساکن بودند. نشوونمای فنون جدید تولید ثروت - وسایل زندگی انسانی - همواره راه را برای ایجاد شکل های جدید همکاری میان انسان ها - برای مناسبات اجتماعی جدید - هموار کرده است. برای مثال هنگامی که انسان ها ابتدا یاد گرفتند خوراک خودشان را (با کاشتن بذر و اهلی کردن حیوانات و انبار آن در خمیره ها و ظروف دیگر) ذخیره کنند، انقلابی کامل در زندگی اجتماعی مردم روی داد - که باستان شناسان

بارها در تاریخ دیده شده است
که مردمی ایده های پیشرفت
تولید خوراک، پوشاک و پناهگاه
را رد کرده اند. زیرا آن ایده ها
را با روی کردها یا شکل هایی
از جامعه ای که پیش از این
وجود داشته ناسازگار یافته اند.

آن را " انقلاب نئولیتیک " (نوستگی) خواندند. انسان ها ناگزیر بودند در پاک کردن زمین و برداشت خوراک و نیز شکار حیوانات با یکدیگر همکاری کنند. آنان توانستند با شماری بزرگتر از پیش با یکدیگر به سر ببرند. توانستند غذا ذخیره کنند و به مبادله ی محصولات با ساکنان جاهای دیگر بپردازند. آن گاه نخستین شهرک ها به پیدایی آمدند. برای نخستین بار این امکان پیدا شد که برخی مردم به کارهایی مشغول شوند که مستلزم معافیت از تهیه ی غذا بود: برخی در ساختن ظروف گلی ، برخی در کاوش سنگ های معدنی و سپس فلز برای ساختن ابزارها و سلاح ها و بعضی دیگر در اجرای وظایف اداری ابتدایی برای سکونت به طور کلی متخصص شدند. انباشت خوراک اضافی انگیزه ای برای تهدید جنگ بود.

مردم آغاز به کشف راه های تازه تعامل با دنیای پیرامون شان یا مهار کردن طبیعت جهت ارضای نیازهای شان کرده بودند. اما در فرایند، بی آنکه قصدی در میان باشد، جامعه ای را که در آن می زیستند و توأم با آن زندگی شان را ، دگرگون ساخته بودند. مارکس این فرایند را جمع بندی کرد: "تکامل" نیروهای مولد"، روابط تولید" و از رهگذر آنها، جامعه را تغییر داد.

نمونه های تازه تری می توان آورد.

۳۰۰ سال پیش ،اکثریت بزرگی از مردم در این کشور(انگلستان) هنوز در روی زمین کار و زندگی می کردند، با فنونی خوراک تولید می کردند که در طی سده ها تغییر نکرده بود. افق ذهنی آن ها در حد روستای محلی و اندیشه های شان زیر نفوذ کلیسای محلی بود. اکثریت به خواندن و یا نوشتن نیاز نداشت و هرگز آن را یاد نگرفتند.

آنگاه ۲۰۰ سال پیش ، صنعت آغاز به توسعه کرد. ده ها هزار نفر به کارخانه ها رانده شدند. زندگی شان دستخوش دگرگونی کامل شد. اکنون آنان در شهرهای بزرگ و نه روستاهای کوچک می زیستند. آن ها نیاز داشتند مهارت هایی کسب کنند که نیاکان شان در خواب هم نمی دیدند. - از جمله خواندن و نوشتن. راه های آهن و کشتی های بخار، سفر به نیمی از جهان را امکان پذیر ساخت. / اندیشه هایی که کشیشان به مغز آنان فرو کوبیده بودند، دیگر به هیچ وجه کارایی نداشت. انقلاب مادی در تولید نیز انقلابی بود در جهتی که آنان زندگی می کردند و اندیشه هایی که در سر داشتند. هنوز تغییرات مشابهی شمارگسترده تری از مردم را تحت تاثیر قرار می دهد. به شیوه ای بنگرید که مردم از روستاهای خود دربنگلادش یا ترکیه به کارخانه های انگلستان و آلمان در جست وجوی کار راه افتادند. به روشی بنگرید که بسیاری فهمیده اند که آن آداب و رویکردهای سنتی دیگر مناسب این زمان نیست.

یا بنگرید به شیوه ای که در ۵۰ سال گذشته اکثریت زنان به کار خارج از خانه عادت کرده اند و چگونه این مسئله، آن ها را به چالش با رویکردهای متعلق به دورانی که در تملک شوهران شان بوده اند، کشانده است.

تغییرات در جهت کار انسان ها برای تولید خوراک، پوشاک و پناهگاه سبب تغییرات در جهت سازمان یافتن جامعه و روی کرد مردم در آن می گردد. چنین است رمز تغییرات اجتماعی - تغییر تاریخ - که متفکران پیش از مارکس، پندارگرایان و ماتریالیست های مکانیکی قادر به فهم آن نبودند. پندارگرایان تغییر را مشاهده می کردند، اما سبب آن را فراطبیعی اعلام می کردند. ماتریالیست های مکانیکی می دیدند که انسان ها به جهان مادی بستگی دارند. اما نمی توانستند دریابند که

چگونه اشیا پیوسته تغییر می کنند. آن چه مارکس می دید عبارت از آن بود که انسانها بوسیله جهان اطراف خود تحت تاثیر قرار می گیرند. این بود که انسان ها نه تنها به جهان پیرامون خود بستگی دارند، نه تنها به جهان واکنش نشان می دهند و روی آن کار می کنند که قابل سکونت اش سازند، بلکه در ضمن انجام این کار آنان شرایطی را که در تحت آن زندگی می کنند و بنابراین، خودشان را نیز تغییر می دهند.

کلید فهمیدن تغییر در جامعه در فهم این نکته است که چگونه انسان ها با مساله ای ایجاد خوراک ، پوشاک و پناهگاه شان روبه رو می شوند. این نکته آغازگاه مارکس بود، اما به این معنا نیست که جامعه شناسان علمی باور دارند که بهبود در فن آوری به خودی خود منجر به تغییراتی در را به وجود می آورد یا حتی اختراعات به خودی خود منجر به تغییراتی در جامعه می شود. مارکس این نظر را مردود شناخت. (و گاه آن را جبریت فن آورانه خواند). بارها در تاریخ دیده شده است که مردمی ایده های پیشرفت تولید خوراک، پوشاک و پناهگاه را رد کرده اند. زیرا آن ایده ها را با روی کردها یا شکل هایی از جامعه ای که پیش از این وجود داشته ناسازگار یافته اند. برای مثال در دوران امپراتوری روم اندیشه های بسیاری وجود داشت که چگونه غله ی زیادی از مقدار معینی از زمین برداشت کنند. اما مردم زیر بار نمی رفتند زیرا لازم بود که وقت بیشتری را صرف کنند تا بتوانند از بردگان در زیر شلاق و ترس کار بکشند. هنگامی که بریتانیا در سده ی هیجدهم بر ایرلند حاکمیت داشت، می کوشید توسعه ی صنعت را در آن جا متوقف کند زیرا با منافع بازرگانان در لندن منافات داشت.

اگر کسی در هندوستان برای حل مساله خوراک شیوه ای برای کشتار گاوهای مقدس عرضه می کرد یا هر کس در بریتانیا تهیه استیک گوستی با عمل آوری موش صحرایی را پیشنهاد می داد به دلیل پیش داوری های رایج نادیده گرفته می شد.

تحولات در تولید با پیش داوری های کهن و شیوه های کهن سازمان دهی جامعه مقابله می کند، اما به خودی خود آن پیش داوری ها و شکل های کهن جامعه را از میان بر نمی دارد. بسیارند انسان هایی که برای جلوگیری از تغییر به پا می خیزند - و کسانی هم که می خواهند از شیوه های نوین تولید استفاده کنند ناگزیرند برای تغییر بجنگند. اگر کسانی که با تغییر مخالف اند پیروز شوند شکل های جدید تولید نمی توانند به اجرا درآیند، تولید را کد می شود و حتا به عقب برمی گردد.

در اصطلاح شناسی علمی: توسعه ی نیروهای مولد با مقاومت روابط اجتماعی موجود و اندیشه هایی که بر مبنای نیروهای مولد کهن رشد یافته اند روبه رو می گردد. یا مردم هوادار نیروهای مولد جدید در این کشاکش پیروز می شوند، یا همبستگان نظام کهن توفیق می یابند. در صورت نخست، جامعه به پیش می رود، در مورد دیگر درجا می زند، یا حتا به عقب برمی گردد.

زنان بیشترین قربانیان استعمار

گزارشی از زنان شاغل در یک واحد تولید مواد غذایی

فاطمه شاه نظری

بوی گرم و تند رب و مواد افزودنی فضای کارخانه را انباشته است. فضایی کم با چند سالن بزرگ و کوچک. می‌گویند بعد از مدتی عادت می‌کنی. مدیر کنترل کیفی مواد غذایی، خانمی تحصیل کرده که هفده سال است در این کارخانه، کار می‌کند. او از زمانی که جاده‌ی طولانی منتهی به این کارخانه آن قدر باریک بود که دو ماشین به سختی از کنار هم عبور می‌کردند تا کنون، در گرمای طاقت‌فرسا و سردی گزنده‌ی آن منطقه، سال‌ها این راه را طی کرده است. کاملاً محسوس است که زنی آگاه به مسایل جامعه و دارای وجدان کاری است. حداقل به آن درجه از شعور اجتماعی رسیده که به‌خاطر منافع شخصی محصولی را وارد بازار نکند که به زیان جان و مال مردم تمام شود. می‌گوید در صنایع غذایی وجدان کار بسیار مهم است. اما متأسفانه کارشناس ناظر نمی‌تواند تمام‌وقت بر تولید کارخانه‌ها نظارت داشته باشد. بنابراین کالاهایی با کیفیت نازل و قیمت پایین وارد بازار می‌شود. مردم هم به دلیل فقر مالی و نبود فرهنگ درست مصرف، هر چه را که ارزان است، می‌خرند. غافل از آن که همین خرید ارزان به بهای بیماری‌های کلیوی و کبدی و انواع سرطان‌ها تمام می‌شود. واز همین منظر، متأسفانه تولیدکننده‌ی که تقلب می‌کند، البته سودش بیش‌تر است و تازه می‌تواند از قبل همین سود سرشار، خوب هم تبلیغات بکند!

مثل برخی از تولیدات مواد غذایی که به دلیل نبود وجدان کاری و استفاده از مواد افزودنی بسیار نازل که طبعاً از لرزش غذایی بسیار کمی هم برخوردارند. چرا به آن‌ها اجازه‌ی فعالیت می‌دهند؟ و به‌رغم تمام سفارشات در مورد عدم مصرف این نوع خوراکی‌ها چرا اجازه‌ی تبلیغ می‌دهند؟ زمانی تولیدات ماکارونی کارخانه‌های ما به آسیای میانه صادر می‌شد، ولی الان دیگر بازار آن‌ها در دست کشور ترکیه است. ۵۰ درصد کارخانه‌های ماکارونی تعطیل‌اند، چرا که صنایع ما روی برنامه، پروانه‌ی کسب نمی‌گیرند، نیازها سنجیده نمی‌شود و حتا اغلب بدون برنامه، مجوز تولید گرفته‌اند، و امروزه شاهد هستیم که بعضاً جنس‌های بنجل از مرز خراسان به آسیای میانه می‌رود و در نتیجه بازار صادرات مواد غذایی را تخریب می‌کند. افغانستان هم قبلاً همین‌طور بود، ولی در حال حاضر برای واردات مواد غذایی تا حدودی سخت‌گیری و کنترل می‌کند. بازار صنایع غذایی منطقه در اختیار کشور ترکیه است. چه بسا که با کیفیت بهتر و ارزان‌تر نیز عرضه می‌شود. متأسفانه تولیدات غذایی ما برای صادرات از کیفیت مطلوبی برخوردار نیست، شاید یکی از علت‌های آن رسیدن به سود آنی باشد. در حالی که صنایع غذایی، خوش‌بختانه زیاد وابسته به خارج نیست. از ۵۰ قلم جنسی که وارد کارخانه می‌شود فقط ۱۰ قلمش وارداتی است. حال اگر تحریمی صورت گیرد، کافی است فقط یک قلم از این جنس خارجی وارد کارخانه نشود.



همه‌ی تولید متوقف می‌شود، چرا که تمام مواد وابسته به هم هستند که یک کالا را می‌سازند. بنابراین فاجعه رخ خواهد داد. کارخانه‌ها تعطیل و کارگران اخراج خواهند شد. فکر کنید ۸۰ کارگر این جا بی‌کار شوند، با خانواده‌هایشان می‌شوند ۴۰۰ نفر. یعنی حداقل ۴۰۰ نفر از نان خوردن خواهند افتاد. بنابراین می‌بینیم که الان به دلیل عدم امنیت سرمایه، سرمایه‌داران نمی‌توانند کارخانه‌ها را گسترش دهند و طبیعتاً ترجیح می‌دهند که پول‌شان را در جای دیگری سرمایه‌گذاری کنند. بنابراین این‌جا دیگر اصلاً بحث توسعه هم نیست.

این کارخانه از سال‌ها پیش فعالیت خود را شروع کرده است و تقریباً از بدو تاسیس هم من با شرکت کار کرده‌ام، اما متأسفانه نتوانسته است آن‌چنان که باید گسترش یابد، هم به دلیل عدم امکان مالی و هم عدم حمایت دولت. بنابراین شاید یکی از دلایل گسترش نیافته معقول این

زمانی تولیدات ماکارونی کارخانه‌های ما به آسیای میانه صادر می‌شد، ولی الان دیگر بازار آن‌ها در دست کشور ترکیه است. ۵۰ درصد کارخانه‌های ماکارونی تعطیل اند. چرا؟

کارخانه نیز بازدهی سود سرمایه در بازار آزاد تجاری باشد. ولی با همه‌ی این احوال و با توجه به این که بعضی از اجناس سودی ندارند ولی اجناس دیگر با سود معقول و برخی با سود بالا یک‌دیگر را جبران کرده تا این کارخانه بتواند در حال حاضر با حدود ۸۰ کارگر به کار خود ادامه دهد.

از کل تعداد کارگران تقریباً ۵۰ درصد خانم هستند این جا زنان کارگر از ۲۲ تا ۵۵ ساله هستند. قدیمی‌ترها بازنشسته و رفته‌اند. خط تولید رب با همان دستگاه‌های قدیمی کار می‌کند، فقط تعمیر شده‌اند. ولی محصولات جدیدتر را با دستگاه‌های مدرن‌تر تولید می‌کنند.

در کارخانه‌های مواد غذایی لازم نیست کارگران تخصص زیادی داشته باشند. من به دلیل این که سال‌هاست با آن‌ها کار می‌کنم و در ضمن خودم هم یک زن هستم، هم‌دردی زیادی با آن‌ها دارم و تقریباً تمام سرگذشت یک‌به‌یک آن‌ها را می‌دانم و سعی می‌کنم تا جایی که امکانات اجازه دهد از بار زندگی‌شان بکاهم.

زنی زیر نقش ۵۳ ساله و اهل مشهد است. می‌گوید پنج شش ساله بوده که از اطراف مشهد به کرج آمده‌اند. پدرش زمینی برای کشت و کار نداشت، بنابراین با زن و شش بچه به کرج می‌آمد به امید کار و زندگی بهتر. پدرم می‌گفت: من یک کارگرم، برای کارگر فرق نمی‌کند کجا باشد. هر جای دنیا که باشم باید همین کار را بکنم. ولی بعد از یک سال پدرم فوت کرد و مادرم ماند با شش بچه‌ی قدونیم‌قد. با کار کردن در خانه‌ها و روی زمین‌های کشاورزی کرج و میوه‌چینی، بچه‌ها را بزرگ کرد. می‌گوید: شانزده ساله بودم که شوهر کردم. شوهرم اول مقنی بود، ولی بعد که کارهای ساختمانی رونق گرفت رفت توی بنگاه معاملات ملکی و کم‌کم وضع‌مان خوب شد. آمدیم اطراف کرج. بچه‌ی اولم ده روزه بود که رفت دختر خاله‌اش را گرفت. من و آن زن شانزده سال در یک خانه‌ی ۷۰ متری، هر کدام با پنج بچه، زندگی کردیم. شانزده

سال بعد هم رفت زن دیگری را سیغه کرد. آن زن پول‌دار بود. شوهرم همه‌ی بچه‌ها را گذاشت و رفت. اصلاً نمی‌پرسید که ماها از کجا پول تهیه می‌کنیم تا شکم‌مان را سیر کنیم. درس و مشق بچه‌ها که دیگر هیچ. حتی قبل از این قضیه هم خوش‌گذرانی می‌کرد. چاق و قرمز و سر حال بود. و توی خونه لم می‌داد و دستور می‌داد. یادم می‌آید یک روز او به خانه آمد، توی خانه فقط کمی نان و یک تخم مرغ داشتیم، بچه‌ها گرسنه بودند ولی او همان را خورد. ما دوتا زن به خاطر بچه‌هایمان با هم ساختیم. هر دوی ما ارتباط زناشویی با او را تعطیل کردیم. ریز می‌خندد و می‌گوید: "تحریم کردیم." گفتیم شوهر می‌خواهیم چه کار! وقتی او زن سوم را گرفت من دیگر به فکر افتادم که بروم کاری گیر بیآوریم بایستی بچه‌هایم را خودم اداره می‌کردم، گفتیم کار می‌کنم و خرج دو خانوار را هم می‌دهم البته زن دوم هم قالی‌بافی می‌کرد. تازه، مرد غرغر می‌کرد که چرا کار می‌کنی! الان ۱۵ سال است که کار می‌کنم در این ۱۵ سال هیچ چیز برای خودم نخریدم ولی نگذاشتم که بچه‌هایم خجالت زده شوند. تا دیر وقت کار می‌کنم. اگر عیدی‌ای بگیرم، برای بچه‌ها چیزهایی را که لازم دارند می‌خرم و گرنه حقوقم فقط صرف خورد و خوراک و خرج‌های ضروری می‌شود. باید بچه‌های او را هم اداره می‌کردم. فکر می‌کردم چه فرقی می‌کند او هم مثل من بدبخت و زجر کشیده است انگار حسی خواهرانه مرا به او وصل می‌کرد.

سنوات خدمتم را خریدم و خانه‌ای برای

خودمان تهیه کرده‌ام و الان سال‌به‌سال قرارداد می‌بندم. بعد از ۱۵ سال کار کردن با اضافه کار، ماهانه ۱۷۰ تا ۱۷۴ هزار تومان حقوق می‌گیرم.

هر وقت شوهرم می‌آمد به اصطلاح سری به بچه‌ها بزند، به او محل نمی‌گذاشتیم. آن قدر غر می‌زد و تهدید می‌کرد که حاضر نبودیم به ما سر بزند. وقتی فهمید که من کار می‌کنم مرا از عاقبت آن دنیا می‌ترساند! حالا بچه‌ها بزرگ شده‌اند. سنوات خدمتم را خریدم و خانه‌ای برای خودمان تهیه کرده‌ام و الان سال‌به‌سال قرارداد می‌بندم. بعد از ۱۵ سال کار کردن با اضافه کار، ماهانه ۱۷۰ تا ۱۷۴ هزار تومان حقوق می‌گیرم. پسر بزرگم در قزوین کار فنی می‌کند و هر شب به کرج می‌آید. تازه عروسی کرده، در یکی از اتاق‌های خانه‌ی ۵۰ متری‌ام زندگی می‌کند. خودم نداری و سختی‌های زندگی را به حد کافی کشیده‌ام، دوست ندارم عروس جوانم در به‌در این خانه و آن خانه شود. با این که خجالت می‌کشم که او در اتاقی زندگی می‌کند که فقط به اندازه خواب‌شان در وسط اتاق جای خالی دارد، ولی خوب حداقل کرایه خانه نمی‌دهد. شاید پولی جمع کنند و بتواند جای بزرگ‌تری اجاره کنند. سه تا از بچه‌هایم فقط تا دوم و سوم راهنمایی درس خوانده‌اند. کوچیکه تا دوم نظری خوانده و بعد درس را ول کرد. ولی یک دخترم زرنگ است. سوم نظری می‌خواند. دلش می‌خواهد به دانشگاه برود. ولی اگر نتوانم مخارج دانشگاه را بدهم به ناچار باید درس را ول کند. هنوز هم من باید دست و بال بچه‌هایم را بگیرم. یعنی من کار می‌کنم تا آن‌ها زندگی کنند. در زندگی ما مسافرت

تنها گذاشت. من ماندم و چهار بچه‌ی قدونیم قد. شش ماه خبری از او نداشتیم. هیچ پولی هم نداشتیم. بنابراین بچه‌ها را پیش مادرشوهرم گذاشتم. چند روز بعد بچه‌های بزرگ‌تر آمدند پیش من ولی کوچکی پیش مادرشوهرم ماند و از سینه‌ی او شیر خورد. به دادگاه شکایت کردم که حداقل خرج خورد و خوراک بچه‌ها را بدهد و او مجبور شد برای ما خانه‌ای در اطراف کرمانشاه کرایه کند. بعد از رفتن شوهرم پسر دم‌چهار اختلال روحی و روانی شد و بالاخره در هفت سالگی سگته کرد. برای معالجه‌ی پسر ناچار شدم به تهران بیایم. در منزل برادرشوهرم اتاقی به ما دادند. بچه‌هایم را به مدرسه می‌فرستادم ولی کفش نداشتند که به مدرسه بروند. بنابراین از کفش بچه‌های برادرشوهرم استفاده می‌کردند. یعنی آن‌هایی که صبح به مدرسه می‌رفتند، زود می‌آمدند تا بچه‌های شیفت بعدازظهر از کفش آن یکی استفاده کند. می‌شد مواقعی که از روی غرض‌ورزی مادرشان، دیر از مدرسه می‌آمدند و بچه‌ی من دیگر نمی‌توانست به مدرسه برود. بچه‌هایم درس خوان بودند. یک روز معلم یکی از بچه‌هایم از روی دل‌سوزی به من گفت: برو کار کن و منت کس دیگری را نکش. برو بسته‌بندی میوه. تا آن زمان کار نکرده بودم. ولی دیگر هر روز از صبح تا شب کار می‌کردم. روز اول کارم، حتا پول برای خرید نان نداشتیم، سرپرست کارگاه هزار تومان به من داد تا برای بچه‌ها نان و ماست بخرم. ساعتی پنج تومان برای بسته‌بندی میوه‌های صادراتی، به من می‌دادند. بعد رفتم در یک کارخانه‌ی ماکارونی، قسمت بسته‌بندی و شب‌ها هم می‌رفتم برای سرت کردن میوه‌های صادراتی؛ گاهی تا ۵-۶ صبح کار می‌کردم و بعد می‌رفتم کارخانه ماکارونی. یک شب که به خانه رفتم هرچه در زدم کسی در را باز نکرد. از دیوار همسایه بالا رفتم و دیدم بچه‌هایم نیستند، آن‌ها از ترس رفته بودند خانه‌ی یکی از فامیل‌ها، هیچ پولی نداشتیم که بروم خانه‌ی کرایه کنم، حتا بیست هزار تومان! فقط خواهرم توانست ده هزار تومان برایم بفرستد. بالاخره با هزار بدبختی یک زیرزمین اجاره کردم با بیست هزار تومان رهن و پنج هزار تومان اجاره. با این‌که در تمام زندگیم یک روز مال خودم نبود و یک شب نتوانستم راحت سر بر بالین بگذارم، ولی فرزندانم را تحصیل کرده‌بار آوردم، دخترم سال سوم دانشگاه است. دختر دیگرم پیش‌دانشگاهی است و دو فرزند دیگرم نیز دیپلم دارند. فقط نمی‌دانم با این همه زحمتی که کشیده‌ام آیا روزی از بازنشستگی استفاده خواهیم کرد یا نه؟

زنی ریز نقش از خله‌ی گیلان. چهل ساله است و مهربانی یک زن شمالی در سیمایش هویدا است. موهایش زودتر از موعد سفید شده و از زیر مقنعه‌ی سبزش بیرون زده است. می‌گوید: دوازده ساله بودم که به یک پسر پانزده ساله شوهرم دادند که پدرش باغبان و سرایدار باغی در

معنا ندارد. در این‌جا هم تعطیل کارخانه‌ای نداریم، اگر توانستی به مرخصی بروی که هیچ، وگرنه پول خرید مرخصی هم داده نمی‌شود و تازه مرخصی هم با مکافات است. باید هزار و یک دروغ سرهم کنیم تا بتوانیم از مرخصی فقط برای کارهای ضروری استفاده کنیم. من مطمئن هستم که با این اوضاع دخترانم نیز زندگی‌ای بهتر از من نخواهند داشت. الان مشکلات زندگی از گذشته بسیار بیش‌تر است. به نظر من اگر دختری نتوانست شوهر مناسبی پیدا کند، بهتر است اصلا ازدواج نکند.

توی کارخانه همه او را بی‌بی مرم صدا می‌زنند، ۶۷ ساله است می‌گوید: اصلا اهل یزد هستم، شش فرزند دارم، دو پسر و یک دخترم در یزد زندگی و در باغ پسته‌ی برادرم کار می‌کنند. دخترم هم ازدواج کرده است. شوهرم ۳۵ سال معتاد بود، بالاخره ۱۳ سال پیش خودم او را از خانه بیرون کردم. بچه‌هایم از داشتن چنین پدری خجالت می‌کشیدند. در این مدت اصلا از او خبری نداریم. بچه‌های بزرگم اصلا سواد ندارند. فقط پسر کوچکم درس می‌خواند. دلم نمی‌خواهد مثل آن‌ها بشود. بچه‌هایم را با کار توی خانه دیگران و میوه‌چینی بزرگ کردم. توی خانه مردم که کار می‌کردم، امنیت نداشتیم، بالاخره آمدم. توی این کارخانه و حالا ماهانه ۱۵۰ هزار تومان با اضافه کار ۱۷۰ هزار تومان حقوق می‌گیرم که باید ۶۰ هزار تومان آن را بابت کرایه یک زیرزمین بدهم و بقیه هم خرج بچه‌ها و قسط‌ها و درمان حداکثر سرماخوردگی‌مان می‌شود، اگر ناگهان اتفاقی در زندگی‌مان رخ دهد چیزی ندارم که خرج کنم. سه سال اولی که کار می‌کردم، بیمه نبودم. الان نه سال است که بیمه هستم، همه‌ی امیدم به بازنشستگی است، آیا به آن‌جا می‌روم؟! مجبورم گلویم را بفشارم تا

زندگی‌ام بچرخد. بچه‌ها هم نمی‌توانند به من کمک کنند. خودشان گرفتارتر از من هستند. سرویس نداریم و من باید هرروز دویست تومان کرایه ماشین بدهم تا به کارخانه بروم. خانه‌ام را همین نزدیکی‌ها گرفتم که راحت‌تر بتوانم رفت‌وآمد کنم چون باید صبح زود سر کار باشم و شب‌ها بعد از اضافه‌کاری دیگر هوا تاریک است بنابراین نمی‌توانم دورتر بروم. برای این‌که کمکی به زندگیم شود موقع پسته چینی به یزد می‌روم و مقداری هم پسته با خودم می‌آورم و به همکارانم می‌فروشم.

زنی بلند بالا و سفیدرو و کرد، ۵۰ ساله است. می‌گوید: در کرمانشاه ازدواج کردم و حاصل ازدواجم چهار فرزند است. دختر کوچکم ده روزه بود که شوهرم با زن دیگری ازدواج کرد و ما را

در حالی که صنایع غذایی، خوش‌بختانه زیاد وابسته به خارج نیست. از ۵۰ قلم جنسی که وارد کارخانه می‌شود فقط ۱۰ قلمش وارداتی است. حال اگر تحریمی صورت گیرد، کافی است فقط یک قلم از جنس خارجی وارد کارخانه نشود، همه‌ی تولید متوقف می‌شود، چرا که تمام مواد، وابسته به هم هستند که کالایی را می‌سازند. بنابراین فاجعه رخ خواهد داد: کارخانه‌ها تعطیل و کارگران اخراج خواهند شد.



کرج بود من اصلا دوستش نداشتم، یک سال ونیم طول کشید تا به زور مرا به محضر بردند و من از وحشت عکس العمل پدرم، "پعله" را گفتم. شوهرم با آن سن کم، سیگار می کشید و هر وقت اعتراض می کردم، پدرش مرا به باد کتک می گرفت. تمام مدت رابطه‌ی زناشویی ما با زور و دعوا بود. هنوز ۲۰ روز از عروسی ما نگذشته بود که پدرشوهرم با کتک مرا از باغ بیرون کرد، چون متوجه شده بودم که تریاک می کشد. خانواده اش قبول نمی کردند که پسرشان معتاد شده است، احساس مسوولیت نمی کرد. و بار دوم وقتی بچه‌ام دوماهه بود مرا بیرون کردند. بچه به بغل آن قدر بیرون باغ نشستیم تا آن‌ها بخوابند و من به خانه برگردم. وقتی فهمید که نیمه شب به خانه برگشتم، گفت: چه قدر پوست کلفت هستی! بعد به زور بچه را از من گرفتند و باز مرا بیرون کردند. هم‌ه‌اش برای این بود که می گفتم باید شوهرم برود کار کند. ساعت ۳ نیمه شب بلند می شدم، تمام گاو و گوسفندها را تمیز می کردم، کار طولیه، خانه و خلاصه هر کاری که بود برای شان انجام می دادم تا آن‌ها بگذارند من و بچه‌هایم آواره نشویم. این بی عقلی من بود! آخه کسی را هم نداشتم که به آن پناه ببرم. به من گفته بودند با چادر سفید برو و با کفن سفید برگرد. بارها به من انگ زدند و مدام می خواستند که طلاق بگیرم. فحاشی و کتک جزو برنامه‌ی روزانه‌ام بود. بالاخره بعد از هشت سال با پول بافتنی‌هایی که برای مردم می کردم و کمک پدر و مادرم (وضع پدرم بد نبود) با ۱۴۰۰۰۰ هزار تومان یک خانه توی اطراف کرج خریدم. بعدها فهمیدم که پدرشوهرم خانه را به نام خودش خریده است. وقتی بچه‌ی چهارم را از شیر گرفتم، در یک کارخانه‌ی ماکارونی کار گیر آوردم. باز آن‌ها مخالفت می کردند، می گفتند که برگردیم پیش آن‌ها، قبول نکردم. دست‌مزد کارخانه خیلی کم بود شب‌ها می رفتم بزمی سرت کردن میوه‌های صادراتی. شوهرم مدام مرا می زد و می گفت معلوم نیست تو کجا می روی؟! طوری شده بود که دیگه مردم هم پشت سر من حرف می زدند، می دانستند شوهرم معتاد است و بالاخره ما فارغ از زندگی می کنیم، بچه‌هایم را به هر ترقیبی بود به مدرسه می فرستادیم. جالب این که مردی که هیچ وقت در زندگی اش مسوولیت احساس نکرد و نفهمید که چه گونه بچه‌هایش بزرگ شده‌اند یک بار که تمام تمام ناپدید شد. فهمیدیم که یک زن دیگر را صیغه کرده و حالا این مرد برایم ادعای غیرت می کند! جرات تلاشتم اضافه کار بمانم. هر وقت کار زیاد بود به او می گفتم که به کارخانه زنگ بزند. تا مطمئن شدم کجا هستم!!! و الان دقیقا ۱۴ سال است کار می کنم. که یازده سالش در این کارخانه بوده. امیدم فقط به این است که روزی بازنشسته شوم، شاید خستگی این سال‌های سیاه کمی از تنم بدر آید.

بیست و هشت ساله است و از یکی از دانشگاه‌های دولتی لیسانس دارد. در آبادان به دنیا آمده است. چهره‌ی بزمی و زبانش از فرسنگ‌ها دور داد می زند که یک جنوبی کامل است. می گوید: وقتی جنگ شد رفتم بندرعباس. زنه‌ای که در آبادان بودیم، پدرم می رفت کویته، کار می کرد و پولش صرف زندگی مان می شد. وضع مان خوب بود. وقتی رفتم بندرعباس پدرم می رفت دویی و جنس می آورد. برادرم وقتی ۲۴ سالش بود یک‌باره گم شد، هیچ خبری از او نداریم. فقط مادرم دلش به این خوش است که او به دویی رفته است. حالا پدرم در یکی از شهرستان‌های استان تهران مستاجر است و با کمی پول که پس انداز کرده زندگی می کند. مستاجر بودیم و همه‌اش حس می کردم که بیچاره

خانواده‌ام. کاری پیدا نمی شد ناچار بایستی ازدواج می کردم ولی در خانواده‌هایی مثل ما، دختری که جهاز ندارد نمی تواند شوهر دل‌خواه خود را پیدا کند. بنابراین به کرج آمدم تا کاری پیدا کنم و بتوانم جهاز تهیه کنم. اوایل کارم بود که با شوهرم آشنا شدم. او تا کلاس دوم دبستان درس خوانده و الان مسافرکش است. یک‌بار نامزد کرده بود و دنبال دختری بساز و خوب برای زندگی بود!!! قبول کردم. می دانستم که برای ازدواج با یک پسر تحصیل کرده حتما باید جهاز داشته باشم. من نداری و بدبختی و سختی را در زندگی کوتاهم به حد کافی تجربه کرده بودم. فکر کردم خودم کار می کنم و می توانم یک زندگی را اداره کنم. تازه با همه این احوال، اوایل از طرف خانواده‌ی شوهرم تحقیر می شدم، چون جهاز نداشتم! بالای پشت‌بام‌شان انباری‌ای بود که به ما دادند، نه حمام داشت، نه دست‌شویی. آب گرم می کردم و خودم را می شستم. یخچال نداشتم، وقتی تابستان لاله‌زنان به خانه می رسیدم، هیچ جای خنکی نداشتم که خستگی کار از تن بدر کنم، امسال کولر خریدم. البته خودش آدم بدی نیست. مرا دوست دارد و تازه دارد می فهمد که با چه کسی زندگی می کند، من هم دوستش دارم. ماشین خریدم و او مسافرکشی می کند. اوایل وقتی آمدم کارخانه همه کاری می کردم، باور می کنید حتما حاضر بودم تی بکشم، اما حالا اپراتور هستم.

امید به زندگی و آینده در تمام وجودش موج می زد، ولی نگرانی را می شد در نگاهش خواند. آیا شرایط حاضر چه از نظر شغلی و چه از منظر فرهنگی جامعه به او این اجازه را می دهد که برای زندگیش برنامه‌ریزی دراز مدتی را تدارک ببیند؟

گزارش حاضر، قسمت کوچکی از زندگی زنان کارگری است که در کارخانه‌های مواد غذایی کار می کنند. قطعا زندگی آن‌ها مصداق کامل زندگی زنان کارگر ایران نیست، کما این که دختران و زنان تحصیل کرده و جوانی نیز در قسمت‌های آزمایشگاه و سایر بخش‌های فنی‌تر نیز بودند. که با مدارک بالای دانشگاهی کار می کردند. ولی کلاما محسوس است که کارهای سخت و سنگین بر دوش زنانی است که عمدتا سختی، نداری و فقر بی‌امان آن‌ها را به سوی کارخانه‌ها و کارگاه‌ها کشانده است. این زنان کارگر که اغلب در سنین بالا به خاطر بقای زندگی خود و عمدتا فرزندان شلنی به کار برو آورده‌اند تا چه اندازه تامین شغلی دارند و از مزایای سالیان کار خود استفاده خواهند کرد؟ مضاف بر این که نداشتن مسکن و انواع بیماری‌ها، تحصیل فرزندان، بی‌کاری و اعتیاد شوهران‌شان، آن‌ها را وادار کرده جهت تامین مخارج زندگی، سنوات خدمت خود را خریده و به کارگران قراردادی تبدیل شوند. این زنان کارگر، علاوه بر تمام ستم‌های مضاعفی که بر آن‌ها جاری است، آن قدر فقر و نداری و بدبختی کشیده‌اند که روزگار حال را در مقایسه با سایر زنان هم‌پدیف خود بسیار عالی می بینند. آن قدر سواد و اطلاعات و وقت هم ندارند تا بدانند که حقوق اولیه و مسلم کارگران چیست؟ ارتباطی با سایر کارگران کارخانه‌ها ندارند تا بدانند بر جامعه‌ی کارگری ایران چه می‌گذرد، فقط این را حس می کنند که از زنان خانه‌دار دور و بر خود یک سرو گردن بالاترند. چون دست‌شان در جیب خودشان است، کار می کنند تا زنده بمانند و شاهد نیستی فرزندان‌شان نباشند.

وجدان انسانی چنان در وجودشان بالاست که تا پای مرگ کار می کنند چرا که نمی‌خواهند فرزندان‌شان را به گدایی و یا خودفروشی به خیابان‌ها بفروستند!

بازگشت پناهندگان افغانه؟

هاله صفرزاده



سال‌هاست که افغانی‌ها را در کنار خودمان می‌بینیم. گاهی هم در صفحه حوادث روزنامه‌ها خبرهایی از بزهکاری افغان‌ها و... در فرهنگ عامه، افغانی‌ها شهرت خوبی ندارند و این گونه خبرها نیز به بی‌اعتمادی مردم دامن می‌زند. خیر اخراج افغانی‌ها هراز چندی است زینت‌بخش روزنامه‌ها شده است. در این خبرها معمولاً علت مشکل بی‌کاری در کشور، وجود کارگران افغانی عنوان می‌شود که با حقوق بسیار اندک کار فراوان انجام می‌دهند. گفته می‌شود اگر این سه میلیون افغانی به کشورشان برگردند بسیاری از ایرانیان بی‌کار سرکار خواهند رفت! به‌راستی با همه‌ی دشواری‌ها، توهین و تحقیرها چرا این مهاجران به کشورشان برنمی‌گردند؟ اگر هم بروند دوباره به ایران باز می‌گردند؟

شنبه ۷ اکتبر ۲۰۰۶، پنجمین سال گرد تهاجم امریکا و نیروهای ناتو به افغانستان بود. ۵ سال پیش آن‌ها می‌خواستند از طریق بمباران هوایی و به کمک نیروهای شمال، افغانستان را از سیطره طالبان آزاد کنند. حمله به افغانستان برخلاف عراق از تایید سازمان ملل برخوردار بود. هم‌چنین بیش‌تر افغانی‌ها از آن حمایت کردند و ۷۰ درصد صاحبان رای در انتخابات ۲۰۰۴ ریاست جمهوری شرکت کردند. پس چه شد که حالا بعد از پنج سال وضعیت به‌گونه‌ای است که مهاجران تمایلی برای بازگشت به کشورشان ندارند؟ برای روشن شدن این قضیه، کافی است به خبرهای مربوط به افغانستان که در مطبوعات به‌چاپ می‌رسد، نگاهی دقیق‌تر داشته باشیم. آن‌چه در زیر می‌خوانید خلاصه‌ای از این خبرها و مصاحبه‌ها و تحلیل‌هایی است که در یک‌ماهه‌ی گذشته در مطبوعات ایران و جهان چاپ شده است.

حامد کرزای رییس‌جمهور افغانستان ۲۵ سپتامبر (سوم مهر) بعد از ملاقات با دونالد رامسفلد وزیر دفاع وقت امریکا در پنتاگون در گفت‌وگویی با خبرنگاران که مستقیماً پخش می‌شد به سربازان امریکایی پیغام داد: ما از شما سپاس‌گزاریم که ما را آزاد کردید، ما را از دیکتاتوری و از اشغال نجات دادید و راه افغانستان را به‌سوی توسعه باز کردید! ... برای مبارزه

با تروریسم به ۱۰ سال وقت نیاز است، او از پیشرفت اقتصادی افغانستان گفت: افغانستان حالا ۱.۹ میلیارد دلار ذخیره دارد. این رقم در سال ۲۰۰۲ فقط ۱۸۰ میلیون دلار بود و از پیشرفت مبارزه با طالبان گفت!!

اما در جای دیگر و درملاقاتی که در امریکا با ژنرال مشرف داشت، به‌خصوص از رهبر پاکستان به‌خاطر معامله‌ی اخیر با پیکارجویان طرفدار طالبان در وزیرستان انتقاد کرده است. آقای کرزای می‌گوید: حملات

پیکارجویان افزایش پیدا کرده و یافته‌های ارتش امریکا نیز این موضوع را تایید می‌کند.

جان پارادیس، سخنگوی ارتش امریکا در یک کنفرانس خبری در کابل گفته است که فعالیت طالبان به‌ویژه در خوست و پکتیکا که در نزدیک وزیرستان قرار دارد، بیش‌تر شده و این موضوعی است که به گفته‌ی او جای پنهان‌کاری ندارد. وی گفت حملات در برخی موارد دو برابر و در مواردی سه برابر شده است.

چند روز بعد در ۶ مهرماه، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، ناتو، اعلام کرد که ماموریت خود را در افغانستان به سراسر خاک این کشور تعمیم می‌دهد. براین اساس نیروهای ناتو در شرق افغانستان نیز مستقر خواهند شد و شمار نیروهای امریکایی تحت فرمان ناتو نیز به ۱۲ هزار خواهند رسید. یک مقام ناتو گفت که این تصمیم ظرف چند هفته‌ی آینده اجرا خواهد شد.

امریکا به دلیل مشکلاتش در عراق و شاید آماده شدن برای جنگی دیگر، می‌خواهد نیروهایش را با نیروهای ناتو جای‌گزین کند. ۶۰۰۰ نیروی بریتانیایی، کانادایی، هلندی و رومانیایی ره‌سپار جنوب افغانستان می‌شوند

تا ۳۰۰۰ نیروی امریکایی، به خانه بروند.

دونالد رامسفلد وزیر دفاع پیشین امریکا می‌گوید چند هزار نفر دیگر باید تا زمان انتخابات نوامبر افغانستان را ترک کنند. او همچنین اخیراً بودجه‌ی توسعه‌ی افغانستان را به نصف، یعنی فقط ۶۲۲ میلیون دلار تقلیل داد...

چند روز پس از مصاحبه کرزای، در ۱۳ مهر ستاد آوارگان سازمان ملل اعلام کرد: جنگ بین نیروهای ناتو و شورشیان در میان جنوب افغانستان حدود ۸۰ تا ۹۰ هزار نفر را در چند ماه گذشته بی‌خانمان کرده است.

دلیل این ناامنی‌ها فعالیت‌های نئوتالibanها و عملیات انتحاری است. طی سال جاری بیش از ۲۵۰۰ تن که اکثر آن‌ها از شبه نظامیان بودند و همچنین ۱۴۰ سرباز خارجی در حملات و عملیات مختلف در افغانستان کشته شده‌اند. براساس گزارش‌ها، ظرف دو ماه گذشته ۲۹ سرباز بریتانیایی در اثر حملات مخالفان مسلح دولت کشته شده‌اند. فرماندهان ناتو تصدیق کردند با نیروی چریکی پیچیده‌تر، بهتر سازمان یافته و پر شمارتری نسبت به قبل روبه‌رو هستند که به بمب‌های مرگ‌آور و جدیدی که از دور کنترل



می‌شوند مجهزند و به عملیات انتحاری دست می‌زنند. فرماندهان طالبان حالا ادعا می‌کنند که ۱۲۰۰۰ نیرو دارند و ۲۰ ناحیه را در جنوب افغانستان کنترل می‌کنند. مقامات ناتو می‌گویند این رقم، بزرگ‌نمایی شده است. ناتو تأیید می‌کند که طالبان می‌توانند "چهار استان جنوبی را بیش‌تر مواقع کم‌وبیش تحت کنترل خود بگیرند."

به گفته‌ی یکی از تحلیل‌گران غربی از سال ۲۰۰۱، ۲۰ میلیارد دلار برای افغانستان اختصاص داده شده است. اما حتا یک سد، یا نیروگاه برق یا سیستم تأمین آب ساخته نشده است. تنها یک جاده بین شهری ساخته شد. نتیجه آن است که تنها ۶ درصد افغانی‌ها به برق دسترسی دارند، بیش از نیمی از مردم در فقر شدید زندگی می‌کنند و ۶۳ درصد بی‌سواد هستند. این به هیچ‌وجه بهتر از آن زمان نیست که طالبان در شرایط تحریم حکومت می‌کردند.

امی گودمن مصاحبه‌ای با نویسندگان کتاب "افغانستان خونین و آشوبناک، جنگ سالاران و تبلیغ خاموشی". در مورد جانشینی نیروهای

ناتو سوال می‌کند. جیم اینگالس چنین پاسخ می‌دهد: ... ناتو اسما عملیات را برعهده گرفته، اما عملاً عملیات تحت فرماندهی امریکا و ژنرال‌های امریکایی پیش می‌رود، تنها تفاوت این است که حالا تعداد بیش‌تری سرباز از کشورهای بیش‌تری در افغانستان هستند.

وی در ادامه می‌پرسد: «تفاوت موضع دموکرات‌ها و جمهوری خواهان در مورد افغانستان چیست؟»

– در امریکا از یک طرف سناتور کری و بیل کلینتون می‌گویند: "جنگ واقعی در افغانستان است. جنگ واقعی، جنگی که ما می‌باید علیه تروریسم به آن اقدام می‌کردیم در افغانستان است. ما نیاز داریم نیروهای بیش‌تری به آن جا بفرستیم. چون اوضاع در آن‌جا خوب پیش نمی‌رود." و از طرف دیگر جمهوری خواهان می‌گویند: "اوضاع در افغانستان خیلی خوب پیش می‌رود ... این اولین گام در جنگ با تروریسم و نشانه موفقیت ما بود. ما باید نیروی بیش‌تری به آنجا بفرستیم. ولی اوضاع در آن‌جا خیلی خیلی خوب پیش می‌رود!"... این شرم‌آور است که بگویند جنگ افغانستان برحق است... بحث در این است که کدام دسته از جنگ‌سالاران را مورد حمایت قرار دهیم، جنگ‌جویان اتحاد شمال که آن‌ها را به قدرت رساندیم تا طالبان را سرنگون کنیم یا طالبان را. یا آن‌ها یا این‌ها. مردم هیچ‌وقت مطرح نبودند.

... محبوبیت طالبان به علت خشونت امریکا افزایش پیدا می‌کند. و بعضی از تحلیل‌گران می‌گویند طالبان اصلی دیگر در افغانستان حضور ندارند. آن چه روی می‌دهد این است که موج جدیدی از احساسات ضد امریکایی دارد در افغانستان شکل می‌گیرد، به علت عملیات امریکا، بمباران‌ها، شکنجه و مرگ در زندان‌ها و عملیات امریکا در عراق. نیروی جدید از میان مردم ساخته می‌شود، زیرا آن‌ها احساس می‌کنند کشورشان به ناحق اشغال شده است. ۷۰ درصد جمعیت در جنوب و شرق افغانستان منتظرند ببینند کدام یک برنده می‌شوند - ناتو یا طالبان - تا تصمیم بگیرند به کدام پیوندند. این به ما می‌گوید اساساً در چشم مردم، این دو نیرو عین هم هستند. ناتو و عملیاتش تحت رهبری امریکا و طالبان کم و بیش یکی هستند. ما به جنگ‌سالاران جدید در افغانستان تبدیل شده‌ایم.

رشد بی‌سابقه‌ی بنیادگرایی در منطقه رابطه‌ی مستقیمی با حضور نظامی امریکا و هم‌پیمانانش در منطقه دارد. این را به روشنی می‌توان در افغانستان، عراق، لبنان و فلسطین دید. (بی بی سی)

زنان در افغانستان امروز

بخش بزرگی از پناهندگان، زنان و کودکان هستند. یک مسئول گروه بحران سازمان ملل گفت: حقوق زنان افغانی در حال از دست رفتن است. طالبان هر روز بر دامنه‌ی خشونت‌های خود می‌افزایند. آن‌ها می‌خواهند نشان دهند که می‌توانند هر کاری که می‌خواهند در هر نقطه‌ای از افغانستان، حتا مناطق تحت مراقبت امنیتی بالا، انجام دهند. شدت حملات طالبان به مدارس دخترانه افزایش یافته است. برآوردها نشان می‌دهد که به‌طور متوسط در هر روز یک مدرسه‌ی دخترانه بمباران و یک معلم کشته می‌شود. بنا بر گزارش دیده‌بان حقوق بشر، در چند ناحیه از افغانستان، این مدارس به کلی تعطیل شده‌اند و نزدیک به یک سوم تمام افغانستان از مدارس دخترانه به کلی محروم است.

به گزارش سرویس اخبار و اطلاعات حقوق بشر سازمان ملل، از اول

این سال میلادی، طبق آمارها ۱۸۵ زن و دختر توسط اعضای خانواده خود به قتل رسیده‌اند و بسیاری از موارد نیز پنهان مانده و گزارش نشده است. صقیه عمه‌جان، از فعالان حقوق بشر و مدیر کل وزارت امور زنان افغانستان، در اوایل مهر ماه در قندهار ترور شد. پس از مرگ وی یکی از فرماندهان ارشد طالبان در بیانیه‌ای قتل او را اعدام خوانده و گفت: ما بارها و بارها اعلام کردیم که هر کس برای دولت کار کند کشته خواهد شد. (اعتماد ملی ۱۳ مهر ص: ۱۰)

امی گودمن در بخش دیگری از مصاحبه‌اش در مورد این ترور و وضعیت زنان چنین می‌پرسد: بر زنان در آن‌جا چه می‌گذرد؟ یک یا دو سال پیش بود که لارا بوش گفت زنان در افغانستان آزادی‌شان را به‌دست آورده‌اند...

یکی از نویسندگان کتاب این‌گونه پاسخ می‌دهد:

«خیلی بامزه است که بوش و لارا را فمینیست ببینی! این یک بازی آگاهانه برای راضی کردن آمریکایی‌ها بود تا بگویند ما نه تنها انتقام ۱۱ سپتامبر را می‌گیریم بلکه زنان را نیز آزاد می‌کنیم.

و چه روی داده است...؟ حالا در پنج سال گذشته زنان افغان در غرب کشور به خودسوزی دست می‌زنند. ده‌ها زن خود را از این طریق کشته‌اند. زنان دارند بهای جنگ را می‌دهند. بنیادگرایان به آن‌ها حمله می‌کنند، چون آن‌ها را هم‌دست آمریکایی‌ها یا دولت مرکزی دست‌نشاندهی آمریکا در افغانستان می‌دانند. اوضاع زنان در کابل قابل قبول است، آن‌ها آزادی پوشش دارند، کمی بیش‌تر به اشتغال و بهداشت دسترسی دارند و از این قبیل. ولی وقتی پا از کابل بیرون بگذارید، احساس می‌کنید کشور زیر کنترل طالبان است. هنوز حکومت ترور بنیادگرایان بر افغانستان برقرار است و زنان گرفتار آن هستند. فضای وحشت حاکم است، بخش بزرگ آن به‌علت حمایت آمریکا از جنگ‌سالاران در شمال است.

«مالی‌جویا» یکی از فعالان زن افغانی در سخن‌رانی خود در کانادا چنین گفت:

«... بنا بر گزارش سازمان ملل افغانستان کشوری است که با فاجعه‌ای زیستی به مراتب بدتر از سونامی روبه‌روست. هر روز ۷۰۰ کودک و ۵۰-۷۰ زن به علت نبود خدمات بهداشتی جان خود را از دست می‌دهند.

بنا بر بررسی اخیر یونیفام، خودکشی در میان زنان افغانی به‌طور وحشت‌انگیزی بالا می‌رود، ۶۵ درصد از هر ۵۰۰۰ زن در کابل خودکشی را تنها راه نجات از مصایب و فلاکت خود می‌بینند و اکثریت زنان افغان قربانی خشونت جنسی و روانی هستند.

در کشوری که بیش از هر چیز به بازسازی نیاز دارد، ۴۰ درصد نیروی کار، بی‌کارند و اکثریت عظیم زیر خط فقر زندگی می‌کنند. افغانستان در لیست توسعه‌ی انسانی سازمان ملل، در میان ۱۷۷ کشور در رتبه ۱۷۵ قرار دارد.

...ریشخندآمیز آن‌که این‌ها در کشوری روی می‌دهد که ۱۲ میلیارد

دلار دریافت کرده است و سال گذشته در کنفرانس لندن ۱۰ میلیارد دلار دیگر برای آن درخواست شده است. ولی این پول عمدتاً جیب جنگ‌سالاران را پر خواهد کرد تا بهتر بتوانند ملت ما را بیش از پیش سرکوب کنند. جنایت و سبیت جنگ‌سالاران بنیادگرا همچنان ادامه دارد، حتی مقابل چشم نیروهای ایالات متحده و ایساف. تفنگ‌داران، اتحاد شمال، به فاطمه ۱۴ ساله و مادرش، رحیمه ۱۱ ساله و مادر بزرگ ۶۰ ساله‌اش تجاوز کردند. این کشوری است که در آن امینه ۳۰ ساله را سنگ‌سار کردند، جایی است که نادیا انجمن (شاعر زن) به‌آسانی قربانی خشونت شوهرش شد، زیرا شوهر مطمئن است که جنگ‌سالاران زن‌ستیز، اتحاد شمال، از او حمایت می‌کنند».

افغانستان منبع بی‌پایان هروئین برای اروپا

طبق اطلاعات منتشره توسط اداره مواد مخدر و جرایم سازمان ملل متحد، مساحت زیر کشت خشخاش در سال جاری ۵۹ درصد افزایش داشته و به ۱۶۵ هزار هکتار در برابر ۱۰۰ هزار هکتار در سال گذشته میلادی رسیده است که برداشت افیون خام از آن ۶۱۰۰ تن است. پیش‌بینی می‌شود که نسبت به سال ۲۰۰۵ تولید تریاک ۴۹ درصد افزایش داشته باشد.

کارشناسان افغانی تاکید می‌کنند، در سال جاری افیون، غنی از مرفین می‌باشد و برای تولید یک کیلوگرم هروئین، تنها به ۷ کیلو افیون خام نیاز می‌باشد. چنین تناسبی، چیز نادری است. معمولاً برای تولید یک کیلوگرم هروئین ۱۰ تا ۱۵ کیلوگرم افیون خام مصرف می‌شود. طبق اطلاعات اداره‌ی مواد مخدر و جرایم سازمان ملل متحد سال گذشته در افغانستان ۴ هزار تن افیون خام برداشت شد که از آن ۴۰۰ تن هروئین تولید شد. این به‌این معناست که با وجود غلظت کنونی مرفین در افیون، از ۶۱۰۰ تن ممکن است بیش از ۸۷۰ تن هروئین تولید شود که حجمی افسانه‌ای است.

... آیا واقعاً هیچ چیزی جلودار مواد مخدر افغانستان نیست؟

برای تبدیل نمودن یک تن افیون خام به هروئین، به ماده‌ای شیمیایی نیاز است که به گفته‌ی متخصصان برای تهیه آن از اسید آنهیدرید به میزان ۲ تا ۶ تن استفاده می‌شود. به گفته‌ی مدیر اداره‌ی مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل در سال گذشته میلادی در افغانستان برای تولید ۴ هزار تن افیون خام بیش از ۱۰ هزار تن از این ماده وارد شده و این حجم باید با «کاروانی» بیش از ۵۰۰ تریلی ۲۰ تنی حمل شود. این ماده در افغانستان تولید نمی‌شود. ... باید تعجب کرد که چگونه چنین «کاروان‌هایی» می‌توانند در افغانستان... تردد کنند و دیده نشوند!

از ۷ میلیون هکتار زمین قابل کشت ۱۶۵ هزار هکتار آن در حال حاضر زیر کشت خشخاش است. در حالی که در سال ۲۰۰۱ سطح زیر کشت ۷۶۰۶ هکتار بود. (نوستی) دفتر سازمان ملل برای مواد مخدر و جنایت در وین برآورد می‌کند که محصول سال ۲۰۰۶ نزدیک به ۶۱۰۰ تن، یعنی ۳۳

آمریکا به دلیل مشکلاتش در عراق و شاید آماده شدن برای جنگی دیگر می‌خواهد نیروهایش را با نیروهای ناتو جای‌گزین کند. کم‌تر کسی، از جمله خود آمریکایی‌ها، باور دارند که این کار را می‌توان انجام داد. ۶۰۰۰ نیروی بریتانیایی، کانادایی، هلندی و رومانیایی دارند ره‌سپار جنوب افغانستان می‌شوند تا ۳۰۰۰ نیروی آمریکایی، به‌خانه بروند.

برابر سطح تولید سال ۲۰۰۱ تحت حکومت طالبان، است.

رسانه‌های غربی به‌طور هماهنگ، طالبان و جنگ‌سالاران را به‌خاطر افزایش سطح زیر کشت خشخاش مورد سرزنش قرار می‌دهند و دولت بوش علاقه‌مندی خود را برای جلوگیری از تجارت تریاک افغان اعلام کرده است، اما واقعیت این است که برنامه‌ی اجرا شده‌ی طالبان برای ریشه‌کنی مواد مخدر در ۲۰۰۰-۲۰۰۱ به کاهش ۹۴ درصدی کشت خشخاش منجر شد. بنابه ارقام سازمان ملل، تولید تریاک که به ۱۸۵ تن کاهش یافته بود، بلافاصله پس از تجاوز اکتبر ۲۰۰۱ به رهبری امریکا، تولید تریاک به‌نحو رقت‌باری افزایش و سطح گذشته خود را به‌دست آورد.

تجارت مولتی میلیاردر دلاری

بنا به گزارش سازمان ملل، افغانستان در سال ۲۰۰۶ نزدیک به ۹۲ درصد ذخایر تریاک جهان را در اختیار دارد که برای تولید هروئین به‌کار می‌رود.

سازمان ملل برای سال ۲۰۰۶ سهم تجارت مواد مخدر در اقتصاد افغانستان را ۲.۷ میلیارد دلار تخمین می‌زند. آن‌چه که از ذکر آن خودداری می‌شود این حقیقت است که بیش از ۹۵ درصد سود ناشی از قاچاق مواد مخدر به سندیکاهای سازمان‌دهنده‌ی جنایت، بانک‌داری و موسسات مالی تعلق می‌گیرد و تنها درصد بسیار ناچیزی از این درآمد هنگفت نصیب مزرعه‌داران و تجار بومی کشور تولیدکننده می‌شود... در برآورد دفتر مواد مخدر و جنایت سازمان ملل در وین (هر چند ارقام این برآورد دقیق نیستند) ارزش نقدی این فروش‌ها - زمانی که به بازارهای خرده‌فروشی غرب می‌رسند - بیش از ۱۲۰ میلیارد دلار در سال است.

بر اساس آمارهای سال ۲۰۰۳ گردش مواد مخدر «سومین کالای جهانی در گردش نقدی بعد از تجارت نفت و اسلحه را تشکیل می‌دهد» (ایندپیندنت، ۲۹ فوریه ۲۰۰۴) افغانستان و کلمبیا دارای بزرگ‌ترین اقتصاد تولید مواد مخدر در جهان هستند. این

کشورها، به‌شدت میل‌تاریزه هستند و تجارت مواد مخدر پابرجا است. مدارک زیادی نشان می‌دهند که سیا نقش محوری در گسترش مثلث‌های مواد مخدر هم در امریکای لاتین و هم در آسیا دارد.

منافع تجاری و مالی قدرت‌مندی پشت تجارت مواد مخدر وجود دارند. از این منظر، کنترل ژئوپولیتیک و نظامی مسیرهای مواد مخدر همانند نفت و لوله‌های نفتی استراتژیک هستند.

علاوه بر این، ارقام فوق‌الذکر به انضمام کسانی که در پول‌شویی دست دارند، تایید می‌کنند که قسمت عمده‌ی درآمدها با تجارت جهانی از مواد مخدر پیوسته است و منحصر به گروه‌های تروریستی و جنگ‌سالاران نیست، که توسط اداره مواد مخدر و جنایت سازمان ملل گزارش شده است. در هر صورت، آن‌چه تجارت مواد مخدر را از تجارت قانونی جدا می‌کند

آن است که مواد مخدر منبع عظیم انباشت ثروت نه‌تنها برای جنایت سازمان‌یافته، بلکه برای مأموران امنیتی امریکا است. که به‌نحو فزاینده‌ای بازیگران قدرت‌مندی در عرصه مالی و بانک‌داری هستند. در صورتی که بازیگران اصلی درگیر در مواد مخدر «دوستان سیاسی در موقعیت عالی» داشته باشند، این تجارت می‌تواند موفق باشد. اقدامات قانونی و غیر قانونی، به‌نحو فزاینده‌ای درهم بافته می‌شوند و مناسبات برقرار شده بین جنایت‌کاران، سیاست‌مداران و اعضا سازمان‌های جاسوسی، ساختار دولت و ارتش را آلوده است.

به‌عبارت دیگر، آژانس‌های امنیتی، تجارت قدرت‌مند، سوداگران مواد مخدر و جنایت سازمان‌یافته برای کنترل استراتژیک مسیرهای هروئین در رقابتند. سهم بزرگی از این درآمد مولتی میلیاردر دلاری مواد مخدر به سیستم بانک‌داری غربی سپرده شده است. بسیاری از بانک‌های بین‌المللی همراه با هم‌بستگان خود در کشورهای خارجی مناطق امن شست‌وشوی حجم بزرگی از دلارهای افیونی هستند.

(میشل خوسودفسکی، به نقل از گروغبار مخدر، همدستی ۴۰ ساله سیا در تجارت مواد مخدر، پروگرسو، اول اوت ۱۹۹۷)

موج جدیدی از احساسات ضد امریکایی دارد در افغانستان شکل می‌گیرد، به علت عملیات امریکا، به علت شکنجه و مرگ در زندان‌ها، به علت عملیات امریکا در عراق. نیروی جدید از میان مردم ساخته می‌شود، زیرا آن‌ها احساس می‌کنند کشورشان به ناحق اشغال شده است. ۷۰ درصد جمعیت در جنوب و شرق افغانستان منتظرند ببینند کدام یک برنده می‌شوند - ناتو یا طالبان - تا تصمیم بگیرند به کدام پیوندند. این به ما می‌گوید اساساً در چشم مردم، این دو نیرو عین هم هستند.

مهاجران و پناهندگان افغانی

حال به بحث اول برگردیم: مهاجران افغانی. در کنار این رویدادها، برنامه‌ای زمان‌بندی شده و ظاهراً منظم برای برگرداندن پناهجویان افغانی در جریان است. بیش‌ترین تعداد پناهجویان افغانی در کشورهای ایران (۳ میلیون نفر) و پاکستان (۲/۵ میلیون نفر) زندگی می‌کنند. پاکستان نیز از یک‌شنبه پانزدهم اکتبر (۲۳ مهر) نام‌نویسی از تمامی افغان‌هایی را که در این کشور زندگی می‌کنند، آغاز کرده است. نام‌نویسی افغان‌های ساکن پاکستان با کمک آژانس پناهجویان سازمان ملل انجام می‌شود و ده هفته طول می‌کشد.

طی سی سال اخیر، دو میلیون و پانصد هزار افغان در پاکستان پناه گرفته‌اند، حدود نیمی از این پناهندگان در اردوگاه‌ها زندگی می‌کنند.

بعد از سقوط حکومت طالبان در سال ۲۰۰۱، تعداد کمی از این افراد به افغانستان بازگشتند. در نتیجه نام‌نویسی از افغان‌ها، اطلاعات شخصی افرادی که در پاکستان زندگی می‌کنند، در اختیار دولت این کشور قرار می‌گیرد و نظارت بر آن‌ها آسان‌تر می‌شود. هم‌چنین، کارت‌های شناسایی به افغان‌ها داده می‌شود که با آن می‌توانند سه سال دیگر در پاکستان بمانند. (بی‌بی‌سی)

در ایران نیز در چند سال اخیر بارها سخت‌گیری در مورد پناهجویان افغانی زیادتر شده است. اما این سخت‌گیری‌ها بی‌نتیجه بوده و بسیاری از پناهندگانی که به افغانستان برگشتند، دوباره به ایران بازگشته‌اند. آخرین موج از ۶ آبان آغاز شده است. ایستادگاری در ۱۱ مهر گفت‌وگویی با مدیر کل اشتغال اتباع خارجی وزارت کار و امور اجتماعی دارد که در آن

ایشان با اشاره به حضور حدود سه میلیون افغانی در کشور می‌گویند: حدود ۹۰۰ هزار نفر از این تعداد دارای مجوز اقامت در ایران هستند و مابقی آن‌ها که آمار دقیقی از آن‌ها در دست نیست به‌صورت غیرمجاز در ایران اقامت دارند و از میان آن‌ها تنها هزار نفر آن‌ها پروانه کار دارند.

صالحی مرام تصریح کرد: برای اجرای فاز اول این طرح ابتدا شناسایی مراکز تجمع افغانه صورت می‌گیرد که طرح را برای اجرا برای فاز دوم آن که ۶ آبان ماه آغاز می‌شود، آماده می‌کند که از این تاریخ به بعد تیم‌های متشکل از وزارت کشور، نیروی انتظامی، دادستانی، وزارت بازرگانی به همراه بازرسان وزارت کار به مراکزی که از اتباع افغانی بدون مجوز استفاده می‌کنند، رفته و نسبت به اخراج آن‌ها اقدام می‌شود.

این وزارتخانه برای تشویق استخدام کارگران ایرانی به‌جای کارگران افغان اعلام کرده اگر کارفرمایان با اخراج کارگران افغان، کارگران ایرانی را جای‌گزین آن‌ها کنند حق بیمه آن‌ها را تا سه سال آینده دولت پرداخت خواهد کرد. علاوه‌براین، به کارفرمایان ایرانی تا ۱۵ روز (از زمان صدور

دستورالعمل تازه) فرصت داده شده تا کارگران خارجی خود را معرفی کنند و به آن‌ها هشدار داده شده که اگر در پایان این ۱۵ روز نسبت به معرفی کارگران خارجی خود اقدام نکنند مورد پی‌گرد قضایی قرار می‌گیرند. از کارفرمایان خواسته شده برای استفاده از کارگران افغان دارای مجوز اقامت، از وزارت کار درخواست مجوز کار کنند و این وزارتخانه برای آن‌ها پروانه کار شش ماهه صادر خواهد کرد.

معاون وزارت کار پیش‌بینی کرده است که تا پایان سال، ۵۰۰ هزار نفر از اتباع غیرمجاز افغان از ایران اخراج شوند. اما کارفرمایان ایرانی ترجیح می‌دهند از کارگران افغانی استفاده کنند که هم خوب کار می‌کنند، هم حقوق کم‌تری می‌گیرند و هم مشکلی از بابت بیمه و مالیات ندارند. اکثر افغان‌های ساکن ایران کارهای سخت و سنگین انجام می‌دهند و پیدا کردن

جای‌گزینی مناسب، حتی با وجود سیلی از بی‌کاران در داخل ایران، کار آسانی نیست. حضور مهاجران در فعالیت‌های بخش خصوصی به خصوص در شهرهای بزرگ چشم‌گیر است. حتی در بخش دولتی نیز از آن‌ها در طرح‌های مختلف ساختمانی، راه‌سازی و نیرو استفاده می‌کند. ارزان بودن نیروی کار و مسئول نبودن کارفرما در هنگام بروز حادثه از جمله دلایل به کار گرفتن این نیروهاست.

دشواری‌های ایجاد شده برای افغانه‌های مهاجر در ایران، بیش از همه تاثیر خود را بر زندگی کودکان و زنان می‌گذارد. تحصیل کودکان افغانی در این سال‌ها بسیار دشوارتر از قبل شده است. تعداد اندکی از این کودکان می‌توانند در ایران به مدارس رسمی راه یابند و درس بخوانند. بیشتر آن‌ها در مدارس خودگردان درس خوانده و می‌خوانند. این مدارس در کوچه پس‌کوچه‌های هر شهر و روستایی که افغان‌ها در آن ساکن هستند برقرار شده است. با امکانات اندک و با هم‌ت بلند زنان و مردان جوانی که توانسته بودند به مدارس ایرانی راه یابند و به شکرانه‌ی دانشی که آموخته بودند در

صدد انتقال آن به کودکان بی‌گناه وطن‌شان بودند. کودکانی که به جرم مهاجرت و سکونت غیرقانونی والدین‌شان و نداشتن کارت اقامت از درس خواندن محروم شده بودند. هزینه‌ی این مدارس توسط والدین دانش‌آموزان و با شهریه‌ی اندکی که می‌پردازند تامین می‌شد. چند NGO نیز در این زمینه فعال بودند و امکاناتی برای این مدارس فراهم می‌کردند.

کودکان افغانی اشتیاق زیادی برای درس خواندن دارند. والدین‌شان، مخصوصاً مادران‌شان با زحمت و پشت‌کار زیاد هزینه تحصیل فرزندان‌شان را فراهم می‌کنند. این زنان اغلب با کارهای دستی شبیه انواع گل‌دوزی‌ها و یا کارهایی شبیه سبزی‌پاک‌کردن، خیاطی و... درآمد اندکی برای خود کسب می‌کنند. گل‌دوزی‌هایی آن‌قدر ظریف و زیبا که نمی‌توان باور کرد با دست دوخته شده‌اند. دختران جوان باسواد نیز با تاسیس این مدارس و تدریس در آن‌ها درآمد اندکی برای خود دست و پا می‌کنند. اگر سری به این مدارس بزنید، خواهید دید که چه‌گونه بچه‌ها با کم‌ترین امکانات و در بدترین شرایط حریصانه می‌آموزند، برای این‌که وقتی به وطن‌شان برگشتند بی‌سواد نباشند و توشه‌ای از علم و دانش با خود به سوغات ببرند. برای تهیه کتاب‌های درسی با مشکل روبه‌رو هستند. آن‌ها تشنه‌ی دانش هستند. بسیاری از آن‌ها کار می‌کنند. ۲ تا ۳ ساعت از روز را در مدرسه درس می‌خوانند و باقی روز به کارهای سخت می‌پردازند با حقوق اندک، بسیار اندک.

از حدود دو سال پیش که زمزمه‌های بازگشت افغان‌ها بیش‌تر شد، بیش‌تر این مدارس تعطیل شدند. بسیاری از آن‌ها به کشورشان برگشتند و بسیاری نیز دوباره به ایران بازگشتند. و باز برخی از این مدارس بازگشایی شدند. اما این بار کاملاً مخفی و پنهانی. باور کردنی نیست بچه‌ها کتاب‌هایشان را زیر لباس‌هایشان پنهان می‌کنند تا به مدرسه بروند و درس بخوانند. اگر مکان مدرسه‌شان را بفهمند آن‌را تعطیل می‌کنند. از معلم تعهدنامه می‌گیرند که دیگر به بچه‌ها درس ندهد!

در آخرین خبرها نیز در ۲۵ آبان‌ماه ایسنا گزارش داد که ثبت نام دانش‌آموزان اتباع بیگانه در پایه‌های پیش‌دانشگاهی، فنی و حرفه‌ای و کارودانش ممنوع اعلام شد. ممنوعیت از تحصیل کودکان ونوجوانان و محروم کردن آن‌ها از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی‌شان نتیجه‌ای جز رشد آسیب‌های اجتماعی و بزهکاری نخواهد داشت؟ و به بازگشت آن‌ها به وطن‌شان کمکی نخواهد کرد، زیرا علت اصلی عدم بازگشت آنان چیز دیگری است.

در جشن روز کودک، دانش‌آموزان و معلم یکی از این مدارس را دیدم. پای صحبت آن‌ها نشستیم. معلم می‌گفت چند ماه پیش که آمدند مدرسه ما را تعطیل کنند من مقاومت کردم و می‌گفتم آخر مگر جرم است که، نمی‌گذارم این بچه‌ها تباه شوند. مگر جرم است که نمی‌گذارم این‌ها قاچاقچی و معتاد شوند؟ گفتم هم‌وطنان من از هر جای دنیا که به کشورمان بازگشتند همه دکتر و مهندس شده بودند اما این‌جا حتی درس دادن به این بچه‌های بی‌گناه جرم است. نزدیک بود مرا بازداشت کنند. هر چه از بچه‌ها خواستم به خانه‌هایشان برگردند قبول نکردند. آن‌قدر



ایستادند و اعتراض کردند که از خیر بازداشت من گذشتند. می گفتند: هر جا معلم مان را می برید ما هم می آییم. او می گفت چند ماهی مدرسه تعطیل بود. اما خانواده ها کلافه ام کردند. از من خواستند دوباره مدرسه را باز کنم. چاره ای نیست. نمی توانم چشمم را بر روی هم وطنانم ببندم و ببینم که چگونه فرزندان شان بی سواد و بی کاره می شوند. کار را دوباره شروع کردم. ابتدا شاگردانم کم بودند اما به تدریج دوباره زیاد شدند. الان به حدود ۹۰ دانش آموز. در سه شیفت رسیده است.



خودشان است.
- کارت اقامت را چگونه می گیرید؟
 - کسانی که رفته اند و برگشته اند دیگر برای شان کارت صادر نمی کنند.
- هیچ کدام از بچه ها نمی توانند به مدرسه های ایرانی بروند؟

چرا اعلام کردند هر کس کارت دارد می تواند ثبت نام کند. باید ۴۰ هزار تومان شهریه بدهد. بعد از چند روز دعوت نامه ای به بچه های افغانی دادند که سرپرست شان به مدرسه بیاید. و به آن ها گفتند که باید سرپرست ۱۰۰ هزار تومان بدهد و برای هر نفر از خانواده اش هم ۲۰ هزار تومان، تا برای سه ماه کارت شان تمدید شود. اگر کارت تمدید نشود از مدرسه باید بروند. تازه با این وجود باز هم بد رفتاری می کنند. برخی از مدارس اصلا افغانی ها را راه نمی دهند. توهین می کنند. آن زمان که ما به ایران آمدم برای ثبت نام به مدرسه رفتیم وقتی مدیرها شناسنامه مان را می دیدند می گفتند ناراحت نباشید احساس غریب نکنید. ۱۵۰ سال است که ایران و افغانستان جدا شده اند. مدیر ما می گفت من هم این جا غریبم. ولی الان بد برخورد می کنند.
 بچه ها گفتند و گفتند از مشکلات شان، وطن شان، آرزوهای شان و... بعد برآیم نوشتند:



این - کرابچی، - گران، - لاشین، - مین، - ریزو، - لوز

"به نام خانواده جهان آفرین که او در آسمان هاست و ما در زمین. خانواده ای که ما را آواره ای کشورهای دیگر کرده است. افغانستان کشور خوب ما کشور یاک بی کران ما. من افغانستان را بیش تر دوست دارم اما به دلیل جنگ های داخلی و بی سوادی آن جا و بی کاری پدرم، یک باره تصمیم گرفت که به ایران بیاید... از سال ۱۳۸۰ که به ایران آمدم احساس غریب به من دست داد. از یک طرف به خاطر سرزنش های دخترهای ایرانی که به من می کردند و از یک طرف دوری کشور مرا خیلی رنج می داد. می خواهم از خود شما بپرسم آخر چرا؟ چرا شما با ما که همجنس و هم رنگ شما هستیم این کارها را می کنید؟ مگر فرق ما با شما چیست که باید برای مدرسه رفتن مالیات بپردازیم و بالاخره زندگی چیست؟ خون دل خوردن و زیر دیوار آرزو مردن. بالاخره باید سختی ها را باید تحمل کنیم."
 "من کشور خود را دوست دارم و می خواهم درس بخوانم تا به کشور خود بتوانم خدمت کنم. من برای آبادی کشور خود می کوشم. در کشور ما وضع زندگی و کار خوب نیست. وضعیت زن ها آن جا خوب نیست. در این جا هم زندگی مشکل است. ما می توانیم زندگی کنیم ولی به رنج و سختی. ما دوست داریم کشورمان آباد و آزاد باشد."
 "به نام خانواده ای که خواست ما آواره ای کشورهای دیگر شویم تا مزه ای سختی های زمین را بچشیم. من هیچ وقت از این که خانواده مرا آواره ای کشوری دیگر کرده است هیچ گلایه ای ندارم.. ولی برایم خیلی سخت است که چنین رفتارهایی مانند توهین و فرقی گذاشتن میان ما و مردم این کشور را تحمل کنم. ... باهمه ای این ها از مردم ایران می خواهم که میان آدم ها فرقی نگذارند مگر نمی گویند بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند پس چرا با افغانی ها چنین رفتارهای زشت و ناپسند می کنند... این ها کسانی هستند که فکر می کنند سطح فرهنگ شان بالاتر از افغانی هاست ولی باید بدانند که بی فرهنگ ترین آدم های روی زمین اند."

خواستیم از بچه ها هنگام مصاحبه فیلم بگیریم.
 - خانم خواهش می کنیم از ما فیلم نگیرید.
 می ترسیدند گرفتار شوند.
 - اگر ما را بگیرند به اردوگاهی در مشهد می فرستند و بعد از حدود یکی دو ماه ما را به افغانستان برمی گردانند.
- خب چرا بر نمی گردید؟
 - آن جا هیچ چیز نیست. نه آب نه برق، نه سوخت، نه بهداشت و نه کار. همه جا ویران است. چگونه زندگی کنیم؟
 - اگر هم برق باشد فقط یک ساعت در روز است.
 از آن ها پرسیدیم: پس آمریکایی ها آن جا چه می کنند؟
 - خودشان را نشان می دهند. با مردم درشتی می کنند. حرف مردم را گوش نمی دهند.
 - در کدام شهر شرایط زندگی بهتر است؟
 - هرات خوب است. چون نزدیک ایران است. سوخت، مصالح ساختمانی و مواد غذایی و بقیه چیزها از ایران می آید. از ایران برق می گیرند. زندگی آن جا نسبتا راحت است. ولی بقیه جاها خراب است.
- کشاورزی چه؟
 - کشاورزی آب می خواهد. مردم از ناچاری خشکاش می کارند. چون به آب زیادی نیاز ندارد. مجبورند. وقتی صنعت نباشد همین است.
- امنیت چه گونه است؟
 - شمال افغانستان نسبتا امن شده است. اما جنوب کنار مرز پاکستان هنوز امن نیست. طالبان ها مخفی هستند. بیش تر طالبان عربند. افغانی هم دارند. توی مدارس مذهبی بچه ها را آموزش می دهند. به آن ها بمب می بندند و قبل از این که خودشان را منفجر کنند، از راه دور آن ها را منفجر می کنند.
- چرا مثل صدام حسین برای بن لادن جایزه تعیین نمی کنند که او را بگیرند و کار طالبان را تمام کنند؟
 - بن لادن شریک نفتی شان است. سهام نفتی اش را چه کار کنند؟ از

رضا دهقان

مصاحبه با کارگران کفاش

زمانی،

وقتی برای خرید به مراکز

فروش کفش می‌رفتی، کفاشی‌های کفش

دست‌دوز، رونقی داشت. برای هر قشری کفش مناسب

تولید می‌شد. کارگران، در کارگاه‌های کوچک در کوچه‌پس‌کوچه‌های مولوی

و شاپور مشغول به کار بودند. سه کارخانه‌ی بزرگ تولیدکننده‌ی کفش فعال بودند.

از کالش‌های مناسب مناطق کوهستانی گرفته تا شیک‌ترین مدل‌های کفش، برای

اقشار میانی، قسمتی از این تولیدات به اروپا صادر می‌شد و بازار کفش اروپای شرقی

تا حدودی در اختیار این کارخانه‌ها بود. وحالا چند سالی است که وقتی از رودبار

می‌گذری کمی آن طرف‌تر، پشت آن پیچ دل‌انگیز، دیگر بوی چرم دباغی نمی‌آید!

کارخانه کفش گنجه تعطیل شده و به دنبال آن سایر قسمت‌های تولید این کارخانه.

و همه جا کفش‌های چینی ارزان قیمت را می‌بینی. بسیاری از کارگاه‌های کفاشی

ورشکست شده‌اند و کارگران خود را اخراج کرده‌اند. بی‌کاری و تغییر شغل بسیاری

از کارگران قدیمی، نابسامانی زیادی را در زندگی آنان به وجود آورده است. خیر

خودکشی ۲۰۰ نفر از کارگران کفش ملی را هم شنیده‌ایم.

این‌ها ما را بر آن داشت که سری به یکی از کارگاه‌های کوچک کفش در

باغ سپهسالار بزینم و پای صحبت دست‌اندرکاران این صنعت بنشینیم. کارگاه در

آپارتمانی در طبقه آخر یک ساختمان قرار داشت. برخلاف بسیاری از کارگاه‌ها بسیار

روشن و نورگیر بود. کارگران همگی اذعان داشتند که شرایط محیطی این کارگاه با

بقیه‌ی کارگاه‌ها تفاوت دارد. از صاحب کارشان تعریف می‌کردند. سرپرست کارگاه از

کارگران قدیمی صنعت کفش بود. صحبت را با ایشان آغاز کردیم سپس با کارفرما و

یکی از فعالان قدیمی سندیکای کفاشان، نیز صحبت‌هایی داشتیم.

از سرپرست کارگاه پرسیدیم ورود کفش چینی چه تاثیری بر روی صنعت کفش داشته است.

آقای شیرازی: خیلی صریح بگویم، مشکل ما همین است که اجناس خارجی فشار زیادی روی همه‌ی صنوف می‌آورد و کفاش هم یکی از این صنوف است. فشار بیش‌تر متوجه طبقات و اقشار ضعیف‌تر جامعه است.

فرض کنید اگر کسی سرمایه داشته باشد، با واردات خودش را سرگرم می‌کند و آخر هم سودش را می‌برد؛ ولی آن‌ها که صنعت کار هستند، واقعا شرایطشان بد است. زیرا نمی‌توانند با کالای خارجی رقابت کنند

و نه می‌توانند هم‌پای کسانی که در کار واردات و... هستند عرض‌اندام کنند. بنابراین همیشه طبقات ضعیف‌تر صنوف متضرر می‌شوند.

کفش چینی بسیار ارزان‌تر از کفش‌های تولید داخل وارد می‌شود، بازار ترکیه را مقایسه کنید. ترکیه هیچ چیزی وارد نمی‌کند، حتا از چین. چین اگر در تمام دنیا عرض‌اندام می‌کند در ترکیه نمی‌تواند.

دقیق نمی‌دانم شاید به‌خاطر این که آن‌جا واردات را ممنوع کردند یا

سخت می‌گیرند. و مواد مصرفی سهل‌تر به دست صنعت کار می‌رسد.

البته این‌ها یک حدس است. این‌طوری است که آن‌ها هم بازار خودشان را دارند هم صادر می‌کنند مثلا، در ایران هم با وجود این که تحت نفوذ کالاهای چینی است ولی کار ترکیه هم بازار خودش را دارد.

چرا کفش‌های آن‌ها ارزان است و چگونه می‌توانیم با آن‌ها رقابت کنیم؟

- سوال خوبی است. کارهایی با این قیمت پایین از مواد بازیافت شده است. مواد اولیه را ارزان و سهیل در اختیار تولیدکننده قرار می‌دهند.

این‌ها در اختیار تولیدکننده‌های ما نیست. من در صنف خودمان می‌گویم، آن‌هایی که تا ۴۰-۵۰ سال قبل کارفرما بوده‌اند، حالا ذوقی برای اداریه کار ندارند، در صورتی که تمام تاسیسات و وسایل‌شان را دارند.

اما خودشان راسا در تولید دخالت نمی‌کنند، کفش آماده می‌خرند یا وسایل کارشان را به دیگران اجاره داده‌اند. اگر خودشان ادامه می‌دادند وضع ما بهتر بود. نیروی کاری که الان در صنف ما هست آدم‌هایی هستند که دانش کاری‌شان کم است. چیزی جای‌گزین تجربه‌ی کسانی که رفته‌اند، نشده است. چون سود برایشان نداشته است. به مقدار زیاد از نیروی کار غیرماهر خارجی استفاده می‌شود که ارزان قیمت هستند.

- مگر کار شما به مهارت فردی کارگر بستگی دارد؟

- بله. نیمه ماشینی است. ما از وسایل برقی استفاده می‌کنیم و وسایل جدید و کامپیوتری در صنف ما به ندرت استفاده می‌شود. عده‌ای با ذوق هستند که تلاش کردند صنف را به مسیری بکشاند که بتوانند از دستگاه‌های پیش‌رفته استفاده کنند.

- وقتی از تولید انبوه صحبت می‌کنیم، نباید دیگر مهارت دست کارگر تاثیرگذار باشد، باید ماشین باشد و مواد اولیه‌ی ارزان. آیا، می‌توانیم بازار چین را بگیریم.

- ۵۰ سال از آن‌ها عقیم. چه‌طور می‌شود به این سادگی این کار

را کرد، اگر آنجا مواد بازیافتی را استفاده می‌کنند و تولید زیاد و ارزان دارند، کنترل شدید نیز وجود دارد: این طوری نیست که هر کسی هر طور می‌خواهد عمل کند. یک برنامه‌ریزی صحیح می‌تواند کمک کند. اگر کمی فکر کنیم می‌بینیم که لشگرکشی چین علیه تمام دنیا، حتماً یک برنامه‌ریزی قوی‌ای داشته است.

ساده‌انگاری است که فکر کنیم جمعی یک شرکت تولیدی دایر کنند و بخواهند رقابت کنند. همین اطراف کسانی هستند که یک کار نیمه صنعتی اقدام کردند، سوله زدند و... اما محصولشان به دلیل بی‌دقتی و بی‌کنترلی، نتوانست بازاری به‌دست آورد. تولید باید کنترل داشته باشد، حالا هواپیما می‌خواهد باشد یا آدامس. اگر کنترل نباشد مواد نامرغوب می‌آید و کالای با کیفیت به دست نمی‌آید. سرمایه‌گذاران نوکیسه، که از زندگی سنتی قدیم خودشان گذر می‌کنند و حالا ناگهان به چیزی رسیده‌اند، سعی می‌کنند بیش‌تر سود به‌دست آورند، نه این که آبرو جذب کنند.

هر چه که ماشین به ما کمک می‌کند، ما می‌توانیم ذوق خودمان را هم به آن اضافه کنیم و آن وقت تولیدات ما جای‌گاه خودش را پیدا می‌کند و مشتری هم پیدا می‌کند. تولید بدون کیفیت هم به مصرف‌کننده ضرر می‌زند، پولش باد هوا می‌شود، هم به تولیدکننده، هم به بازار. مثال زنده‌ی آن، چند سال پیش است که تمام جمهوری‌های آسیای میانه به بازار ایران برای خرید هجوم آوردند. هر کسی هر چه خرید، دیگر نخرید، چرا که کیفیت نداشت؛ از مواد ضایعاتی بود.

- وضعیت اخیر بالا بردن حقوق‌ها و بعد کاهش آن تأثیری در کار شما داشته است؟

- تأثیری بر بازار گذاشته ولی برای کارگرا موثر نبوده است. اگر هم حقوقی اضافه شده آن قدر که به قیمت‌ها اضافه شده نیست. به نسبت سود سال گذشته، سود کم‌تر شده است چون مواد اولیه را گران‌تر می‌خرند.

- کارگران شما کارمزدی هستند؟

- بله. شیوه‌ی سنتی شغل ما، کارمزدی است یعنی اگر بازار نباشد، کار ندارند.

- معمولاً چند ماه از سال کار ندارند؟

- برخی جاها تولیدکننده سالی ۱۲ ماه کار می‌کند، چون تعهد دارد. ولی بیش‌تر جاها چندماهه‌ی از سال کار نمی‌کنند. مانند فروردین و اردیبهشت و یا ماه رمضان تعطیل هستند.

- یک کارگر ماهر کفایش چه قدر دست‌مزد می‌گیرد؟

- نمی‌شود دقیقاً گفت. یک عده‌ای استادکارند، ماهرند، یعنی مثل یک هنرمند روی کارشان کار می‌کنند یک مزدی می‌برند. یک عده‌ای دیگر کارگر ساده هستند دست‌مزدشان چیز دیگری است. تهیه، شکل و ظرافت دوخت و هنرمندی کسانی که روی آن کار می‌کنند بیش‌تر از مواد تأثیر دارند، سوزن چرخ را یک خرده عوضی بزنی قیمت کار کم می‌شود. زحمت این‌ها خیلی مهم است. مشکل صنف ما هم که می‌گویم مضاعف است، این است که کارگران ماهری که جایشان خالی شد در صنف پر نشده است. کارفرماهای ما از این کار دل‌کنده‌اند فقط به اجازه دادن و گرفتن بسنده کرده‌اند...

کارگر دیگر جلو آمد و گفت:

- همه‌ی کارگران باید حرف بزنند. من هم حرف دارم. کارگران کفایش بیمه ندارند، تعطیلی ندارند، بن ندارند، هیچی ندارند. عین واقعیت

است. اگر یک ریال وام هم بخواهند نمی‌دهند. یعنی تمام رنج هم مال کارگر است. همین آقا بازنشسته است (به سرپرست کارگاه اشاره می‌کند) برای چه در این سن کار می‌کند؟ چون درآمد ندارد، تأمین نیست. اگر اعتراض هم کند، می‌گویند: «خوش آمدید، بیرون!» دولت می‌گوید کارگران باید بیمه شوند. ولی کو؟ اگر کارگری بخواهد برای بیمه‌اش اعتراض کند، اخراجش می‌کنند... مثلاً خود من در کارگاه قبلی سه سال کار کردم. ولی بیمه نبودم. جای دیگر ۱۰ سال از من حق بیمه گرفتند ولی رد نمی‌کردند. من هم نمی‌دانستم. هر دفعه خواستیم دفترچه‌ها را اعتبار بزنیم، خودشان می‌گرفتند و اعتبار می‌زدند هر شش ماه یکبار.

... از آن‌ور کرج می‌گوییم می‌آییم این‌جا کار می‌کنیم. به خدا هیچی در نمی‌آید. نمی‌گوییم برای کارفرماها خوب است. نه کارفرما هم سود ندارد. الان مغازه‌دار پایش را انداخته روی پایش. این کفش را ۳۰ هزار تومان می‌فروشد، ۲ برابر سود می‌برد. شاید برای تولیدی سه هزار تومان سود داشته باشد. برای کارگرش ۵۰۰ تومان دارد. ساعت کار نداریم. از صبح که می‌آییم می‌نشینیم تا آخر شب. البته این‌جا یک نظامی دارد ولی جاهای دیگر نه، می‌بینی کارگر شب‌ها هم کار می‌کند که خرجش را جفت‌وجور کند. این رویه یا کفی کفش شیمیایی است. پای سمباده تمام گرد سمباده توی سینه من است. الان دندانم را سه چهارماه است کشیده‌ام ولی آن قدر درآمد ندارم که بروم دندان بگذارم. کرایه خانه نمی‌گذارد. سنگ کلیه دارم. خب دولت باید به فکر باشد. همسر من سرطان خون دارد. زندگی‌م را فروختم. هر جا که یگی رفتم. حتا مجلس هم رفتم. هیچ‌کس کاری برای من نکرد. ۲ تا بچه و مستاجر این زندگی نیست. من ۵۰ سالم است، ۳۰ سال است در کار کفایش هستم...

شما که این‌جا کارمزدی کار می‌کنید، اگر کار باشد روزی ۸ ساعت هم کار کنید، چه قدر درآمدتان است؟

- اصلاً ۸ ساعت امکان ندارد، حتا برای نوجوان‌ها. یعنی حداقل باید ۱۲ ساعت کار کنند که حدود ۲۰۰ تومان داشته باشند. وقت بی‌کاری، تعطیلی عید، تا می‌آیند قالب را عوض کنند، مدل را عوض کنند ۲ تا ۳ ماه طول می‌کشد، کارگر بی‌کار می‌ماند. میانگین‌اش را اگر حساب کنید خیلی کم‌تر می‌شود، خود من کارگاه داشتم. من دستگاه‌دار بودم. توی همین لاله‌زار سعدی تولیدی داشتم؛ ورشکست شدم. ولی به طور کلی می‌خواهم بگویم که کارگر واقعاً زحمت می‌کشد ولی چیزی در نمی‌آید. شما در روزنامه به مردم بگویید که کارگر چه می‌کشد. اگر ما بخواهیم اعتصاب کنیم از گرسنگی می‌میریم. بحث من این است که اگر کنترل داخلی نباشد وضع همین است. اگر اتحادیه‌ی کارگری نباشد، همین بی‌نظمی‌ها هست. باید همه‌ی صنف‌ها اتحادیه داشته باشند. کارفرما دارد، کارگر هم باید داشته باشد چرا مرگ خوبه برای همسایه؟

چه قدر اجاره می‌دهید؟

- ماهی ۸۰ تومان اجاره‌ی خانه می‌دهم، اگر بیام تهران باید دوپست سیصد تومان اجاره بدهم.

پسر نوجوانی به حرف‌های ما گوش می‌دهد از او می‌پرسم:

شما چند سال دارید؟

- ۱۶ سال.

چند کلاس درس خوانده‌ای؟

- اول دبیرستان

چرا دبیرستان را ول کردی چرا آمدی دنبال کار؟

- بی تجربه گی. وقتی پدری درآمدش خوب باشد، معلم خصوصی می گیرد، کلاس می فرستدش وقتی نون نداشته باشد خودش که بی سواد، مادر هم بی سواد. شبها کی می خواهد به او درس بدهد؟

پدرت هم این جا کار می کند؟

- بله!

- حالا دوتایی با پدرت که کار می کنید چه قدر درآمد

دارید؟

- من نمی دانم باید از پدرم سوال کنید.

- چند ساعت کار می کنید؟

- ما صبح ساعت هشت - نه می آیم تا ساعت ده یازده شب. بستگی

دارد. از پاکدشت طرف مامازند می آیم.

ما را به سراغ پدرش می برد پدر می گوید:

- ۴۰-۵۰ سال است کار می کنیم. اگر ۸ ساعت کار کنیم دوتایی

حدوداً ۱۵۰ تومان. اما بیش تر از ۸ ساعت کار می کنیم. حتی گاهی ۱۵

ساعت... از کاری که می کنیم هرماه حدود ۳۰ تا ۴۰ هزار تومان نگه

می دارند وقتی که بخواهیم تسویه حساب کنیم؛ آن پول را آخر سال

می دهند. یعنی همه ی پول مان را نمی گیریم. اگر اعتراض کنیم همان

۳۰ - ۴۰ تومان را هم نمی دهند. پارسال ما یک جا کار می کردیم حدود

۵۰ تومان مزد من را نگه داشت. آخر سر هم به من ندادند، آخر سال که

من با ۲۵ تا تک تومانی آمدم خانه.

کارگر دیگری جلو آمد خود را شعبان حیدری معرفی کرد و گفت:

- ۵۰-۶۰ سال است که در کارم. همه کار می کنیم، طراحی می کنیم،

می سازم، می بزم. سنم بالا است. چسب هایی که استفاده می کنیم

آتش زاست. وقتی یک اتفاق برای یک کارگر می افتد، می سوزد یا

دستش می برد، کارفرما هیچ مسئولیتی قبول نمی کند.

- من کارگری را می شناسم که کارفرما بیمه اش نکرد، مریضی

سختی داشت. طی ۲۴ ساعت تمام کرد. جوان هم بود. پول نداشت که

خرج کند بیمه هم نبود زن و بچه دار هم بود.

کارگر دیگر به نام هادی عباس زاده می گوید:

این ها را بنویسید شاید یکی بخواند و معلوم باشد تا از خودتان

نگفته اید. کسی باید برای ما فکری بکند حقوق کارگر حداقل ۱۵۰

تومان است، ما همان را هم نمی گیریم. الان هیچ جا چنین حقوقی

نمی دهند. علتش این است که ما سندیکا نداریم. کارگر الان با هشت

ساعت کارحقوقش ۱۲۰ تومان هم نمی شود، چه برسد به ۱۵۰ یا ۱۸۰

تومان.

کارگر دیگری به نام آقای عظیمی می گوید:

- من ۴۰ سال سابقه ی کار دارم و ۴۰ سال هم حق بیمه داده ام.

حداقل ۱۰۰ بار بازرسی داشته ام. اما الان اداره ی بیمه می گوید پرونده ی

شما گم شده و کمتر از ۱۰ سال سابقه ی کار دارم که با آن هم حقوقی

پرداخت نمی کنند. مجبورم هم چنان کار کنم. بازرسی می آید بازرسی

می کند، اما وقتی به بیمه مراجعه می کنیم، می گویند شما اصلاً اینجا

سابقه ندارید. در یک جای دیگر دو سال ونیم کار کرده بودم. ولی فقط

۵ ماه بیمه رد کرده بودند. به خود سازمان تامین اجتماعی شکایت

کردم، دوندگی هم کردم آخر نتیجه نگرفتم. از کارفرما گرفتند، ولی

به من ندادند. جای دیگر ۱۳ سال کار کردم ولی فقط برای من ۱۳

ماه بیمه رد کردند. هر سال بازرسی می آمد مشخصات مرا می نوشت،

اما وقتی که رفتم سابقه را جمع کنم، دیدم ۱۳ ماه است. هر ماهی که می خواستیم دفترچه را اعتبار بزنیم، برای مان لیست رد می کردند در حقیقت با بازرسی تبانی کرده بودند... هر جا که کار کردم برای حقم تلاش کردم. اما تلاش انفرادی نتیجه نمی دهد. باید مکانی باشد، کسانی باشند که بروند دنبال کار ما. هم فکری و تبادل نظر باشد، چون دنبال شرایط قانونی رفتن اطلاعات قوی می خواهد و ما این را نداریم.

ولی اگر مکانی باشد که اطلاعات را به ما بدهد، آن وقت می دانیم چگونه مطالبات مان را دنبال کنیم، ما باید این مکان را برای خودمان درست کنیم. قبلاً که سندیکا داشتیم نتیجه ی خوبی گرفتیم. من هم عضو سندیکای قدیم کفاشان بودم. دفترچه اش را هم دارم. ما به وزارت کار مراجعه می کردیم. نماینده وزارت کار را به کارگاه ها می بردیم. از کارفرماها قرارداد می گرفتیم. چون گروهی بودیم می توانستیم این کارها را بکنیم. کارگر ارج و قربی داشت. اگر سندیکا داشته باشیم می توانیم حداقل حقوق را به کارفرما تحمیل کنیم. در آن صورت حقوق کارگر هم آهنگ می شود. اگر تورم بالا برود، دوتومان هم روی حقوق کارگر می گذارند. آن وقت سندیکا حقوق کارگران را درجه بندی می کرد کارگر ممتاز و غیرممتاز را مشخص می کرد اما الان همه را از بین برده اند.

الان این میزان دست مزد و حقوقی را که کارگر می گیرد چه کسی تعیین می کند؟

- کارفرما تعیین می کند. کارگرها نمی توانند بگویند با این مزد زندگی نمی گذرد. برای گفتن این حرف انسجام می خواهد اگر من تنها بگویم؛ باید بی کار در خیابان بگردم. بعد یکی دیگر می آید با حقوق پایین تر کار می کند. اجبار زندگی است. قبلاً انسجام در میان کارگران بود. آن زمان من پادو بودم اعتصاب کردیم. ۲۰ تا پادو در خیابان لاله زار بودیم. گفتیم تا به بچه ها احترام نگذارند تا ساعت کارشان مشخص نشود. ما کار نمی کنیم، کسی هم حق ندارد پادو بیاورد. نگذاشتیم کسی بیاید. اگر انسجام باشد کسی نمی تواند علیه ما حرف بزند. اما اگر تنهایی حرف بزنم برای من پاپوش درست می کنند.

اگر من راضی باشم، کارم را بهتر انجام می دهم، سودش توی جیب همه می رود. اگر من راضی نباشم مجبورم کارم را سرسری انجام دهم. این کارگرهای جوان باید کارهای فنی را یاد بگیرند. اگر یاد بگیرند آن وقت کارگر ماهر نداریم. آن زمان کارگر ماهر در صنعت کفش حرف اول را می زد، صنعت کفش ما هم در دنیا معروف بود، هم از نظر جنس و هم ماشین آلات و هم از نظر دوخت، اما امروز چرا این طور شده است؟ برای این که زده اند توی سر کارگر، حرف کارگر را گوش نمی کنند. من ۵۰ ساله باید بیایم این جا این جنس را درست کنم. شما الان تشریف ببرید خیابان کاشف، بچه های کم سن و سال را ریخته اند. آن جا با ماهی ۷۰-۸۰ هزار تومان کار می کنند. اما یک نیروی ماهر آن جا نیست چرا نمی آورند؟ اگر نیروی ماهر بیاورند و یکی را زیردستش بگذارند هم به او کار یاد می دهد و هم راه استفاده از حقش را به او می آموزد. این است که کارگر ماهر در دسر است. این جا تازه خیلی خوب است. هفته ی پیش دروازه دولت کار می کردم کارگاه زیر مغازه بود. شبها که می خواستی بروی خانه همان دم پله نفس ات می گرفت؛ اصلاً نمی توانستی تنفس کنی. من هم که سنم بالاست آن جا نتوانستم کار کنم. آمدم این جا که یک مقدار ارتفاع دارد در این جا تنفسم بهتر شده است.

کارگر دیگر خود را علی اصغر ترابی معرفی می کند و می گوید:

- این کفشی که ۲۰ هزار تومان می فروشند تقریباً ۸ تومان تمام

می شود. ۲-۳ تومان تولیدی می برد. نزدیک ۵ تومان مواد اولیه و ۸ تومان هم مغازه دار. یعنی از ۲۰ تومان ۸ تومان دست مزد کارگر و جنسش می شود اما کفشی که قیمتش بیست هزار تومان است دست مزد خالص کارگر ۱۵۰۰-۱۷۰۰ تومان است.

از کارگر دیگر، پرسیدم:

- وضع کار این جا چه طور است؟

- من تازه این جا آمده ام بچه ها می گویند این جا خوب است. از لحاظ اعتیاد و این جور چیزها. اما بعضی کارگاه ها هستند که مخصوصا کارگران را معتاد می کنند تا بیش تر بتوانند بهره برداری کنند. می خواهید نشانی بدهم. توی پیروزی، سه راه سلیمانی، پاساژ..... بروید بالا، آن جا بیش تر بچه هایش معتاد هستند. توی باغ سپهسالار. از طرف دیگر می روند کارگر افغانی می آورند که امثال من که ایرانی هستند نتوانم حرف بزنم آن ها ده دوازده نفر توی یک اتاق زندگی می کنند. کارگر ایرانی زن و بچه دارد. خرج دارد اما کارگر افغانی با مزد کم، بدون بیمه کار می کند. تا تکان بخوری می روند آن ها را می آورند.

هفته ی پیش ما اصلا هیچ کدام کار نکردیم چون کار نبود. خیابان ها را دیدید. برق نبود. سراسر خیابان را کنده اند. می گویند آن جا رامی خواهند شبیه خیابان های پاریس درست کنند؟! کاش می شد صنعت ما را مثل فرانسه درست می کردند.

ما کار هشت ساعتی نداریم. این کار حداقل ۱۰-۱۲ ساعت است. باید آن قدر کار کنیم تا کار تمام شود. الان هم که با شما صحبت می کنیم و قتمان گرفته می شود.

- ما شرمند ایم نمی خواستیم وقت شما را بگیریم بلکه می خواهیم درد کارگران را بگیریم.

- شما لطف کنید از درد دل کارگرها بنویسید دست مزد ما این جا خیلی کم است. در اول انقلاب که سندیکا بود مزدی که ما بابت یک جفت کار می گرفتیم مساوی بود با یک دست چلوکباب. حالا ۱۵ تا می زنیم تا یک ناهار بخوریم. آن زمان بیمه داشتیم، سود ویژه داشتیم، حق اولاد و... شش روز کار می کردیم از همه لحاظ تامین بودیم. سالی ۱۵ روز هم تعطیلات عید داشتیم. اما الان هیچ کدام از آن ها را نداریم. الان حداکثر دست مزدی که در یک روز می گیریم ۴ تومان است. اسفند و فروردین هم که تعطیل است جمعا اگر حساب کنیم ۵۲ تا هم جمعه داریم، که هیچی، مرخصی که نداریم. اگر هم داشته باشیم بدون مزد است. چند ماه است این جا هستیم اگر مجموعا حساب کنید ۴ ماه مزد گرفته ایم. بیمه هم که رد نمی کنند. الان هم که شما بروید ما را می اندازند بیرون می گویند چرا این حرف ها را زدید. آقا تو را به خدا این حرف ها را که از زبان ما شنیدید به گوش دیگران برسانید. اگر لازم بود من یکی خدمتان هستم. همه ی بچه ها را می آورم هر جا رفتید بگویید این حرف ها را حسین اراکی گفته بچه های دیگر حرف مرا تایید می کنند.

- اگر سندیکا داشته باشید وضعیتان بهتر از این می شود؟

- سندیکا هم اگر مستقل نباشد باز به فکر کارفرماها هست، نه کارگر، مگر آن که کاملا مستقل باشد. الان به نظر من خود دولت باید از تولیدات حمایت کند. اگر سندیکایی هم باشد آن هم با تبانی کارفرما که رشوه بدهد باز هم به نفع کارگر نخواهد بود. این جا مامور بیمه می آید یک جفت کفش بهش می دهند یک پولی بهش می دهند و ... تمام

کارخانه ها باید زیر پوشش دولت بروند. من بفهمم چه کاره هستیم، اگر دو روز هم مریض شدم بدانم کسی هست که مرا حمایت کند. حدود ساعت ده بود که کارفرما به کارگاه آمد. به نزد او رفتم تا با وی نیز گفت و گویی داشته باشیم.

- واردات کفش چه تاثیری بر کار شما دارد؟

- خیلی به بازار ما لطمه می زند.

- شما نمی توانید کفش ارزان تولید کنید که با واردات رقابت کند؟

- به ما جنس ارزان بدهند، ما هم ارزان بدهیم. تازه این جنس ها هم که جنس سابق نیست، یک ذره آب می خورد و می رود. داخلش فوم دارد. همین مواد اولیه نامرغوب هم گران است.

- این مواد اولیه از کجا می آید که گران است؟

- از جاهای مختلف می آید. ما از بازار می خریم.

- کارخانه های تولید مواد اولیه ی شما، مثل این تکسون ها یا چرم ها مگر دولتی نیستند؟

- آن را باید از کارخانه دارها پرسید من نمی دانم. چرم اول خیلی ارزان بود بهترین جنس بود. اما الان هم نامرغوب است و هم گران، فروشش برای کارفرما هم صرف نمی کند

- این چرم ها که مصرف می شود متری است یا کیلویی؟

- نه اینها فوتی است. ۳۰ در ۳۰ سانتی متر ۲۰۰۰ تومان است. یک جفت کفش فقط چرمش می شود ۴۰۰۰ تومان. تخت کفش هم دارد که پی وی سی است. میخ و چسب هم دارد. چسب را خریده ایم ۸۵۰۰ تومان، یک چهار لیتری. خب حساب کنید مگر چند جفت می شود با آن زد. هزینه ها بسیار بالاست.

- شما که تولیدکننده هستید کفشی که پشت ویتترین زده شده ۲۰ هزار تومان چه قدر می فروشید؟

- ما خیلی بفروشیم ۱۲-۱۳ هزار تومان.

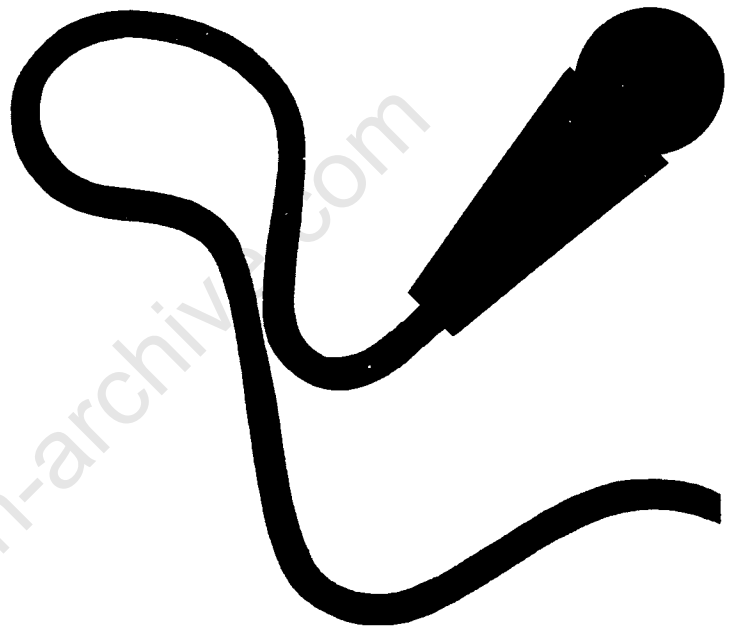
- یعنی ۷-۸ هزار تومان مغازه دار می برد؟

- بله او هم می خواهد اجاره بدهد بالاخره او هم مخارج دارد.

کارفرما سوالات را با کمال بی میلی جواب می داد و خیلی هم زود بیرون رفت.

وضعیت کارگران کفاش شاهد دیگری بر نابسامانی کارگاه های تولیدی است. ناامنی شغلی، بی کاری پنهان و اشتغال کودکان در این کارگاه ها می تواند هشدار باشد تا بتوانیم از تلف شدن نیروی کار جلوگیری کنیم. ارایه راه حل های مناسب برای حفظ حقوق کارگران و برنامه ریزی در جهت تولید مناسب که بتواند در بازار جهانی جایی برای خود داشته باشیم از مسایل مهمی است که باید به آن توجه شود. برنامه ریزی و هدفمند شدن کارها در این زمینه مستلزم پی گیری و جدیت دست اندرکاران اقتصادی کشور است.

مصاحبه با یکی از اعضای هیات مدیره سندیکای کفاشان آقای مهردان گهر



کارفرماها نیز تقلب‌شان مورد حمایت حاکمیت وقت بود؛ الان‌اش هم به طرق دیگری هست. به هر حال کسی که دارای سرمایه است مورد حمایت قرار می‌گیرد. تقلبی که به کار بردند به این صورت بود: برای این که کارگرها را از سندیکا جدا کنند، و حق و حقوق‌شان را ندهند، آمدند گفتند ما به شما حجره می‌دهیم، قالب می‌دهیم، تضمین می‌دهیم، بیاید بروید برای خودتان کار کنید، دو تومان اضافه‌تر می‌برید. این‌ها کارگر را اغفال کردند. کارگر را کشاندند به کارگاه‌های سیستم حجره‌داری و آن‌ها خود را در پشت سر تولیدکنندگان مخفی کردند. سندیکا هم از یک طرف مبارزه می‌کرد که این مسایل پیش نیاید، چون ما می‌دانستیم این تقلب است. این‌ها دارند مسئولیت خودشان را به گردن کارگر می‌اندازند و خودشان را راحت می‌کنند. این‌ها دارند از قانون فرار می‌کنند، از حق و حقوق کارگر فرار می‌کنند و ما خیلی تلاش کردیم، خیلی فعالیت کردیم، ضعف اقتصادی که وجود داشت، ناآگاهی کارگران هم بود. آن‌ها آموزش‌های لازم کارگری نداشتند، و به این کار تن دادند. یک مزایای مختصری می‌گرفتند. این کارگاه‌ها راه افتاد به نام حجره‌داری و بعد هم ادامه پیدا کرد تا به امروز، که کارگاه‌های تولیدی و مغازه‌دارها کاملاً جدا شده‌اند. خیلی‌ها اجاره‌ای هستند، اجاره‌های سنگین می‌گیرند و می‌بینی زیر تابلو ایستاده‌اند و از مغازه دارها سری‌دوزی‌ها و کارگاه‌های کوچک، کفش می‌خرند و چک‌های طولیل‌مدت می‌دهند. بحث کارمزدی در صنف کفاش یک جنبه‌ی تاریخی دارد، چون ساعت‌کاری هیچ زمانی وجود نداشته است. البته ممکن است تک و توک کارگاه‌هایی یا کارفرماهایی بودند و هستند که کارگران روزمزدی داشتند و دارند. ولی خیلی به‌ندرت. ولی آن‌چه که عمومیت دارد، کارمزدی است. هر جفت کار در رویه‌سازی مزد جدا دارد و پیش‌کاری مزد دیگری، که این مزدها به مزدهای دیگری هم تقسیم می‌شود. در هر صورت نمی‌شود که روزمزد حرکت کنند. اگر می‌خواستند روزمزد حرکت کنند به زیان کارگر تمام می‌شد. در زمان‌های قدیم سندیکا بود، مسایل، قانونی بود. بیمه نبود، آوردیم، تعطیلات نبود، گرفتیم. سود ویژه مطرح شد، گرفتیم. سنوات مطرح شد، سنوات را گرفتیم. این‌ها کارهایی بود که سندیکا به هر حال انجام داده بود. در قانون قبلی، قانون جدید کار

آقای مهردان گهر با تشکر از این که زحمت کشیدید و به دفتر مجله آمدید. لطفاً در ابتدا به‌طور خلاصه خودتان را معرفی کنید. این جانب جواد مهردان گهر متولد ۱۳۲۰، از ۱۲ سالگی در صنف کفاش مشغول به کار شده و در سال ۱۳۴۴-۱۳۴۵ به سندیکای کارگران کفاش پیوستم. ابتدا در کمیسیون تبلیغات فعالیت می‌کردم. در دو دوره انتخابات هیات مدیره شرکت داشتم. یک‌بار به عنوان عضو هیات مدیره و سپس مسئول تبلیغات و یک‌دوره هم در هیات بازرسان سندیکا انتخاب شدم. تا قبل از سال ۱۳۶۲ که سندیکاها به طور غیر قانونی بسته شد در هیات مدیره، به عنوان مشاور مشغول فعالیت سندیکایی بودم. در حال حاضر نیز به فعالیت‌های سندیکایی مشغول هستم.

خواهش می‌کنم در مورد کارگرهای کفاش و نحوه‌ی کار آن‌ها که کارمزدی است، توضیح بدهید.

- اگر در ابتدا تعریف کوتاهی از کارگر و کارفرما بدهم، فکر می‌کنم بد نباشد. از نظر تعریف سندیکایی، ما کسی را کارگر می‌گوییم که فاقد ابزار تولید باشد و برای شخصی به نام کارفرما کار کند و مزد دریافت کند. کارفرما دارای ابزار تولید در سطح کلان یا خرد است. قدیم هم این‌جوری رسم بود. هر مغازه‌ای برای خودش تابلویی داشت و کارگاه‌ها هم یا در زیرزمین یا قسمت‌هایی پشت مغازه قرار داشتند. این کارگرها همین‌طور کار کرده‌اند، اما این‌ها رفته‌رفته تقلب کردند. سرمایه‌دارها،

هم، کار به اصطلاح کارمزدی و روزمزدی هر دو را پذیرفته است. یعنی کارهایی که به این صورت، قراردادی می‌شود که کارگر قرار می‌گذارد چه قدر کار کند که دیگه ساعت مطرح نباشد یا مثلا هفته‌ای، ماهی، این‌ها را قانون قبول داشت ولی سر مزایا دادن، کارگر روزمزد را یا کارگر قراردادی ماهانه را مثلا از این کارمزدی جدا می‌کرد. به اون مثلا یک ماه تعطیلات می‌داد به این مثلا پانزده روز. چنین تفاوت‌هایی در قانون کار سابق وجود داشت. برای بعضی‌ها کار این جوری تداوم پیدا کرد تا بعد از انقلاب، سال ۶۲ هم سندیکا را بستند و بخشی از این دست‌آوردها از دست رفت. بخشی از دست‌آوردهای سندیکا را تعداد کمی از کارفرماها اجرا می‌کنند ولی باز هم چنان کارمزدی مرسوم است.

پ - آقای مهران گهر در اسفند ماه ۱۳۸۴ شورای عالی کار برای کارهای موقت حداقل حقوق را بین ۱۵۰ تا ۱۸۰ هزار تومان تصویب کرد و بعد هم گفتند بنا به توافق اجرا شود. این مسئله با آنچه ما در بین کارگران کفاش دیدیم خیلی تفاوت دارد چرا این مصوبه در کارگاه‌های کفاشی اجرا نمی‌شود؟

- برای علت‌یابی این بافت باید سراغ مساله‌ی اقتصادی مملکت برویم سراغ این‌که کارفرمایان و مغازه‌داران این مملکت هیچ قاعده و قانونی را قبول ندارند. هیچ‌کس به این‌ها نمی‌گوید که قوانین را اجرا کنید. در و دروازه‌ها باز شده است. کفش، از مالزی، چین، کره و ترکیه به‌طور قاچاقی و علنی چنان این‌جا ریخته شده که تمام این صنف به بی‌کاری مطلق کشانده شده است. مثل قضیه‌ی نساجی‌ها. مگر چه بلایی سر نساجی‌ها آوردند. شما الان ببینید بروید پارچه‌فروشی‌ها را ببینید. پارچه‌ی ایرانی بهتره یا پارچه‌ی خارجی؟ آیا پارچه‌ی خارجی بیش‌تر است یا پارچه‌ی ایرانی؟ این‌ها به‌دلیل سیاست اقتصادی غلط است. این‌که مثلا شورای عالی کار ۱۵۰ هزار تومان حقوق تصویب کند، اگر کسی کم‌تر از این بدهد جرمی برایش قایل می‌شوند؟ چنین چیزی نداریم. هم‌چنین سیستم و نظارتی وجود ندارد. اصلا حداقل مزد را یک‌جوری می‌دادند که بالاخره کارگر کفاش بیش از حداقل حقوق می‌برده است و من یک زمانی یادم می‌آید حداقل حقوق ۹ تومان بود، بعد یازده تومان و ۱۳ تومان شد، ولی کارگر کفاش بیش از حداقل، حقوق می‌برد. الان‌اش هم باز حساب

کنیم اگر مرتب کار کند و به تعطیلی کشیده نشود و سرکارش باشد، ساعت کار هم که مطرح نیست، باز بیش‌تر از این حداقل، باید ببرد. این به‌دلیل بافت غلط سیستم و قوانین کار است. نگاه کنید به کارگرانی که حتا قراردادی نیستند بلکه استخدامی هستند، ولی گروه‌گروه توی جاده‌ها، توی این شهرستان‌ها، این‌طرف آن‌طرف دست به اعتصاب می‌زنند که حقوق معوقه خودشان را بگیرند، اشکال کار کجاست؟ کارگر زحمت‌کش، گرسنه است. می‌خواهد شب نان ببرد خانه، می‌خواهد خجالت‌زده‌ی زن و بچه‌اش نشود به‌همین دلیل فشارهای مختلفی را تحمل می‌کند.

- کارگران قدیمی کفاش از دوران سندیکا با حسرت یاد می‌کردند. چه‌طور شد که شما



سندیکای‌تان را از دست دادید.
 - خود من از سال ۴۲-۴۳ به این‌طرف، بعد از یک دوره سرکوب سندیکاها و تجدید حیات آن در سال ۱۳۴۳ و ۱۳۴۵ به سندیکا آمدم. آن‌زمان سندیکا را به‌ظاهر قبول کرده بودند و قبول داشتند. بحثی هم نبود. شورا وانجمن که الان باب کرده‌اند، وجود نداشت. خب حاکمیت سعی می‌کرد سندیکا را بکشاند به‌طرف خودش و در حزب‌های دولتی حل کند مثل حزب ملت، حزب مردم، ایران‌نویین و رستاخیز... ولی بودند سندیکاهایی مثل سندیکای کفاشان، سندیکای چاپ‌خانه‌ها، فلزکارها، نانوایی‌ها، خیاط‌ها، بافنده‌سوزنی‌ها و چند سندیکای دیگر که شاید اسمشان درست یادم نباشد، ۸۰-۹۰ درصد مستقل

حرکت کردند. حالا اگر نگویم ۱۰۰ درصد مستقل عمل کردند و به‌هرحال باید از صافی جریانات حاکم می‌گذشتیم چاره‌ای هم نبود. آن‌ها سندیکا را پذیرفته بودند، اما اجازه‌ی اتحادیه‌شدن سندیکاها را نمی‌دادند. سندیکاها، در سراسر جهان تبدیل به اتحادیه می‌شدند یعنی تبدیل به فدراسیون و کنفدراسیون شدند. در هر صورت آن‌ها اجازه‌ی این را ندادند و ما را در همان سندیکا متوقف کردند.

بعد از سرکوب ابتدا در سندیکای خبازها در خیابان نظام‌آباد، دفتری به ما دادند، بعد از آن‌جا ظهیرالاسلام، سیدنصرالدین، بازار، بهارستان، جمهوری بعد لاله زار... این گردش کار ما بود سندیکا خیلی دست‌آورد داشت، مثل بیمه، جلوی بی‌کاری‌ها را گرفته بود. اجازه نمی‌داد کارفرما کارگر را سرخود اخراج کند، در صورتی که طبق ماده‌ی ۳۳ قانون کار برایش این کار راحت بود. نظمی به کارگاه‌ها داده بودیم. دنبال ساعت کار بودیم، دنبال روزمزد کردن بودیم. حتا کارها را درجه‌ی دوم و سوم زده بودیم. مزدها را تفکیک کرده بودیم. شوراهایی درون کارگاه‌ها زده بودیم. از آن‌جاها گزارش می‌گرفتیم، هیات مدیره مطلع بود. اگر جایی آتشی می‌گرفت، کارگاهی دچار مشکلی می‌شد، سندیکا وجود داشت. کنفرانس‌های متعدد، مجامع متعدد، کلاس‌های متعدد شبانه بود. که به نام حوزه‌ها می‌زدیم. حتا یک‌سری از مخالفان آمدند و اتهام حزبی به ما زدند و می‌گفتند که این‌جا حزب است یا سندیکا؟ ولی خب واقعیت این است که سندیکا همین است. سندیکا کلاسی است که انسان‌ساز است. تیم‌های ورزشی متعدد داشتیم، کشتی، وزنه‌برداری، فوتبال، آن‌ها را جمع و جور می‌کردیم، مسابقه می‌گذاشتیم. آن‌موقع اعتیاد در صنف کفاش اصلا وجود نداشت. تک و توک پیرمردی یک وقتی می‌شنیدی که معتاد است، ولی الان باید دنبال کارگر سالم بگردی!! بینی کارگر سالم کجاست؟ بنابراین حسرت خوردن‌های‌شان غلط نیست، درست است. حالا این‌که چرا از دست دادیم؟! خب سرکوب سال ۶۲ بوده است. همه‌ی سندیکاها را بستند. تمام پرونده‌ها را بردند. تعاونی داشتیم. تمام اعضای تعاونی و مدارک و اثاثیه‌ی تعاونی را بردند. اجناس تعاونی را بردند، پول‌های کارگرها را بردند. دیگر هیچ کار هم نتوانستیم بکنیم، هر کس حرف می‌زد می‌گفتند شما فلان و بهمان هستی. این باعث شد که کار به این‌جا بکشد.

الان ضعف اساسی در اقتصاد را در نظر بگیریم که در مملکت ما وجود دارد، یکی از دلایل اش سرکوب تشکل‌های کارگری و سندیکاها بوده است.

- از کارگران سندیکای کفاش کسی آن زمان دستگیر شد؟

- بله دستگیر و زندانی هم شدند. عده ای موقت بودند آمدند بیرون. یک سری را اتهاماتی زدند، یکی دوسالی نگه داشتند، همین کاری که الان با کارگران سندیکای شرکت واحد می‌کنند. مگر الان با کارگران سندیکای شرکت واحد چه کار می‌کنند؟ مگر کارگران سندیکای شرکت واحد حرفشان چه بود؟ حرف کارگران سندیکای شرکت واحد این بود که شورا به ما نمی‌رسد، شورا نمی‌تواند جواب‌گویی ما باشد. طبق قانون اساسی و قوانین بین‌المللی حق و حقوق ما چیست؟ ما دنبال حق و حقوق مان هستیم و شما می‌بینید که آخر سر با آن‌ها چه کردند.

در مجموع شرایط، به نظر شما، برای کارگران کفاش چه کار می‌شود کرد؟

- چیزی که به نظر من می‌رسد، شاید هم درست و علمی نباشد، تصور نمی‌کنم از کارگاه‌های کوچک، مخصوصا با این خیانتی که به کارگران کردند و کارگاه‌های زیر ۵ نفر را از شمول برخی از مواد قانون کار بیرون بردند و وقتی در مجلس ششم زیر ۱۰ نفر را از بخشی از شمول قانون کار خارج کرد. بعد کارهای قراردادی به وجود آمد. اصلا مشکلاتی که در کل در اقتصاد وجود دارد، من تصور نمی‌کنم با این کارگاه‌های تک‌نفره یا دوفره بشود کاری کرد. چون این‌ها به شدت هر چه تمام‌تر زیر فشار اقتصادی قرار دارند. ما زمانی یادمان هست، اگر کارگری وقتی وردستی را می‌خواست از بغل دست کارگر دیگر بیاورد و با خودش کار کند، تشریفات عظیمی اجرا می‌شد رفاقت خوبی برقرار بود. هر کسی وردست هر کسی را نمی‌آورد، می‌خواستند هم بیاورند، آدابی را رعایت می‌کردند. از هم سوال می‌کردند و... که مبدا یک وقت رفاقت به هم بخورد. تا زمانی هم‌دیگر را دیدیم. سلام‌علیک‌مان به هم نخورد یا در سندیکا هم‌دیگر را دیدیم از هم‌دیگر خجالت نکشیم، یا مثلا فعالان سندیکا تلاش می‌کردند، مبدا دست به هم‌چون حرکتی بزنند و مورد شماتت قرار بگیرند، الان همه‌ی این مسائل به دلیل فشار اقتصادی شدیدی که بر کارگران حاکم

است، به هم ریخته. اصلا علنا روبه‌روی هم‌دیگر قرار می‌گیرند. چاره ندارند. می‌بینند ۶ ماه سال را کار ندارند. چاره ندارد کار این یکی کم‌تر بشود هرکس به او کار بدهد می‌رود. چنین وضعیت‌هایی را می‌بینیم. بنابراین هر چه قدر از این کارگرها بخواهیم برای احیای سندیکا بیایند نمی‌توانند. در چنین شرایطی، که این‌ها ضد سندیکایی عمل می‌کنند، به وجود آوردن هزینه‌ی بالایی می‌خواهد، نگاه کنید یک سال و خرده‌ای است همین کارگران سندیکای شرکت واحد با همه‌ی وحدتی که احساس می‌کردیم در آن‌ها وجود دارد چه هزینه‌ی سنگینی پرداختند. کارگر کفاش با این وضعیتی که الان دارد قبول نمی‌کند چنین هزینه‌ای بدهد، مگر این که کارگاه‌های بزرگ داشته باشیم. الان شاید چند تایی وجود داشته باشد.

پ- منظورتان از کارگاه‌های بزرگ، کفش ملی، بلا و ... است؟

- آن‌ها که سر جای خود، در همین لاله زار، کارگاه‌هایی داریم که یک مقدار استخوان‌دار هستند، و در جاده‌های اطراف تهران، هم هستند. کارگاه‌هایی که قوانین اولیه در موردشان اجرا می‌شود. مثلا تسهیلاتی دارند، حق بیمه و ... اگر بخواهند، اخراج کنند و کارگران شکایت کنند، به هر حال وزارت کار به شکایت‌شان می‌رسد. باید از آن‌ها خواست که بیایند سندیکا تشکیل دهند و از مزایای قانونی و بین‌المللی سندیکاها استفاده کنند.

- تجربه‌ای که بعضی از فعالان کارگری برای ما فرستاده‌اند، در هندوستان کارگران کارگاه‌های کوچک که نیمی از سال کار می‌کنند و نیمی از سال بی‌کارند، فصلی هستند، کارمزدی انجام می‌دهند و در کنار آن، کارهای موقت می‌کنند. در یک نهاد کارگران فصلی متمرکز شده اند مثلا کارگر کفاش اگر بی‌کار شود که نمی‌رود خانه بنشیند، می‌رود کوبین فروشی می‌کند، دست‌فروشی می‌کند. کارگر کفاش هم جزء همین کارگران فصلی محسوب می‌شود، در مواقعی که بی‌کار است، چون نیروی کار در جامعه‌ی ما زیاد است، به نظر شما به‌خاطر این پراکندگی نیست که به راحتی نمی‌شود این‌ها را در سندیکایی متشکل کرد! اگر با هم تایان این‌ها در اصناف دیگر، که آن‌ها هم کارگران فصلی و ... هستند، شما بتوانید هماهنگی کنید و تجمعی با این نیروی کار سیال به‌وجود آورید، فکر می‌کنید

امکان دارد؟

- از نظر قانونی امکان‌پذیر نمی‌شود. چرا؟ برای این که این‌ها اگر، تشکل‌های کارگری را بقبول کنند و بخواهند که به سندیکا، تن بدهند، که یک روزی تن خواهند داد. اگر به این نتیجه برسند و سندیکا از نظر قانونی و بین‌المللی و پذیرش اساس‌نامه‌ی و قانون اساسی مورد حمایت قرار و مورد قبول قرار بگیرد، بلافاصله می‌شود این کارگران را جذب کرد. ولی اگر بخواهیم با هزینه‌ی خود این‌ها، این کار را بکنیم، من بعید می‌دانم. اما به محض این که از نظر قانونی ثابت کنیم که سندیکا ضروری است، و نبود سندیکا به‌زیان کشور و اقتصاد است، بله می‌شود تک‌تک را هم جمع کرد. چون ما معتقدیم که قانون کار قبلی ضد کارگری است. و ما مخالف آن بودیم. آن قانون، یک نفر کارگر را هم یک نفر کارگر می‌شناخت. هزار نفر، دو هزار نفر، ده هزار نفر را هم کارگر می‌دانست. الان شما آمده اید چه کردید؟! آن وقت هم اصلاح نمی‌کنید فصل ششم با اصل ۲۶ قانون اساسی مغایرت دارد. با مقوله‌نامه‌های بین‌المللی ۸۷ و ۹۸، با منشور کارگری جهان مغایرت دارد، شما این‌ها را می‌دانید. آن‌ها را امضا می‌کنید. شما اگر می‌گویید ثابت بشود، مشخص بشود، می‌توان سندیکاها را تشکیل داد. ولی این که بیاییم صنوف خرد را کارگران خرد را در یک‌جا جمع کنیم، این از نظر حقوقی نمی‌تواند درست باشد. مثلا فلزکاران خرد، کفاشان خرد و ... بگویید چی؟ این‌جا کجاست؟ هر صنفی برای خودش باید تشکل صنفی خودشان را داشته باشد. دانشجویان باید تشکل صنفی خود را داشته باشند. استادان همین‌طور. بیمارستان‌ها، پرستاران، پزشکان تمام مولدین کار و تمام کسانی که چرخ کار را می‌گردانند، منهای سرمایه‌داران، همه نیروی کارند. این‌ها باید تشکل قانونی و صنفی خودشان را داشته باشند. ولی به این صورت که امروز حرکت می‌کنیم، با این فشارهای زیاد و با این حرکاتی که می‌کنند و ۱۰۰ درصد هم غیر قانونی است و با هیچ موازینی نمی‌خواند، مشکل بشود کار کرد.

- شما فکر می‌کنید مشکل اساسی، مشکل قانونی است؟

- بله مشکل قانونی است. چون ما قرارمان بر این نیست که بیاییم شعار ضد حاکمیت بدهیم. شعار براندازی بدهیم. ما می‌خواهیم

طبق قانون حرکت کنیم، با موازین قانونی حرکت کنیم، بیمه تامین اجتماعی، تشکلهای کارگری مان قانون مند شود، ما دنبال قانون می گردیم.

- صحبت‌هایی داشتیم که برخی از کارگران می‌گفتند مثلا ۴۳ سال کار کرده‌اند اما فقط ۱۳ سال بیمه دارند. یعنی ۳۰ سال بیمه رد نشده است. کارگری می‌گفت وقتی بازرسی می‌آمده، چیزی به بازرسی می‌دادند. در موقعیتی که سندیکایی نیست و کارگران نیز در چنین وضعیتی هستند آیا می‌توان کاری برای این‌ها کرد؟

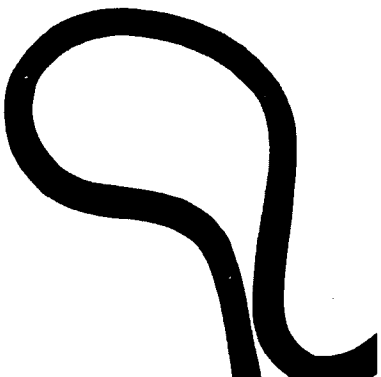
- نشد که معنا ندارد، سخت بودن، کندبودن، زمان بردن، دنبال موقعیت‌های مناسب گشتن، دلایلی باید پیدا کرد، نشد معنا ندارد، اما این که فرمودید مدت زیادی کار شده، ما در قانون بازنشسته‌گان که می‌رویم همین بحث‌ها آن جا هم هست. کارگرانی هستند که ۵۰-۴۰ سال کار کرده‌اند، خود من که ۵۳ سال تمام در کارگاه‌های کفاشی چکش می‌زدم اما به مرز بیمه‌ی سی سال نرسیدم، بعدا با اجرای یک‌سال و ... اخراج کارفرما و گرفتن حق اخراجی و ... مساله جور شد که من بازنشسته شدم. خب چرا ندادند؟ ندادند چون اولاً یک مدت می‌دیدیم بی‌کار می‌مانیم و گرسنه، جلوی خانواده‌ها نمی‌توانیم سربلند کنیم. این صنف را هم کشاندند به طرف حجره‌داری و ... ما هم خودبه‌خود، به‌رغم این که مخالف این قضیه بودیم کشانده شدیم به آن سمت. وقتی کسی که ۴ تا قالب و ابزار دارد و ... که نمی‌تواند ادعا کند من کارگرم، کسی که دارای ابزار تولید است، به‌رغم این که کار می‌کند، نمی‌تواند بگوید من کارگرم. کارگر کسی است که فاقد ابزار تولید است. خب مدتی این جوری گذشت در حالی که واقعا کارگر بودیم. «مدت دیگرش هم کارفرماهایی بودند و هستند، سابق ضعیف‌تر بودند و الان قوی‌تر، می‌گفتند اگر بحث بیمه کنید می‌گویند ما این‌جا کار نداریم. اگر بیمه نمی‌خواهی بیا. من لیست رد نمی‌کنم، من حوصله‌ی مالیات و فلان و بهمان را ندارم.» راحت همین جوری می‌گویند و راحت هم دارند زندگی می‌کنند. آن زمانی هم برای فرار از قانون، این بساط حجره‌داری، سری‌دوزی را بوجود آوردند و همه چیز را به گردن کارگر انداختند، برای فرار از قانون بود. حتی نماینده بیمه را می‌خواستیم بیاوریم، اتحادیه صنف کفاش که مال کارفرماها بود،

اتحادیه رفته بود در وزارت کار گفته بود، این‌ها یک مشت سیاسی‌بازند و متعلق به فلان حزبند که دارند می‌گویند بیمه. کارگر کفاش بیمه نمی‌خواهد. این‌ها بی‌خود می‌گویند. دستگاه حاکمه هم نیامد بگوید چه بخواهی چه نخواهی باید بیمه کنی. آن موقع بیمه اجباری نبود، الان می‌گویند بیمه اجباری است و آن موقع کلمه اجباری را هم به کار نمی‌بردند به ما گفتند باید ثابت کنید که کارگر کفاش بیمه می‌خواهد. جدول‌هایی درست کردیم، کارگاه‌ها را درون آن جدول‌ها قرار می‌دادیم و امضا می‌گرفتیم. این امضاها را بردیم وزارت کار تا توانستیم ثابت کنیم. بیمه ۱۳ درصد می‌خواستند بدهند آن زمان یک نوع بیمه‌هایی در تامین اجتماعی بود، ۱۵٪، ۱۸٪، ۲۱٪، از ۱۳ درصد شروع کردند تا آمدم ۱۸ درصد، تن دادند تا برسیم به کامل، که بشود، ۲۱ درصد. بنابراین خیانت شد، در قانون بازنشسته‌گان هم گفته‌ام. این خیانت شد به دلیل موهای سفیدی که بر سرمان نشسته‌اند، تامین اجتماعی و وزارت کار برمی‌گردند می‌گویند ۱۰ سال تا ۱۲ یا ۱۳ سال سابقه دارید. ما دو سال به شما بازنشستگی بدهیم، همه‌ی پولتان را به شما داده‌ایم، دیگر حرف حساب‌تان چیه؟ همین الان این حرف‌ها را دارند می‌زنند. این بدترین حرف است که دارند می‌زنند یعنی چه؟ به کارگران و زحمت‌کشان خیانت شده است. انقلاب قرار بود حق پایین‌دست‌ها را برگرداند، قرار نبود چنین حرف‌هایی زده شود، سال گذشته گفته بودند، کسانی که بیمه عمرند، ما تا ۷۰ سالگی را قبول می‌کنیم، بعد از ۷۰ سالگی دیگر قبول نیست. خودشان معتقدند عمر دست خداست، ولی خودشان را از خدا بالاتر می‌دانند و تعیین تکلیف می‌کنند که وقتی سرو صداها بلند شد، صدای‌شان را خوابانند. بیمه را ندادند، نه این که کارگر نداده، حالا یک فرق دیگر هم بود که این‌ها بدترش کردند. خود من، چهار سال و خرده‌ای اصلا روی گزارشات بازرسی می‌رفتیم اعتبار می‌زدیم و گزارشات بازرسی تبدیل به سابقه می‌شد و سابقه هم بود. می‌رفت روی پرونده، چون تامین اجتماعی سابق می‌گفت بالاخره من یک روزی از این کارفرما می‌گیرم و او را گیر می‌اندازم. حالا می‌خواهد محل کارش را بفروشد، انحصار ورئه کند، چیزی بخرد، هر کاری که بخواهد بکند من سهم خودم را از او می‌گیرم. بنابراین حق کارگر سر جایش محفوظ بود یعنی سابقه

محفوظ بود، بازرسی که آمده، به من گفت تو چند وقت است این جایی؟! گفتم یک‌سال، دوسال اما الان، من سال گذشته، آخرین پرونده‌هایی که در میدان محسنی اجرا کردم، یکی از کارفرماهای بزرگ یکی از کفاشی‌های بزرگ تهران که مغازه‌اش را میلیاردی فروخت. کارفرما لیست بیمه‌ی کارگران را رد نمی‌کرد آخرین کارگش هم فردی به نام احمدی بود. این نزدیک به ۶۰-۵۰ میلیون به سازمان تامین اجتماعی بدهکار بود. از آن کسانی بود که در دستگاه، نفوذ بالایی دارند، برای این تلاش کرد و ضریب بدهی این را پایین آوردند. رساندند به ۱۵ میلیون. ۱۵ میلیون فقط گرفتند تا ورقه‌ی تسویه حساب را به او دادند. ولی وقتی کارگر او رفت و گفت شما همه‌ی پول را از این گرفتید من هم کارگر باسابقه‌ای هستم، این هم اسناد و مدارک، یک ماهش را به حساب کارگر نریختند. گفتند ما نمی‌دهیم نتوانست ثابت کند. مجبور شد یک‌سال اضافه کار کند تا به آن مرز چندساله برسد و بازنشسته بشود. بنده‌ی خدا چند ماهی هم بیش‌تر به بازنشسته شدنش نموده بود که سخته کرد و مرد. بله این جور است. پول کلفت می‌گیرند ولی به حساب کارگر نمی‌ریزند. کارگر ۶ ماه است بازنشسته شده، از دنیا می‌رود. هیچ کدام را حساب نمی‌کنند ولی می‌گویند شما این مقدار بیمه داده‌اید، حالا اگر ما دوسال به شما بدهیم، تمام پولتان را داده‌ایم.

- آقای مهران گهر با تشکر از شرکت شما در این مصاحبه، خواهش می‌کنم اگر مطلب دیگری دارید بفرمایید.

- به هر حال مشکلات فراوان است. برای همه‌ی کارگران هم هست. چه کارگران صنفی و چه کارگران صنعتی. چاره‌ی کار حرکت‌های کارگری و احیای تشکلهای کارگری است که به نظر من بهترین آن، سندیکاهای کارگری است. حل کننده‌ی مشکل نیروهای کار می‌باشد. با تشکر از دست‌اندرکاران نشریه‌راه آینده.



سیاست مستقل جنبش‌ها و نهادهای مدنی از اهمیت زیادی برخوردار است. کشورهای مختلف در ارتباط با وضعیت سیاسی و اجتماعی خود و همچنین تاریخچه مبارزات اجتماعی شیوه‌های خاصی دارند. در این میان کشورهایی که از آزادی‌های سیاسی بیش‌تری برخوردار بودند این امکان را داشته‌اند تا استقلال نهادهای مختلف اجتماعی را حفظ کنند. اما کشورهای دیگری که سنت‌های اجتماعی و مبارزاتی در آن ضعیف‌تر است و شرکت‌های بزرگ انحصاری از قدرت زیادی برخوردارند، نهادهای مستقل مدنی کم‌تر توانسته‌اند روی پای خود بایستند و بیش‌تر در جهت سیاست‌های کلی دولت‌ها حرکت کرده‌اند. از آن میان نهادهای مدنی در آمریکا وضعیت ویژه‌ای دارند. آگاهی فعالان اجتماعی از وضعیت این نهادها در کشورهای مختلف می‌تواند راه‌گشای فعالیت‌های اجتماعی در کشور ما باشد.

مقاله‌ی زیر خلاصه‌ای است از گزارش مفصل آقای رحیم عابدین‌زاده درباره‌ی اتحادیه‌ها و نهادهای کارگری آمریکا و ارتباط آنان با سیاست خارجی کشور.

اتحادیه‌های بید بین‌المللی و ارتباطات و ارتباطات اجتماعی

رحیم عابدین‌زاده

«فدراسیون خودمختار اتحادیه‌های کارگری آمریکا» از دو «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی کارگری آمریکا» تشکیل شده است که در سال ۱۹۵۵ در هم ادغام گشتند. «فدراسیون کارگری آمریکا»، بعد از پایان جنگ جهانی دوم، حدود ۳۵ درصد از کارگران شاغل در آمریکا را در برمی‌گرفت. این رقم بعد از جنگ ویتنام، به ۲۶ درصد تقلیل یافت. امروزه، این فدراسیون فقط حدود ۱۲ درصد کارگران در بخش دولتی و هشت درصد کارگران بخش خصوصی را نمایندگی می‌کند. کنگره‌ی این فدراسیون هر دو سال یک بار تشکیل می‌شود. فدراسیون دارای سیزده شعبه‌ی خدمات از

قبیل: سازمان‌دهی کارگری، آموزش سیاسی، آموزش تدوین قوانین کارگری، حقوق مدنی، امنیت شغلی و سلامت کارگران است. و بنا به آمار، در سال ۲۰۰۵، در حدود سیزده میلیون عضو داشته است. البته تشکلهای مخفی در میان کارگران آمریکا سابقه‌ای طولانی دارد. برای نمونه، تشکل «مولی مگوار» (اسم یک بیوه‌زن ایرلندی، که در سال ۱۸۴۰ اعتصاب کرایه‌نشینان در ایرلند را رهبری کرده بود) در معادن زغال‌سنگ جنوب پنسیلوانیا و ویرجینیا، به‌طور مخفی، برای احقاق حقوق کارگران معادن این دو منطقه مبارزه می‌کرد. صاحبان این معادن، در سال ۱۸۷۰، کارگاهی مخفی برای شناسایی رهبران این تشکل استخدام می‌کنند. نتیجه‌ی این اقدام، دستگیری ده تن از رهبران این تشکل بود، که هر ده تن در دادگاه محکوم و اعدام شدند.

همچنین تشکل «اراده‌ی اصیل و مقدس فرمان شوالیه‌های کار» یکی از اولین تشکلهای کارگری آمریکاست، که در سال ۱۸۶۹ توسط خیاطان فیلادلفیا تاسیس و برای تحقق ایده‌های برابریانه مبارزه می‌کرد. این تشکل به‌دلیل قبول عضویت زنان، کارگران صنعتی و نیز کارگران سیاه‌پوست، به‌زودی به یکی از مهم‌ترین تشکلهای کارگری در آمریکا تبدیل گردید. تشکل مزبور با شعار محوری «زخم یک کارگر مربوط به همه‌ی کارگران است»، سعی می‌کرد حس برادری را بین کارگران دامن بزند. «اراده‌ی اصیل و مقدس فرمان شوالیه‌های کار» مطالبات زیر را سرلوحه‌ی مبارزه‌ی خود قرار داده بود:

- ۱- حق هشت ساعت کار در روز ۲- منع کار کودکان ۳- لغو کار اجباری برای متهمان ۴- حقوق مساوی برای کار یک‌سان ۵- از بین بردن بانک‌های خصوصی و ملی کردن شرکت‌های بزرگ ۶- دولتی کردن راه آهن و مخابرات ۷- ایجاد سیستم کنوپراتیو به جای نظام کارمزدوری ۸- ایجاد نظام تصاعدی مالیات.
- این تشکل تا سال ۱۸۸۱ به‌طورمخفیانه فعالیت می‌کرد. از جمله خصوصیات آن، باز گذاشتن درهای اتحادیه روی کارگران ماهر، غیرماهر، زنان، سیاه‌پوستان و مهاجران بود. به همین علت، طی مدت کوتاهی، تعداد زیادی کارگر به آن پیوستند؛ به‌طوری که تعداد اعضای آن در سال ۱۸۸۶ برابر با ۷۰۲ هزار نفر بود. تظاهرات مشهور میدان‌های مارکت شیکاگو، در ماه مه ۱۸۸۶، به منظور برقراری «هشت ساعت

کار در روز»، توسط این تشکل سازمان‌دهی شده بود، که توسط پلیس پهنجوی دهشت‌ناک سرکوب شد و بعدها به این مناسبت، همه ساله در سراسر جهان، جشن گرفته می‌شود. متعاقب این تظاهرات، هفت تن از رهبران این تشکل در دادگاه به اعدام و یکی نیز به پانزده سال زندان محکوم شدند. چهار تن از این فعالان بلادرنگ اعدام (حلق‌آویز) شدند، یکی در زندان خودکشی کرد و حکم اعدام دو نفر نیز از اعدام به حبس ابد تقلیل یافت. این تشکل، متأسفانه، به‌خاطر مشکلات مالی - که بر اثر پشتیبانی از چندین اعتصاب عظیم کارگری ایجاد شده بود - و نیز سنگ‌اندازی مقامات دولتی و اختلافات و انشعابات متعدد، قدرت و نفوذ خود را به‌تدریج از دست داد، به‌طوری که اعضای آن در سال ۱۸۹۰ به ۱۰۰ هزار نفر کاهش یافت. سیر نزولی فعالیت و اعضای «اراده‌ی اصیل و مقدس فرمان شوالیه‌های کار» هم‌چنان ادامه یافت، تا آن‌که در اوایل سال ۱۹۰۰ دیگر اثری از آن باقی نماند.

پس از آغاز جنگ جهانی دوم، اعتراضات کارگری بسیاری در نقاط مختلف امریکا برای شرایط بهتر کار، اضافه‌دست‌مزد و غیره، توسط کارگران و نیروهای چپ برپا شد.

یکی از مشخصه‌های بارز «فدراسیون کار امریکا» در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، تسلط ایندولوژی محافظه‌کارانه بر آن و مخالفت‌اش با هر گونه ایده‌ی ایجاد حزب کار بود. مشخصه‌ی دیگر آن تأکید بر سازمان‌دهی کارگران ماهر و غیرماهر به‌صورت جداگانه می‌باشد. به‌همین دلیل و به‌دلایل دیگر رهبران این فدراسیون وظیفه‌ی خود می‌دانند که از نظام حاکم دفاع کنند. اولین رییس این فدراسیون، ساموئل گومپر، فردی محافظه‌کار بود و اعتقاد داشت که اتحادیه‌ها باید اقتصاد سرمایه‌داری را قبول کرده و در چارچوب قوانین نظام موجود به فعالیت بپردازند.

فعالیت این تشکل در دوره‌ی حاضر بر مبنای مانیفست اولیه‌ی آن، در صد سال پیش، صورت می‌گیرد؛ یعنی: «مبارزه برای کنترل کارگری، از بین بردن نظام کارمزدوری، ایجاد جامعه‌ای بی‌طبقه از طریق قدرت‌گیری مستقیم

کارگران متحد صنعتی و اعتصاب عمومی.» «اتحادیه‌ی کامیون‌رانان» در سال ۱۹۹۸، حدود یک‌میلیون و ۴۰۰ هزار عضو داشت. این اتحادیه از اعضای اصلی تشکیل‌دهنده‌ی فدراسیون کار امریکا است. دزدی، رشوه‌خواری و رابطه با مافیا باعث شد که این اتحادیه در سال ۱۹۵۷ از فدراسیون اخراج و رییس اتحادیه زندانی شود. معاون وی جیمی هوقا ریاست اتحادیه را برعهده گرفت. او نیز به جرم دزدی و تقلب در سال ۱۹۵۸ زندانی و در سال ۱۹۶۷ به‌خاطر ارتباط با مافیا دوباره دست‌گیر شد. اما رهبری اتحادیه را تا سال‌ها بعد برعهده داشت. از سال ۱۹۹۸، جیمز پ هوقا، پسرش، رهبری اتحادیه را به‌دست گرفت و تا کنون در این مسند باقی‌مانده است. در حقیقت سیستم پدرخواندگی در این اتحادیه جریان دارد. او یکی از اعضای کمیته‌ی «آزادی عراق» است که از طرف نومحافظه‌کاران در «پروژه‌ی امریکای قرن جدید» و «انستیتوی سرمایه‌گذاری امریکا» پشتیبانی می‌شود.

رهبران این اتحادیه از سیاست‌مداران ارتجاعی حمایت می‌کنند با این امید که آن‌ها از اتحادیه دفاع کنند؛ و در انتخابات همواره از کاندیداهای جمهوری‌خواه پشتیبانی می‌کنند. به‌عنوان مثال در ۱۹۷۲ از نیکسون و در ۱۹۸۰ از ریگان حمایت کردند.

پس از آغاز جنگ جهانی دوم، اعتراضات کارگری بسیاری در نقاط مختلف امریکا برای شرایط بهتر کار، اضافه‌دست‌مزد و غیره، توسط کارگران و نیروهای چپ برپا شد. دولت امریکا، که تأثیر حرکت‌های کارگری را در آسیا، اروپا و دیگر نقاط جهان مشاهده کرده بود؛ از یک‌طرف، تقریباً، به تمامی خواسته‌های اقتصادی کارگران جواب مثبت داد، و از طرف دیگر، هم‌زمان در سطح جهان سیاست جنگ سرد و سرکوب شدید نیروهای کمونیست، رادیکال و مترقی را در سطح جامعه‌ی امریکا اتخاذ کرد. در همین راستا، رهبران «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، سیاست‌های ارتجاعی دولت امریکا را در این تشکل به مرحله‌ی اجرا گذاردند و یازده اتحادیه‌ی کمونیستی را با حدود ۶۵۰ هزار عضو از «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» اخراج کردند. چون اتحادیه‌های امریکا مبارزان کارگری را اخراج کردند، سیاست راست‌روانه بر آن‌ها حاکم شد.

«فدراسیون کار امریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در انتخابات ریاست‌جمهوری

امریکا غالباً از کاندیداهای حزب دموکرات حمایت کرده است. البته، جورج معانی، تا حدودی، سعی نمود این سیاست را تغییر دهد. او در سال ۱۹۷۲، موفق شد سیاست عدم حمایت از کاندیداهای ریاست جمهوری را بر این تشکل غالب کند. در سال ۱۹۷۹، جوزف لیبین کیرکنند، معاون جورج معانی، رهبری «فدراسیون کار امریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را به عهده گرفت. او از جمله موفق شد، که «اتحادیه‌ی اتومبیل‌سازی» را در سال ۱۹۸۱، «اتحادیه‌ی کامیون‌رانان» را در سال ۱۹۸۸، و «اتحادیه‌ی متحد کارگران معادن» را در سال ۱۹۸۹ به این تشکل بازگرداند. کیرکنند به غایت ضد‌کمونیست و یکی از طرفداران سرسخت «اتحادیه‌ی همبستگی» لهستان بود. با وجود کوشش‌های او، تعداد اعضای این تشکل از ۳۳ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۱۴ درصد در اوایل ۱۹۹۰ تقلیل یافت و همین مساله نیز باعث استعفای او در سال ۱۹۹۵ شد. بعد از او، رئیس خزانهداری «اتحادیه‌ی توماس آر دوناوو»، ریاست «فدراسیون کار امریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را به‌طور موقت به عهده گرفت. اما در انتخاباتی که اولین انتخابات مستقیم در تاریخ این تشکل بود، رقیب او جان ج سوینی - رئیس «اتحادیه‌ی بین‌المللی خدمات» - توانست به رهبری فدراسیون انتخاب شود و تا به امروز نیز در این مسند ادامه‌ی فعالیت می‌دهد.

هنگامی که جان سوینی، ریاست «فدراسیون کار امریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را عهده‌دار شد، این تشکل دارای چندین سازمان مختلف بود - از جمله «انستیتو آسیایی - امریکایی کارگر آزاد»، «مرکز کارگری افریقایی - امریکایی» «انستیتوی اتحادیه‌ی کارگری آزاد»، او و «انستیتوی امریکایی برای پیش‌رفت کار آزاد» - که امریکای لاتین مرکز فعالیت آن بود - برای فعالیت در اقصی نقاط جهان بود. او همه‌ی این سازمان‌ها را منحل کرد و «مرکز امریکایی برای همبستگی» (که به سولیداریتم امریکا مشهور است) بین‌المللی کارگری، را جای‌گزین آن‌ها کرد. از این تاریخ به بعد، تشکل جدید انجام تمامی فعالیت‌های ضدکارگری «فدراسیون کار امریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را که پیش از این توسط سازمان‌های فوق صورت می‌گرفت - عهده‌دار شد.

سیاست خارجی «فدراسیون کار امریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» امریکای لاتین

X

«فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در طول تاریخ حیات خود، سیاستی ارتجاعی را در اقصی نقاط جهان دنبال کرده است. دلایل و مدارک بسیاری دال بر دخالت مستقیم این تشکل در سرنگونی حکومت‌های دموکراتیک و مترقی و پشتیبانی از دولت‌ها و اتحادیه‌های ارتجاعی در جهان وجود دارد. البته سیاست‌های ارتجاعی و ضدکارگری این تشکل با ادغام «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» شروع نشده، بلکه از بدو تاسیس «فدراسیون کار آمریکا» در اواخر قرن نوزدهم تا کنون ادامه داشته است. کافی است به یاد بیاوریم، که چگونه در کنگره‌ی موسس این تشکل، سیاست‌های آن در مخالفت با ایده‌های سوسیالیستی و سیاست‌های مترقی تشکل «شوالیه‌های کار» و با قبول نظام سرمایه‌داری تعیین شد.

بنابر همین سیاست‌ها بود، که «فدراسیون کار آمریکا» فعالیت‌ها به ضدانقلابیون مکزیک در تمام طول مدت انقلاب، از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۹، یاری رساند.

در این دوران، «فدراسیون کار آمریکا» از نیروهای ارتجاعی مکزیک علیه انقلابیون طرف‌داری می‌کرد. این تشکل، از جمله، از سیاست‌های دولت آمریکا برای شرکت در جنگ جهانی اول حمایت کامل کرد و سپس به یکی از نیروهای ضدبلیشویک در آمریکا تبدیل گردید. ساموئل گامبرز، رهبر این تشکل، برای هدفمند کردن فعالیت‌های ضدکمونیستی در سراسر آمریکای لاتین - به‌خصوص مکزیک - پس از پایان جنگ جهانی اول دست به تاسیس «فدراسیون کار بان‌امریکن» زد و در این رابطه، کمک‌های مالی بسیاری از دولت وقت آمریکا، به ریاست‌جمهوری ویلسون، گرفت.

«فدراسیون کار آمریکا»، فعالیت‌های خود را پس از جنگ جهانی اول در قاره‌های دیگر - از جمله اروپا، آفریقا و آسیا - گسترش داد. و دوش‌به‌دوش سازمان‌های مجری سیاست‌های ضدکمونیستی دولت آمریکا شد. این تشکل، در اوایل جنگ جهانی دوم، برای مدت کوتاهی سیاستی ضد فاشیستی در پیش گرفت. اما به‌زودی آن را، به‌ویژه در اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰، به سیاست ضدکمونیستی تغییر داد. این سیاست به‌طور چشم‌گیری در فرانسه و ایتالیا پیش برده شد. در انتخابات ایتالیا، تشکل مزبور اتحادی قوی با واتیکان و احزاب راست علیه «حزب کمونیست ایتالیا» تشکیل داد و فعالانه - در کنار «سیا» -

علیه این حزب فعالیت و حتا میلیون‌ها دلار برای شکست آن در انتخابات ایتالیا هزینه کرد. «فدراسیون کار آمریکا»، سیاست‌های ارتجاعی خود را در آمریکای لاتین از طریق «فدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد» که تشکلی ضدکمونیستی بود، پیش می‌برد. این تشکل یک سال قبل از اتحاد با «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، در کودتای خونینی علیه حکومت مترقی یاقوب اربنز در گواتمالا، در سال ۱۹۵۴، در کنار سازمان‌های، شرکت داشت.

یاقوب اربنز، بعد از به قدرت رسیدن در گواتمالا، سعی در ملی کردن زمین داشت. اما از آن‌جا که این سیاست به نفع «کمپانی یونایتد فوروت آمریکا» نبود، در سال ۱۹۵۲ دولت ترومن طبق فرمائی، سیا را مسئول رساندن اسلحه و کمک‌های مالی به مخالفان او کرد. سرانجام کودتای خونینی در سال ۱۹۵۴ توسط سیا و به کمک «فدراسیون کار آمریکا» سازمان داده شد. یکی از ماموران سیا، که در این کودتا نقش مهمی بر عهده داشت، در مصاحبه با تایمز، در دوازدهم ژوئن ۱۹۹۵ چنین می‌گوید: «ما در گواتمالا با کمونیست‌ها مبارزه و جنگ نکردیم. خطر اصلی در آن کشور، اصلاحات ارضی بود. ما نه علیه کمونیست‌ها، که علیه مردم مبارزه کردیم.» حکومت نظامی، با به‌دست گرفتن قدرت، در طول چهل روز حدود ۲۰۰ هزار نفر از مردم بی‌گناه این کشور را کشت. در تمام طول این مدت، دولت آمریکا، سیا و «فدراسیون کار آمریکا»، رابطه‌ای تفاهم‌آمیز با رهبران نظامی گواتمالا داشتند.

عین همین سیاست را «فدراسیون کار آمریکا و کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در برزیل، در سال ۱۹۶۴، به‌پیش برد. در انتخاباتی آزاد، خواو گوولارت به ریاست‌جمهوری برزیل انتخاب شد. او سعی کرد با شوروی، کوبا و دیگر کشورهای اروپای شرقی رابطه ایجاد کند و دست اتحادیه‌های کارگری را برای مبارزه جهت کسب حقوق کارگران آزاد گذارد. از سوی دیگر، سعی کرد از چپول شرکت‌های خارجی در برزیل جلوگیری کند. دولت آمریکا در این‌جا هم از طریق سیا و فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی به کودتایی علیه حکومت خواو گوولارت دست زد. پس از کودتا، فعالیت اتحادیه‌های کارگری ممنوع و جو پلیسی بر جامعه حکم فرما شد. از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۵، حدود هفتاد هزار نفر توسط حکومت کودتا کشته شدند. در رابطه با کودتای برزیل و به قدرت

رسیدن نظامیان، لینکن جوردن، سفیر آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری جان کندی، در تلگرامی به واشنگتن چنین می‌نویسد: «حرکتی کاملاً دموکراتیک و پیروزی بسیار مهم برای آزادی و در جهت از دست ندادن کامل جمهوری‌های آمریکای جنوبی در اواسط قرن بیستم در برزیل اتفاق افتاد، که زمینه‌های بسیار مناسبی برای سرمایه‌گذاری‌های خصوصی فراهم خواهد آورد.»

در همین رابطه، ویکتور روتتر، یکی از فعالان کارگری آمریکا، که مخالفت سیاست‌های فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی بود، چنین می‌گوید: «اتحادیه‌ی کارگری (منظور همان فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی است)، به رهبری جورج معانی و با هم‌دستی سیا کودتایی علیه حکومت خواو گوولارت، رئیس‌جمهور منتخب مردم

حکومت نظامی، با به‌دست گرفتن قدرت، در طول چهل روز حدود ۲۰۰ هزار نفر از مردم بی‌گناه این کشور را کشت. در تمام طول این مدت، دولت آمریکا، سیا و «فدراسیون کار آمریکا»، رابطه‌ای تفاهم‌آمیز با رهبران نظامی گواتمالا داشتند.

برزیل، سازمان داد. این تشکل نهایت سعی خود را برای تضعیف اتحادیه‌های کارگری مستقل در برزیل کرد. دنباله‌روی کورکورانه‌ی فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی از سیاست‌های ارتجاعی حکومت مرکزی آمریکا، باعث شد که این تشکل مستقیماً علیه اتحادیه‌های کارگری نه فقط در برزیل، که در کل آمریکای لاتین فعالیت کنند. مسئولان اتحادیه و معاونان جورج معانی در فعالیت‌های بین‌المللی خود پول‌های کلانی برای ایجاد شبکه‌های ارتباطی عظیم اتحادیه‌های زرد کارگری و برای کمک به حکومت‌های ارتجاعی و دست‌نشانده خرج می‌کردند.»

بعد از پیروزی انقلاب کوبا، در سال ۱۹۶۲ نیز این تشکل برای پیش‌برد مقاصد خود در آمریکای لاتین، «انستیتوی آمریکایی برای پیش‌برد کار

آزاد» را تاسیس کرد. این انستیتو در امریکای لاتین، فعالیت‌های ضدکمونیستی خود را از جمله در جمهوری دومینیکن، هندوراس، گیواتا، شیلی، اکوادور، برزیل، آرژانتین، اورگوئه، کاستاریکا، مکزیک، بولیوی، السالوادور، کلمبیا، جامائیکا، نیکاراگوئه، پاناما، هائیتی و ونزوئلا ادامه می‌دهد. در این جا سعی می‌شود، که مروری هر چند کوتاه به بخشی از این فعالیت‌ها در برخی از این کشورها داشته باشیم، تا شاید بتواند زمینه‌ای برای تحقیقات و مطالعات آینده در این باره باشد.

در کوبا، «اتحادیه‌ی کامیون‌رانان»، یکی از اتحادیه‌های عضو فدراسیون کار امریکا-کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی، که تبدیل به یکی از نیروهای با قدرت مافیای در امریکا شده بود، همراه با دیگر نیروهای مافیایی و با سازمان‌دهی مستقیم سیا، به فعالیت‌های ضدانقلابی و همچنین تلاش برای ترور فیدل کاسترو اقدام کردند. همان‌طور که می‌دانیم، کوبا پیش از انقلاب از مهم‌ترین پایگاه‌های پخش مواد مخدر، قمارخانه و کازینو، فحشا و... و نیز، پایگاه دو باند مافیایی سانتوترا فیکتنه و کارلوس ماسه‌لو بود. بعد از پیروزی انقلاب، و ممنوعیت کلیه‌ی فعالیت‌های مافیایی و مصادره‌ی اموال کازینوها و قمارخانه‌ها و...، همه‌ی باندهای مافیایی از این کشور اخراج می‌شوند. سانتو ترافیکتنه و کارلوس ماسه‌لو، فلوریدا و لیوزیانا را به ترتیب به مرکز فعالیت‌های خود بدل می‌سازند. هوقا، رئیس «اتحادیه‌ی کامیون‌داران»، به عنوان حلقه‌ی رابط بین گروه‌های مافیایی جنوب (سانتو ترافیکتنه و کارلوس ماسه‌لو) و شمال (یونانو و گلنته) از یک طرف، و سیا از طرف دیگر، عمل می‌کرد. وی از جانب «سیا» ماموریت می‌یابد، که از سانتو ترافیکتنه و کارلوس ماسه‌لو بخواهد برای پیش‌برد فعالیت‌های ضدانقلاب کوبا با آن‌ها همکاری نمایند. مدارک و شواهد گواهی می‌دهند، که مخارج تمامی اقدامات انجام شده از طرف سیا علیه انقلاب کوبا، توسط سانتو ترافیکتنه و کارلوس ماسه‌لو و هوقا تامین می‌شده است.

یکی دیگر از کشورهای قاره‌ی امریکا، که مورد تهاجم ارتش امریکا قرار گرفت، جمهوری کوچک دومینیکن بود، که در سال ۱۹۶۵ اشغال شد. در سال ۱۹۶۳، حکومت فاشیستی دونالد ریید کابرا ل توسط کودتای نظامی سرنگون می‌شود. پس از مدت کوتاهی، حکومتی قانونی به رهبری خووان بووش زمام امور کشور را به‌دست می‌گیرد. رییس‌جمهور وقت امریکا، لیندن جانسون، از سیا می‌خواهد جمهوری

دومینیکن را از سر کمونیست‌ها برهاند. از همان اوان به قدرت رسیدن خووان بووش، سیا و فدراسیون کار امریکا-کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی، فعالیت‌های خود را در این کشور آغاز کرده و زمینه‌ی تهاجم نظامی امریکا به آن را در سال ۱۹۶۵ مهیا می‌کنند. چامسکی به نقل از خووان بووش، در جون ۱۹۷۵، می‌نویسد: «کشور دومینیکن، کشوری طرف‌دار امریکا نیست، بلکه امریکا مالکیت آن را در اختیار دارد.» چامسکی می‌گوید: «بعد از اشغال نظامی امریکا، جوخه‌های اعدام در این کشور - همانند برزیل و گواتمالا شروع به کار کردند و تعداد بی‌شماری از مردم فعالان سیاسی را قلع و قمع نمودند.» چامسکی در رابطه با نقش فدراسیون کار امریکا-کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی می‌نویسد: «سیاست‌های

فدراسیون کار امریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی در طول تاریخ حیات خود، سیاستی ارتجاعی را در اقصی نقاط جهان دنبال کرده است. دلایل و مدارک بسیاری دال بر دخالت مستقیم این تشکل در سرنگونی حکومت‌های دموکراتیک و مترقی و پشتیبانی از دولت‌ها و اتحادیه‌های ارتجاعی در جهان وجود دارد.

کور کورانه‌ی ضدکمونیستی رهبران این تشکل، باعث گردید که آن‌ها به‌طور فعال و دوش‌به‌دوش سیا در آماده ساختن شرایط برای حمله‌ی نظامی امریکا شرکت کنند. آن‌ها بعد از اشغال، اتحادیه‌ی کارگری طرف‌دار خووان بووش را به‌طور کلی از بین بردند و در عوض از حکومت‌های توتالیتر با سیاست‌های به‌غایت ضدکارگری حمایت کردند.

شیلی یکی از دیگر کشورهای امریکای لاتین است، که «انستیتوی امریکایی برای پیش‌برد کار آزاد»، نقش اساسی و مهمی در کودتا در آن داشت. از فعالیت‌های این تشکل در شیلی از جمله می‌توان تعلیم و کمک به ایجاد زمینه‌ی مناسب برای کودتای ژنرال پینوشه علیه سالوادور آلنده را نمونه آورد. فعالیت‌های این تشکل در شیلی توسط سیا اداره می‌شد و از نظر مالی، «آژانس

ایالات متحده برای پیش‌رفت بین‌المللی» که خود رابطه‌ی نزدیکی با سیا دارد، تامین عملیات را در شیلی برعهده داشت. «انستیتوی امریکایی برای پیش‌برد کار آزاد»، از جمله از رهبران کارگران در اتحادیه‌ها برای تعلیمات ضدکمونیستی و هم‌کاری با کارفرماها دعوت کرده و در مدرسه‌ای که متعلق به «فدراسیون کار امریکا» است، برای آن‌ها کلاس‌های آموزشی برگزار می‌کرد. این افراد برای مدت چند ماه در این مدرسه تعلیم داده می‌شدند و کمک‌های مالی را نیز دریافت می‌کردند، که تا نه ماه پس از برگشتن آن‌ها به شیلی ادامه می‌یافت. از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۲، حدود ۷۹ تا ۱۰۰ نفر توسط این نهاد در این مدرسه تعلیم داده شد و حدود ۸۸۲۷ نفر دیگر نیز در خود شیلی در کلاس‌های کوتاه‌مدت، سمینار و غیره، دوره دیدند. «انستیتوی امریکایی برای پیش‌برد کار آزاد»، رابطه‌ی بسیار نزدیکی با «فدراسیون ملوانان شیلی» داشت. افسران نیروی دریایی شیلی، اولین نیروهای بودند که در کودتا شرکت کرده و شهر والپارائسو، اولین شهری بود که به دست کودتاچیان افتاد. «فدراسیون حرفه‌ای شیلی»، که در سال ۱۹۷۱ توسط «انستیتوی امریکایی برای پیش‌برد کار آزاد» تشکیل شد، سازمان ده تظاهرات راست‌گرایان علیه آلنده قبل از کودتا و نیز تظاهرات زنان کاسه‌به‌دست بود. رابطه‌ی فدراسیون کار امریکا-کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی با این تشکل‌ها پس از به قدرت رسیدن پینوشه و تا زمانی که در قدرت بود، همچنان ادامه داشت. یکی از اقدامات پینوشه بعد از کشتار مردم، غیر قانونی کردن بزرگ‌ترین اتحادیه‌ی کارگری شیلی، یعنی «مرکز کارگری» با بیش از دو میلیون عضو و بیش از ۱۲۷۹ اتحادیه در شهر سانتیاگو، بود. در سال ۱۹۷۴، پینوشه تشکل کارگری‌یی به نام «فدراسیون ملی کارگران شیلی» را از جمع ۲۶ تشکل کارگری - که توسط «انستیتوی امریکایی برای پیش‌برد کار آزاد» در شیلی تاسیس شده بودند - بنیان می‌گذارد.

لازم است در این‌جا نظری هر چند کوتاه و گذرا به «پروژه‌ی اعطای ملی برای دموکراسی» بیندازیم؛ چرا که بدون شناخت و نقش مخرب این سازمان به ظاهر «ان جی او» در جهان، مشکل است دست‌های پشت پرده را در آشوب‌های سازمان داده شده در کشورهای جهان سوم به‌طور عام و به‌طور خاص امریکای لاتین شناخت. «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» در سال ۱۹۸۳، در دوران حکومت

ریگان، برای پیش برد سیاست‌های دولت آمریکا و ایجاد آشوب در کشورهایی که در کمپ آمریکا نبودند، تاسیس شد. یکی از چهره‌های مشهور و سازمان‌دهی کودتای خونین علیه آئنده، یعنی هنری کیسینجر، اولین رهبر این سازمان بود. بعد از او، مادلین اولبرایت، وزیر امور خارجه در دوران کلینتون، فرانک کارلوچی، وزیر دفاع ریگان، زیگنیوبرنسنسکی، رئیس سازمان حفاظت ملی در دوران کارتر، ژنرال رمزی کلارک، فرمانده نیروهای ناتو در دوران کلینتون، و پوول وولفویچ، رئیس فعلی «بانک جهانی» و معاون رامسفلد وزیر دفاع بوش، در دوره‌های مختلف رهبری این سازمان را به عهده داشته‌اند.

این سازمان، به‌رغم آن‌که وانمود می‌کند نمونه‌ای از سازمان‌های «ان جی او» است، اما از بدو تاسیس خود مستقیماً سیاست‌های سیا را در امریکای لاتین و کارائیب - به‌ویژه کشورهایی که برنامه‌ی سرنگونی آن‌ها توسط کاخ سفید تهیه شده است - دنبال می‌کند. این سازمان، به‌عنوان مثال، بزرگ‌ترین کمک‌های مالی را به مخالفان رئیس‌جمهور ونزوئلا، هوگو چاوز، کرده است. دکتر کیم اسکینس در مقاله‌ای در «مرکز تحقیقات گلوبال» می‌نویسد: «طبق گزارش سالانه‌ی «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، این سازمان در سال ۲۰۰۱ مبلغی حدود چهار میلیون دلار به نیروهای مخالف چاوز و سازمان‌های امریکایی که در این رابطه فعالیت می‌کنند، کمک کرده است.» سازمان مزبور، در واقع، بخشی از وظایف «سیا» را در کشورهای امریکای لاتین به اجرا در می‌آورد و از آن‌جا که خود را «ان جی او» می‌خواند، به دولت آمریکا این امکان را می‌دهد که به آسانی مدعی شود، که این سازمان ربطی به دولت ندارد و از سیاست‌های آن تبعیت نمی‌کند. الن وینستن، یکی از افرادی که نقش عمده‌ای در تاسیس این سازمان داشته است، در مقاله‌ای در «واشنگتن پست» در بیست و یکم سپتامبر ۱۹۹۱، نوشت: «بیش‌تر کارهایی که ما امروز در «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» انجام می‌دهیم، در ۲۵ سال پیش توسط سازمان سیا انجام می‌شد.» دکتر مایکل چاووسودووسکی نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «تخریب هائیتی» در «مرکز تحقیقات گلوبال» می‌نویسد: «این سازمان از جمله بودجه‌ی چهار انستیتو به نام‌های: - انستیتو بین‌المللی جمهوری خواهان؛ - انستیتوی دموکراتیک ملی برای امور بین‌المللی؛ - کانون بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری خصوصی؛ - کانون امریکایی برای

هم‌بستگی کارگری (که معمولاً به اسم کانون هم‌بستگی شناخته می‌شود)؛ را تامین می‌کند.» او ادامه می‌دهد: «وظایف عمده‌ی این سازمان‌ها، آن‌طور که خود بیان می‌کنند، کمک رساندن مالی و تکنیکی به همه آن‌هایی است که آرزوی دموکراسی در سراسر جهان دارند.»

همان‌طور که گفته شد، «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» از چهار تشکل مختلف تشکیل شده است. «انستیتو بین‌المللی جمهوری خواهان»، سیاست‌های حزب جمهوری خواه را نمایندگی می‌کند؛ «انستیتوی دموکراتیک ملی برای امور بین‌المللی»، متعلق به حزب دموکرات است؛ «کانون بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری خصوصی»، به اتاق بازرگانی آمریکا تعلق دارد و سیاست سرمایه‌های بزرگ را برای چپاول کشورهای جهان سوم دنبال می‌کند؛ و «کانون امریکایی برای هم‌بستگی کارگری»، سیاست‌های «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی

«فدراسیون کار آمریکا»،
فعالیت‌های خود را پس از جنگ
جهانی اول در قاره‌های دیگر - از
جمله اروپا، آفریقا و آسیا - گسترش
داد. و دوش‌به‌دوش سازمان سیا،
مجری سیاست‌های ضد کمونیستی
دولت آمریکا شد.

سازمان‌های صنعتی» را تعقیب می‌کند. ویلیام رابینسون در مورد «پروژه‌ی اعطای ملی برای دموکراسی» می‌نویسد: «در واقع این پروژه نتیجه‌ی تغییر سیاست خارجی امریکانسیب به کشورهای جهان سوم است که سیاستی هم‌سو با منافع مستقیم آمریکا ندارند. آمریکا استراتژی قبلی خود را مبنی بر مهار حرکت‌ها و جنبش‌های اجتماعی از طریق قبضه کردن دولت و اهرم‌های قدرت توسط کودتای نظامی به پروسه‌ی «ترویج دموکراسی» از طریق رخنه کردن عوامل خود و روشن‌فکران محلی در جنبش‌های اجتماعی و به‌دست گرفتن رهبری آن‌ها تغییر داده است... اعطای ملی برای دموکراسی از آن دموکراسی‌بی‌طرفداری می‌کند، که با منافع آمریکا هم‌خوانی داشته باشد. به زبان دیگر، دموکراسی برای اعطای ملی، زمانی برای دموکراسی ارزش قایل است که منافع ملی آمریکا را تامین نموده و روشن‌فکران

محلی قادر به مهار جنبش‌های اجتماعی باشند.» او ادامه می‌دهد: «آمریکا دو نوع برنامه‌ی «ترویج دموکراسی» را در سطح جهان دنبال می‌کند: دسته‌ی اول شامل کشورهای است که توسط رهبران طرفدار بازار و جهانی‌شدن سرمایه اداره می‌شود. برنامه‌ی دخالت سیاسی در این کشورها به منظور پشتیبانی و کمک به نیروهای نئولیبرال محلی برای به‌دست گرفتن هر چه بیش‌تر اهرم‌های قدرت و اعمال هژمونی بر تمام بخش‌های جامعه‌ی مدنی صورت می‌گیرد. هدف اصلی این پشتیبانی، مساعد ساختن زمینه برای اجرای رفرم‌های اقتصادی به نفع بازار، اصلاحات ساختاری در اقتصاد و خصوصی کردن هر چه بیش‌تر سرمایه‌های ملی و در یک کلام، ادغام کامل کشور در بازار جهانی سرمایه است. روی دیگر این سیاست، همانا کوشش برای انزوا، به‌حاشیه‌راندن و بدنام کردن نیروهای مردمی، ملی، انقلابی و مترقی جامعه است که به نحوی سد راه توسعه‌ی سیاست‌های نئولیبرالی حکومت طرف دار منافع آمریکا هستند. بخش یا نوع دیگر سیاست آمریکا، استفاده از «ترویج دموکراسی»، برای سرنگون ساختن حکومت‌هایی است که آمریکا - به هر دلیلی - فکر می‌کند آن‌ها رژیم‌های مطلوبی نیستند. و هم‌چنین برای «گذار به سوی دموکراسی» در مواقعی که دولت آمریکا برای تغییر رژیمی - به دلیل هم‌خوان کردن آن با اقتصاد نئولیبرالی و بازار سرمایه‌ی جهانی - عمل می‌کند.»

کشورهایی که آمریکا آرزوی دخالت مستقیم و تغییر رژیم در آن‌ها را در سال‌های اخیر داشته است، هائیتی، ونزوئلا و کوبا بوده‌اند. دولت آمریکا موفق شد که حکومت ژان برترد ارستید را در هائیتی با کودتا و اشغال نظامی سرنگون کند؛ در کودتای یازدهم آوریل ۲۰۰۲، علیه حکومت دموکراتیک هوگو چاوز مستقیماً دست داشت و کمک‌های زیادی از طریق «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» به کودتاچیان کرد، اما این کودتا به همت مردم فقیر و نیروهای نظامی طرفدار چاوز در فاصله‌ی چهل و هشت ساعت شکست خورد و چاوز مجدداً قدرت را به‌دست گرفت.



بررسی اقتصاد چای ایران



فرشین کاظمی نیا

وقتی می‌گوییم اقتصاد چای، منظورمان مجموعه‌ی مناسباتی است که روابط اجتماعی و اقتصادی «کشاورزی، صنعت و بازرگانی چای» در کشورمان را تشکیل می‌دهد. روابط تجاری این مناسبات، قدمتی بیش از روابط کشاورزی و صنعتی آن دارد. چای از دوران صفویه به تدریج وارد چرخه‌ی مصرف مردم کشورمان شد. و کم‌کم جای‌گزین قهوه (که آن‌هم در دوران بعد از اسلام جای‌گزین شراب، به‌عنوان نوشیدنی عمومی شده بود) گردید.

اطلاق عمومی «قهوه خانه» به محل‌های عمومی که در آن چای می‌نوشند، یادگار همان دوران است. در اواخر دوران قاجاریه یعنی سال ۱۲۷۰ شمسی، نهال‌ها و بذرهای چای توسط فرد میهن‌دوست و روشن‌فکری به نام محمد میرزا کاشف السلطنه از هندوستان - به‌طور رسمی و به تعداد زیاد - وارد و توسط او به صورت موفقیت‌آمیزی در لاهیجان غرس شد. از آن تاریخ به بعد است که با توجه به پتانسیل قوی کشاورزی چای در این منطقه (با توجه به اقلیم و فرهنگ مردم)، با تلاش کم‌نظیر کاشف‌السلطنه، کشت چای در حاشیه‌ی باریک جنوب دریای خزر (از فومن تا کلارآباد) پا می‌گیرد و به‌عنوان کشاورزی موفق جلوه‌گر می‌شود. و «صنعت چای» که یعنی کار تبدیل برگ‌های سبز به چای خشک سیاه، با احداث کارخانه‌هایی به‌وجود آمد.

در این یک‌صد سال و اندی که از عمر کشت و صنعت چای کشورمان می‌گذرد، به جرات می‌توان گفت. که هیچ‌گاه این روابط اصلی و پایه‌ای از «اقتصاد ملی چای» فارغ از تهدید و مخاطره نبوده است. در نامه‌های تاریخی کاشف‌السلطنه به زمام‌داران وقت، او موانع و مشکلات اصلی این کشت و صنعت را برمی‌شمرد و آشکارا، تجار و واردکنندگان را به عنوان اخلال‌گران اصلی و مانع عدم تحقق خودکفایی و استقلال معرفی می‌کند.

متأسفانه امروز نیز به دلیل تکرار (یا بازتولید) ساخت‌های اجتماعی، دقیقاً همان مشکلات و موانعی گلوی آن‌را می‌فشارد که در یک قرن پیش مانع از آن شد که اقتصاد ملی چای رونق گیرد. می‌گوییم «اقتصاد ملی» زیرا تمامی مناسبات چای، اعم از ابزار تولید و تبدیل، زمین‌داری و مالکیت باغ‌های چای حتا دانش فنی جدید صنعت چای که معطوف به «فرآوری» آن است و کشاورزی آن، کارکردهایی با

خصلت‌های کاملاً داخلی دارند. از این جهت، این اقتصاد، یک‌سره با اقتصاد چای مثلا هند یا سیلان متفاوت است و با توجه به تفاوت‌های ساختاری‌ای که دارد، می‌باید به تحلیل‌های مربوط به آن توجه کرد. در حال حاضر، ۲۰۰ کارخانه‌ی صنعتی یا چند هزار کارگر (که اغلب فصلی و موسمی‌اند) و حدود ۷۰۰۰۰ خانوار چای‌کار که در باغ‌های شمال کشور به چای‌کاری مشغول‌اند. و نیز شمار زیادی توزیع‌کننده‌ی چای داخلی (واحد‌های خرد بازار)، معیشتی پیوسته با اقتصاد چای داخلی دارند. اقتصادی که در سال‌های اخیر مرتب از آن کاسته شده تا جایی که بسیاری از کارشناسان، بحران‌های پی‌درپی و بی‌تدبیری‌های مسئولان را عامل رکود و ورشکستگی آن می‌دانند که مشکلات آن گریبان‌گیر این محصول و مردم زحمت‌کشی شده است که در میان اقتصاد تک‌محصولی آن در فقر نسبی و مطلق دست و پا می‌زنند. در ایران به‌طور متوسط، در سه سال اخیر ۴۰ الی ۵۰ هزار تن چای تولید شده است.

وضعیت کلی صنعت چای در سطح جهان

چای در کشورهای جنوب مانند کنیا، سیلان، هند، الجزایر، آرژانتین، گرجستان، ترکیه، ویتنام، ایران، تانزانیا، تونس، چین، اندونزی و... تولید می‌شود. تولید، یعنی روند تبدیل برگ سبز به چای خشک. مصرف سالانه‌ی چای در سطح جهانی حدود ۳/۳ میلیون تن در سال است. اما سهم اصلی ارزش افزوده‌ی آن به فرآوری تعلق می‌گیرد؛ یعنی تبدیل چای خشک تولید شده به انواع چای معطر و طعم‌دار و نیز تولید انواع محصولات جانبی چای مانند چای کیسه‌ای، چای سرد (Ice Tea) و نظایر آن و هم‌چنین استخراج مواد عالی با ارزش مانند کافئین از آن. اما این سهم فرآوری بیش‌تر در انحصار چند شرکت اروپایی مانند چای احمد، لیپتون، Twinning است. می‌توان گفت که سهم کشورهای تولیدکننده از گردش مالی چای در دنیا کم‌تر از ۲۵ دلار برای هر کیلوگرم است و در مقابل سهم کشورهای توزیع‌کننده بیش از ۲۰ دلار در هر کیلوگرم می‌رسد.

شرکت‌های انحصاری به دلیل دارا بودن تکنولوژی برتر و توان بسته‌بندی، جلوه و مطلوبیت ویژه‌ای به چای می‌دهند. مردم کشور ما با مصرف سالانه حدود ۱۰۰۰۰۰۰ تن چای نزدیک به ۵۰۰ میلیارد تومان (به ارزش فعلی) چای می‌نوشند که سهم کشت صنعت داخلی از این

رقم بزرگ تقریباً هیچ است، زیرا تمام سود و ارزش مبادلاتی آن سهم واردکنندگان و تجار چای خارجی می‌شود. سال‌هاست که در کشور ما تبلیغ کرده‌اند که چای داخلی کیفیت ندارد. اما واقعیت آن است که این تبلیغات به‌طور اعم از سوی واردکنندگانی است که سودهای کلانی از واردات چای می‌برند. به نظر اغلب کارشناسان و متخصصان، چای ایران یکی از بهترین چای‌های دنیا است. زیرا به لحاظ شیب غلظت مواد معدنی کم‌نظیر است و نیز بوته‌ها و برگ‌های سبز چای داخلی کیفیت ویژه‌ای دارند. اما واردکنندگان چای برای دفاع از سودهای خود، چای خارجی را تبلیغ می‌کنند. واردات چای به ایران تقریباً به‌طور کامل به صورت قاچاق و بدون عوارض گمرکی صورت می‌گیرد. آمار سالانه‌ی بازرگانی جمهوری اسلامی ایران (سال ۱۳۸۲) واردات چای را تنها ۷۰۰ کیلوگرم و به ارزش ۱۶۳۹ دلار اعلام کرده است! (این آمار تنها از مبدا امارات متحده عربی ذکر شده است). اما می‌دانیم که به غیر از ۲۰ تا ۳۰ هزار تن چای که در داخل مصرف می‌شود، بقیه‌ی آن از طریق واردات قاچاق تهیه می‌شود که به صورت عمده و نه پیلهوری و با حمایت‌های خاص وارد می‌شود. یعنی سالانه بین ۷۰ تا ۸۰ هزار تن چای خارجی بی‌کیفیت مصرف می‌شود. سود این مبلغ را می‌توان چنین محاسبه کرد: قیمت چای وارداتی حدود ۱ دلار است. اما در داخل بین ۴ تا ۶ دلار به‌طور متوسط به فروش می‌رسد. تجار و واردکنندگان چای آن را به صورت غیرمعمول در کارگاه‌های واقع در جبل علی (دبی) یا سلیمانیه‌ی عراق آغشته به اسانس می‌کنند و در بسته‌بندی‌های شناخته شده، توسط شبکه‌های توزیع وسیع، در داخل ایران توزیع می‌کنند. نکته‌ی جالب این‌جا است که هیچ‌گونه نظارت و کنترل بهداشتی هم بر آن صورت نمی‌گیرد و چون اغلب فاقد گواهی‌نامه‌های بهداشتی و کیفی هستند، اصطلاحاً آن‌ها را محصولات برگشت خورده از اروپا می‌نامند. قابل توجه است که مثلاً «چای احمدی» که در ایران فروخته می‌شود، با آن‌چه در اروپا با همین مارک وجود دارد، کاملاً متفاوت است. زیرا محصولات غذایی اروپا به‌دستی کنترل می‌شوند.

وضعیت داخلی چای

از سوی دیگر نابسامانی‌های گسترده در روابط کشاورزی طی سال‌های اخیر بر مشکلات چای ایران افزوده است. عدم تثبیت جای‌گاه اقتصادی چای در مقابل انواع جای‌گزین خارجی، علت اصلی مشکلات چای ایران است. بی‌تردید این بی‌ثباتی عامدانه و جهت‌دار به‌وجود آمده است تا تحولات اصلی به سود رونق واردات و بازرگانی خارجی باشد. در دو سال اخیر سازمان تعاونی روستایی، خرید تضمینی برگ سبز را از کشاورزان برعهده گرفت که این مساله خود باعث مشکلات جدیدی برای این صنعت شد. این سازمان آن‌چنان بی‌برنامه و بدون بررسی، خرید و فروش می‌کند که موجب اعتراض کشاورزان و تولیدکنندگان شده است. جالب این‌جا است که این سازمان دولتی چای خشک را زیر قیمت تمام شده می‌فروشد و هیچ‌گونه برنامه‌ای برای حفظ جای‌گاه اقتصاد چای ندارد. به دلیل همین بی‌تدبیری‌ها، هم‌اکنون بیش از ۱۷۰ هزار تن چای در انبارهای مختلف (بخش خصوصی و دولتی) وجود دارد که در حال پوسیده شدن هستند. از سوی دیگر چای خارجی بدون کیفیت با تبلیغات زیاد و اسامی ایرانی به مصرف‌کننده تحمیل می‌شود. مصرف‌کنندگان نیز از آن‌جا که دسترسی به چای ایرانی مناسب ندارند، جای بی‌کیفیت خارجی را ترجیح می‌دهند. اما به راحتی این امکان وجود دارد که چای داخلی با اندک فراوری مطابق با ذائقه‌ی مردم خودمان به

چای مطلوبی تبدیل شود که نه تنها جای‌گزین چای وارداتی شده، بلکه بتواند بازارهای دیگری را نیز به‌دست آورد.

بر حسب آمارهای قدیمی ۳۴ هزار هکتار از ارضی شمال کشور (بیش‌تر در گیلان و بعضی در مازندران) به کشت چای اختصاص دارد. کشت چای اغلب در ارتفاعات لاهیجان، رودسر انجام می‌شود. البته این کشت‌وکار تک‌محصولی است. یعنی غیر از چای محصول دیگری در آن زمین‌ها نمی‌توان به‌عمل آورد. بیش‌تر مزارع چای به‌صورت دیم هستند. (به ویژه در ارتفاعات) در سال‌های اخیر، از سطح باغ‌های چای به‌شدت کاسته شده است، زیرا از لحاظ اقتصادی سودمند نیست. بسیاری از چای‌کاران تغییر کاربری داده و باغ‌های خود را تبدیل به محل کسب و کار یا منزل مسکونی کرده‌اند. از طرف دیگر تقسیم زمین‌های بزرگ به باغ‌های کوچک باعث شده است که سطوح اغلب مزارع به زیر یک هکتار کاهش پیدا کند. اما طبق مطالعات و تحقیقات انجام شده حتی می‌توان حاشیه‌ی متروک جنگل‌ها را به چای‌کاری اختصاص داد و با افزایش سطح زیر کشت ضمن حل مساله‌ی آب، به افزایش تولید قابل توجهی دست یافت. کارکردهای ترویجی و به‌زراعی در سال‌های اخیر صورت نگرفته است. طی ۱۰ سال اخیر سازمان چای کشور که مسئول واردات و خرید و فروش چای بود، برای ایجاد رانتهایی مربوط به واردات، بسیاری از وظایف خود را انجام نداده و واردات چای بیش از نیاز داخلی انجام شده است. در نتیجه بسیاری از تولیدات داخلی روانه‌ی انبارها شد و پس از مدتی چای‌های انبار شده‌ی داخلی وارد بازار شده که دیگر کیفیت نداشتند. این مساله باعث تخریب اقتصاد چای داخلی شد. تولیدکنندگان در این تخریب نقش نداشتند. به این ترتیب ذائقه‌ی مردم، چای خارجی را بر چای داخلی ترجیح داد و رفته‌رفته امکان رقابت میان چای داخلی و خارجی از بین رفت. سودهای بادآورده برای واردکنندگان و دلالان چنان قدرتی را ایجاد کرد که توانستند با استفاده از نفوذ خود، در ارگان‌های سیاست‌گذاری دخالت کرده و باعث نابودی چای داخله شوند. افت کشاورزی و نامرغوبی چای داخلی نتیجه‌ی چرخه‌ی معیوبی است که به‌وجود آورده شده است. در حال حاضر بهترین چای داخلی مطابق با ذائقه‌ی مصرف‌کنندگان نیست. در حالی که، همان‌طور که گفته شد با اندک هزینه‌ای می‌توان چای داخلی را مطابق با ذائقه‌ی مصرف‌کنندگان تغییر داده و جای‌گزین چای خارجی کرد. مهم‌ترین موانع این مساله نفوذ فراوان واردکنندگان و توان تاثیرگذاری آن‌ها بر مراکز تصمیم‌گیری است. سرمایه‌گذاری برای بهبودی چای داخلی نیاز به حمایت دولتی و تامین شرایط مورد نیاز دارد. هم‌اکنون فراوری محصول چای در قسمت‌هایی که مربوط به تکنولوژی پیش‌رفته می‌شود و همچنین بخش‌هایی از بسته‌بندی، در انحصار چند شرکت است که می‌توان با تلاش کارشناسان و حمایت‌های سرمایه‌یابی داخلی به آن دسترسی پیدا کرد. از ۲۰۰ کارخانه‌ی موجود برای خشک کردن چای می‌توان زمینه‌ای را برای ایجاد صنعت مدرن چای ایجاد کرد. تنها کمی دل‌گرمی و حمایت لازم است که متأسفانه در مسئولان این امر وجود ندارد.

به همین سبب است که در این عرصه، سازوکارهای تخریبی داخلی به کمک تجارت خارجی وارداتی، نابودی کشت و صنعت ملی چای ایران زمین راه، موجب شد.

زمین‌های بزرگ برای آن‌که بهتر به فروش برسند به قطعات کوچک تقسیم می‌شوند و با پس از فوت صاحب اصلی بین فرزندان تقسیم می‌شود و به این ترتیب باغ‌های بزرگ چای از میان می‌روند.

تتعر

بی‌هوا

به خیابان زدند

پرندگان

و پرنده خطرناک است

مرغ‌گونه‌ای بیماری ست

سیمرغ خطرناک‌تر

احتمال می‌رود

از شعر من گریخته باشند

- شعر در تعقیب -

پس به شما خواهیم بخشید

کلید این باغ وحش را

برای ترانه‌ها

من

زندان‌بان خوبی نبوده‌ام.

اینجا...

وقتی ...

شهابی آرزو می‌کنی

باید احتیاط کرد!

گاهی درست بر خانه‌ات

آوار می‌شود

فقط کمی آن‌طرف‌تر از

باند خالی هواپیمای ۱۳۰-C

امید منتظری

روزنامه را..

...خاموش کن!

- سیگاری روشن -

نزدیک‌ترین فاصله

تا قلب مادران قانا

- همین بود:

دود،

دود

دود!

محمد علی بزرگ‌نیا

درخت و رهگذاران

درختان اگر نبودند

رهگذاران خسته

در آرزوی سایه‌ها جان می‌دادند.

اما تو درخت نیستی

دانه‌ی پنهان در خاکی

با آرزویی که همه‌ی ابرها را در تو می‌بارند

سکوت کن!

بگذار شعرم را

با آن دو صنوبر کنار پنجره‌ات نجوا کنم

و تو شبانه سبز شوی

اگر درختان نبودند.

محمد علی شاکری یکتا

حدیث

گفت :

بیاندیش !

ساعتی اندیشه از -

هفتاد ذکر اعظم برتر است .

سرمایه -

به سود می‌اندیشد !

فیلسوف به فلسفه

و هنرمند به هنر

پسرم به جهان فوتبال می‌اندیشد .

ILO، سازمان بین‌المللی کار -

به آرامش کار؟

کارگران وطنم هم -

به مقاله‌های بنیادین این سازمان

به آزادی ایجاد تشکل‌های آزاد

به مقاله‌نامه‌های ۸۷ و ۹۸ .

* * *

من به آرام‌ترین واژه هستی

به صلح !

به دیرینه‌ترین خواسته‌ی انسان

به عدالت !

من به نایاب‌ترین عنصر این جا

به خنده !

من به سازنده‌ترین جوهر گیتی

به کار !

من در اندیشه‌ی این دیو تمیز

این ملبس به اخلاق و ادب ، دانایی

این پربوش -

که دل برده ز همسایه‌ی من

من در اندیشه‌ی این سرمایه‌ام

که به جای همه می‌اندیشد

من در اندیشه‌ی آن کارگرم

که گمان برد که اندیشه خطاست

من در اندیشه‌ی این دست‌هایم

که جدایند زهم -

بی صدا افتاده‌ند.

من در اندیشه‌ی تنهایی خویش

به سرانجام خود

به سرانجام تو

به سرانجام جهان .

جایزه نوبل

به مناسبت روز جهانی کودک

اصلاح دورقمری

روی سخنم با بزرگان و دست اندرکاران امور است. البته باید توجه اندیشمندان و بزرگانی را که در زمینه جوایز هنری، ادبی، فرهنگی و به خصوص عزیزانی را که در زمینه‌ی جایزه‌ی نوبل فعالیت دارند نیز به چند نکته جلب کنم.

مگر نه این است که به خالق آثار هنری وادبی و کسانی که در زمینه اختراعات، نوع‌آوری می‌کنند جایزه‌ای در خور، تعلق می‌گیرد، که گاهی این جایزه جهانی می‌شود و سرانجام جایزه‌ای که باعث افتخار هر ملت و دولتی است: یعنی نوبل می‌انجامد.

مگر نه این است که به قهرمانان پس از کسب پیروزی مدال تعلق می‌گیرد و عزیزان و زنه‌بردار با انواع واقسام جوایز بر سکوی جهانی می‌ایستند و ما با افتخار از برافراشته شدن پرچم کشورمان به خود می‌بالیم؛ پس ای بزرگان، بدون هیچ فوت وقتی خود را کاندیدای جایزه‌ی نوبل کنید و با افتخار به جهانیان بگویید که ما در کشورمان از پوست و گوشت و خون و چند تکه استخوان، کودکانی ساختیم که می‌توانند ماه‌ها غذای گرم و سال‌ها گوشت نخورند!

می‌توانند سال‌ها در خیابان‌ها بخوابند!

می‌توانند بدون آن که مدرسه‌ای رفته باشند، استاد ماهری شوند، البته در اعتیاد و فساد و هزاران شغل این چینی ما با وجود این کودکان نیاز به بازیافت مکانیزه زباله نداریم، آن‌ها بدون کم‌ترین هزینه‌ی زباله‌ها را جمع می‌کنند، بازیافت می‌کنند و آن را تبدیل به لقمه نانی برای خود و خانواده‌های‌شان می‌کنند.

این کودکان بهترین وسایل آزمایشگاهی هستند و انواع بیماری‌ها را تحمل می‌کنند و نکته‌ی جالب این که تولید این کودکان هیچ هزینه‌ای برای ما ندارند و جالب‌تر این که به نگهداری هم نیاز ندارند.

آن‌ها روزگرد و شب خیابان‌خواب هستند. آن‌ها فاتح قلعه‌ی فقر و گرسنگی‌اند، آن‌ها رکورددار استقامت در برابر نابرابری و تجاوزند. آن‌ها برنده‌ی مارتن خیابان‌گردی‌اند. پس با افتخار بدون هیچ خجالتی خود را برای دریافت نوبل کاندیدا کنید، چرا که ما هم مثل علم و علوم واقعی هستیم؛ حقیقت داریم و قابل اثباتیم. مطمئن باشید این جایزه به شما تعلق خواهد گرفت.

کدام قهرمان را سراغ دارید که بدون کوچک‌ترین امکاناتی بزرگ‌ترین وزنه‌ها را بردارد، من روزانه چندین کیلو نایلون و کاغذ را به دوش می‌کشم و کیلومترها راه می‌روم، عاقبت لقمه نانی و ماستی برای خواهران و برادرانم می‌برم. جایزه وزنه‌برداری مال من است، زیرا هنوز قدم ۸۰ سانت نمی‌شود و وزنم ۲۰ کیلو هم نیست. ده‌ها بیمارستان بزرگ شهر مرا می‌شناسند. اشتباه نکنید من دکتر آن بیمارستان‌ها

نیستیم. شهرت من به خاطر تمیز کردن سطوح‌های زباله آن‌هاست؛ من حتا نمی‌گذارم یک عدد برنج هم در آن‌ها جا بماند. تحمل کدام قهرمان در برابر فشار به اندازه‌ی من است، کدام یک از شما شاهد خودفروشی خواهرتان هستید، آن‌هم به خاطر سیر کردن شکم برادران و پدر از کارافتاده‌ی خود! بزرگ‌ترین جایزه هنری را باید به ما بدهند که این‌گونه هنرمندانه در شهر هزار چهره، زندگی می‌کنیم و در سکوت می‌میریم.

از آن‌جا که بیش‌ترین ستم، فقر و بدبختی، دربه‌دوری و آواره‌گی، انواع بیماری‌ها سوءاستفاده‌های جنسی در کیسه‌ی ماست، دیگر جایی برای جایزه‌ی نوبل نداریم اگر می‌توانید به جای آن به ما کیسه‌ی بزرگ‌تری بدهید و نگذارید تعدادمان بیش‌تر شود. ما حاضریم بار دیگران را نیز به دوش بکشیم ولی آینده‌گان مثل ما نشوند. حال دیدید نوبل ایثار مال ماست!؟

معرفی کتاب

از وانان تا وین

مجتبی میثمی

کتاب از وانان تا وین خاطرات عزت الله باقری از فعالان سندیکایی اصفهان روایت دیگری است از حوادث سال‌های ۲۰ تا پس از کودتای ۲۸ مرداد به ویژه در مناطق مرکزی و جنوب کشور. این کتاب به صورت پرسش‌وپاسخ تنظیم شده و گوینده صمیمانه و به‌دور از تکلف، دیده‌ها و شنیده‌های خود را از کودکی تا سال‌های چهل بازگو می‌کند. بخش نخست کتاب به معرفی وانان می‌پردازد که در ۲۰ کیلومتری غرب شهر کرد واقع شده و زادگاه گوینده است، در این بخش، گوینده به معرفی مناسبات اقتصادی و اجتماعی و شرایط زندگی مردم در این ناحیه می‌پردازد، که خود روایتی است از زندگی روستاییان و چادر نشینان در هفت دهه‌ی گذشته و در شرایط غیرانسانی مناسبات ارباب‌رعیتی و خان‌سالاری، مشاهدات و شنیده‌ها چنان بازگو می‌شود که می‌توان این بخش از کتاب را کنکاشی در زمینه‌ی مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی روستایی دانست.

گوینده بر بستر چنین شرایطی، به بازگویی وضع خود و خانواده‌اش در دوران کودکی و نوجوانی می‌پردازد و در همین جا است که خاطرات او آغاز می‌شود. هنوز نوجوانی بیش نیست که در اثر خشک‌سالی و بی‌آبی و فقر دامن گیر روستاها، برای یافتن کار ناگزیر از مهاجرت به شهر می‌شود و به اصفهان می‌رود.

در اصفهان به خیل کارگران می‌پیوندد و پس از شهریور بیست و با اوج گیری جنبش کارگری، جذب آن می‌شود. در این مرحله، او توأمان با ذکر شرایط اجتماعی و سیاسی آن دوران، به بازگویی خاطرات خود، در زمینه‌ی پیوستنش به جنبش کارگری استان اصفهان می‌پردازد. وی از سوی کنفرانس کارگری استان

گزیده ای از کارنامه‌ی پربار و تحسین برانگیز محمد جعفر پوننده

- ۱- تا دم آخر (مجموعه مصاحبه‌ها و مقالات) به‌کوشش سیما صاحبی - تهران - نی
- ۲- پیر دختر- انوره دوبالزاک - تهران - سحر - ۱۳۶۸
- ۳- گویسک رباخوار- انوره دوبالزاک - تهران - سحر - ۱۳۶۸
- ۴- راه زندگی - ماکارنکو- تهران - نگاه - ۱۳۷۰
- ۵- آموزش و تربیت کودکان - ماکارنکو - تهران - پیشرو - ۱۳۷۰
- ۶- جامعه‌شناسی ادبیات - لوسین گلدمن - تهران - هوش و ابتکار - ۱۳۷۱
- ۷- سودای مکالمه، خنده آزادی - میخائیل باختین - تهران - آریست - ۱۳۷۳
- ۸- جامعه‌شناسی رمان - جرج لوکاج - تهران - تجربه - ۱۳۷۴
- ۹- جامعه، فرهنگ، ادبیات - لوسین گلدمن - تهران - نگاه - ۱۳۷۶
- ۱۰- سبیده‌مان فلسفه، تاریخ بورژوازی - ماکس هورکهایمر - تهران - نی - ۱۳۷۶
- ۱۱- پیکار با تبعیض جنسی - اندره میشل - تهران - نگاه - ۱۳۷۶
- ۱۲- اگر فرزند دختردارید - النا جایینی بلوتی - تهران - نی - ۱۳۷۷
- ۱۳- مکتب بوداپست - لوکاج و دیگران - تهران - فکر روز - ۱۳۷۷
- ۱۴- درآمدی بر هگل - ژالت دونت - تهران - فکرروز - ۱۳۷۷
- ۱۵- سیاست ملی کتاب - آواروکارشن - تهران - کارنامه - ۱۳۷۷
- ۱۶- درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات - لوکاج، گرامشی، آدرنو و دیگران - تهران - نقش جهان - ۱۳۷۷
- ۱۷- پرسش و پاسخ درباره‌ی حقوق بشر- لیاوین - تهران - قطره - ۱۳۷۷
- ۱۸- اعلامیه حقوق بشر و تاریخچه آن - گلن جانسون - تهران - نی - ۱۳۷۷
- ۱۹- تاریخ و آگاهی طبقاتی - جرج لوکاج - تهران - تجربه - ۱۳۷۷
- ۲۰- هگل و اندیشه فلسفی در روسیه - گی پلانتی بونژور - تهران - نی - ۱۳۷۸
- ۲۱- مقوله‌های فلسفی معاصر شوروی - گی پلانتی بونژور - تهران - چشمه - ۱۳۷۹
- ۲۲- تاریخ مبارزات فلسفی در شوروی - رنه زایاتا - تهران - چشمه - ۱۳۷۹
- ۲۳- آرزوهای برابردارفته - انوره دو بالزاک - تهران - چشمه - ۱۳۸۱

گزیده ای از کارنامه‌ی پربار و تحسین برانگیز محمد مختاری

الف: دفتر اشعار

- ۱- در وهم سندیاد - تهران - تندب - ۱۳۵۵
- ۲- قصیده‌های هاویه - تهران - آرمان - ۱۳۵۶
- ۳- بر شانه فلات - تهران - توس - شباهنگ - ۱۳۵۸
- ۴- شعر ۵۷ - تهران - شباهنگ - ۱۳۵۸
- ۵- منظومه ایرانی - تهران - قطره - ۱۳۶۸
- ۶- آرایش درونی - تهران - توس - ۱۳۷۷
- ۷- سجای خاکستری - تهران - توس - ۱۳۷۷
- ۸- وزن دنیا - تهران - توس - ۱۳۷۷

ب: تالیف و پژوهش

- ۱- حماسه در رموزاز ملی - تهران - قطره - ۱۳۶۸
- ۲- اسطوره زال - زال - تهران - آگاه - ۱۳۶۹
- ۳- انسان در شعر معاصر - تهران - توس - ۱۳۷۲
- ۴- هفتاد سال عاشقانه (آنتولوژی شعر معاصر از ۱۳۰۰ تا ۱۳۷۰) مجوز چاپ نگرفت.
- ۵- برگ کف و شنید (مجموعه سخن‌رانی‌ها) - کانادا - افر - ۱۳۷۴
- ۶- نیما و شعر امروز - تهران - معین - ۱۳۷۶
- ۷- تمرین مدارا - تهران - ؟
- ۸- چشم مرکب (تحلیلی از نوآندیشی و نوذهنی معاصر)
- ۹- ده روایت (نقد و بررسی ده رمان)
- ۱۰- شاعران معاصر ایران (درباره آنتی - کسرای - رویایی)

ج: ترجمه

- ۱- زاده‌ی اضطراب جهان (۱۵۰ شعر از ۱۲ شاعر اروپایی) تهران - سمر - ۱۳۷۱
- ۲- تسوتایو - تهران - نسل قلم - ۱۳۷۵
- ۳- آخمتوا - تهران - نسل قلم - ۱۳۷۵
- ۴- مایاکوفسکی - تهران - نسل قلم - ۱۳۷۶
- ۵- ماندلستام - تهران - نسل قلم - ۱۳۷۶

اصفهان، که در کنفرانس کارگری کشور نیز تایید می‌شود، به نمایندگی از طرف کارگران به کنگره‌ی فدراسیون جهانی سندیکای کارگری (اتحادیه‌های کارگری) گسیل می‌شود. شرح سفر او به وین و شرکت در کنگره‌ی جهانی کارگران، از بخش‌های خواندنی کتاب است که در نوع خود تازگی دارد.

گفتار پایانی کتاب نیز به شرح شرایط پس از کودتای ۲۸ مرداد، آوارگی‌ها، دست‌گیری و شرایط دشوار شکنجه‌های ساواک اختصاص دارد. باقری در این بخش از کتاب، بر خلاف بسیاری از خاطرات این دوران سعی در خراب کردن دیگران برای قهرمان نشان دادن خود ندارد. او صمیمانه در حوادثی که بر او گذشته است، از معرفی خود در سال ۱۳۳۵ به ساواک به دلیل دشواری‌ها، دست‌گیری به رغم این معرفی در سال ۱۳۴۰ و شکنجه‌های بعدی آن سخن می‌گوید. او خود صمیمانه در پیش‌گفتار کتاب می‌نویسد: "... [به حسین جودت] گفتم: آن باقری که شما سراغ داشتید، دیگر مرده. این کسی که الان در حضور شماست، سایه‌ی اوست. آن باقری مرد که در آن روزها در مقابل نظام شاه تسلیم شد و تعهد سپرد که دیگر در فعالیت‌های سیاسی مشارکت نکند، من فقط سایه‌ی او هستم. اما در برابر روایت صادقانه و صمیمانه‌ی گوینده در شرح حوادث و خاطرات که بسیار خواندنی و نکته‌آموزاست، پرسش‌گر در جای جای کتاب از مسیر پرسش‌گر بی‌طرف خارج شده وسیعی در القای دیدگاه‌های خود به گوینده و کشاندن او به مسیر دل‌خواه خود دارد. این بزرگ‌ترین نقطه ضعف کتاب به شمار می‌رود و متأسفانه به‌رغم انصاف و صمیمیت گوینده، بر کل کتاب تاثیر منفی به جا می‌نهد؛ با این همه گوینده به بسیاری از این پرسش‌ها که از حدود خاطرات خارج است، بی‌اعتنا و به شیوه‌ی خود وفادار می‌ماند. قصد نقد و بررسی تمام این پرسش‌های جانب‌دارانه و مبتنی بر پیش‌داوری‌ها را ندارم، فقط به ذکر نمونه‌ای از آن بسنده می‌کنم: " یعنی می‌فرمایید که میان آن همه مدعیان طرف‌داری از طبقه‌ی کارگر و سایر زحمت‌کشان، حتا یک نفر هم پیدا نشد که راجع به شرایط زندگی مشخص و واقعی این معبود، یک کار تحقیقاتی بکند و یک تصویر از آن شرایط را به ثبت برساند" (ص ۱۹۶ کتاب)

کافی است به ادبیات به کار گرفته در این پرسش کمی توجه کنیم تا عمق این القائات را دریابیم. اگر پرسش‌گر به محتوای سخنان گوینده در تمام کتاب توجه کرده بود و به مطبوعات و نوشته‌ها و کتاب‌های منتشر شده در آن زمان و پس از آن دوران مراجعه می‌کرد، پاسخ آن را دریافت می‌کرد و می‌دید که آن نهضت روشن‌گرانه توانست باقری و باقری‌های پرشماری را از عمق روستاها یا از کف خیابان‌ها تا سطح کادرهای فعال کارگری، سیاسی و اجتماعی ارتقا دهد.

البته پرسش‌گر این حق را دارد که مجموعه‌ی انتقادهای خود را در نوشتاری مستقل ارایه دهد، اما القائاتی چنین با استفاده از پرسش و پاسخ، آن هم در شرایطی که امکان پاسخ به آن‌ها نیست، زینبندی یک محقق در جستجوی حقیقت نخواهد بود.

کتاب را نشر حنا در ۳۸۰ صفحه و با قیمت ۲۳۳۰ تومان منتشر کرده است.

دفاع از رویکرد ما

فرهنگ نقد همواره ارزش مند بوده در ارتقای عمل کرد هر مجموعه‌ای می‌تواند راه‌گشا باشد. اقدام مدیر مسئول در نقد مقاله‌ی رویکرد ما، اولین قدم در این زمینه بود، ما از همدیگر دست‌اندرکاران فرهنگ و صاحب‌نظران می‌خواهیم که با نقد مطالب و راه و روش مجله ما را یاری دهند. همان‌طور که در نقد رویکرد ما در انتهای مجله‌ی شماره‌ی ۲ توسط آقای حسین افشار آمده است این مطالب قبلاً به‌صورت کتبی و شفاهی مورد بحث قرار گرفته بود. به همین جهت لازم است مطالبی را ذکر کنیم

۱ - ناقد محترم می‌گویند: "در آغاز مقاله خواننده نمی‌تواند دریابد که "بین گذشته و حال گسست وجود دارد یا پیوسته‌گی". به نظر من با کمی دقت مشخص است که بین گذشته و حال و آینده دو وجه بررسی شده است، وجه گسست و وجه پیوسته، وجه گسست آن‌جا است که با تعریف منفی به هر یک نگاه می‌کنیم یعنی آن‌چه که نیست، اگر می‌گوییم در گذشته برده‌داری بوده و در حال نیست این گسست است زیرا حال را با وجه نفی تعریف کرده‌ایم. هم چنین اگر بگوییم در آینده استثمار نیست، این هم وجه گسست است. حال اگر بگوییم در آینده روابط انسانی به‌صورت کامل حاکم می‌شود این پیوسته است. زیرا با وجه اثباتی تعریف کرده‌ایم. یعنی امروزه روابط انسانی ضعیف است و در آینده کامل می‌شود. اگر ناقد محترم کمی در فلسفه‌ی اسپینوزا و تعریف حصر و نفی دقت می‌فرمودند مشکل حل بود. استدلال حصر و نفی اسپینوزا مورد قبول همه‌ی فلاسفه‌ی کلاسیک بعدی از قبیل هیوم، کانت و هگل بوده است. همین مطلب را می‌توان در مورد پیوسته و گسست پدر و فرزند گفت. زیرا این دو از یک جهت دو نسل متفاوتند که گسست دارند و از جهتی نیز نسل بشر هستند که پیوسته دارند این استدلال در مسأله‌ی مجموعه‌های ریاضی و اتحاد دو مجموعه نیز مورد استفاده قرار گرفته است. هنگامی که می‌گوییم مجموعه‌ی انسانی، بر پیوسته میان انسان‌ها تاکید داریم. در عین حال بر گسست میان انسان و انواع دیگر تاکید می‌کنیم. هم چنین مجموعه‌ی انسان‌های دانش‌مند که بر پیوسته آن‌ها با یکدیگر و گسست آن‌ها از غیر دانش‌مندان تاکید داریم.

۲ - می‌فرمایند نگارش کم اشکال نیست و در نوشته سوم شخص و دوم شخص بی‌دلیل جای خودشان را به یکدیگر می‌دهند، که اگر ناقد محترم موارد را ذکر می‌کردند بهتر می‌شد به آن پرداخت.

۳ - سومین ایراد آن است که "تکرار زیاد است"، قطعاً تکرار بی‌دلیل خسته‌کننده و ملال‌آور است، اما تکرار برای تاکید و گفتن از زاویه‌ای دیگر گاه ضروری است.

۴ - ناقد محترم می‌گویند: "معمولاً دو چیز یا مقوله یا پدیده‌ی هم‌جنس و هم‌سنخ را مقایسه می‌کنند نویسنده این بدیهی‌ترین منطق را نادیده گرفته است. نظام فعلی حاکم با دورانی مقایسه شده است مثلاً صد هزار سال پیش..." اولاً در مقاله‌ی رویکرد ما نظام فعلی یا صد هزار سال پیش مقایسه نشده بلکه حداکثر با صد هزار سال پیش مقایسه شده، یعنی آن دوران که هنوز جامعه طبقاتی نبود و تعجب آن است که ناقد محترم این دو را از یک جنس نمی‌دانند، یعنی از نظر ایشان جامعه‌ی غیر طبقاتی اولیه، جامعه‌ی انسانی نبوده است؟ یا مثلاً قبایلی که هنوز همانند گذشته به صورت کمونی زندگی می‌کنند، نهاد اجتماعی ندارند و

جامعه‌ی انسانی نیستند. چگونه می‌گویند که این قیاس مع‌الفارق شده است اگر دو جامعه‌ی انسانی را بتوانیم مقایسه کنیم، پس چه چیز را می‌توان مقایسه کرد؟

۵ - ناقد محترم به این جمله ایراد می‌گیرند، که چرا در مقاله گفته شده: "زیرا که هیچ‌کس از ابنای بشر هم بدون انگیزه‌ی سود و نفع فردی کاری برای تو صورت نخواهد داد" و این مسأله را دلیل بر سیاه و مطلق دیدن می‌دانند و می‌گویند بسیاری از افراد هستند که در قالب مورد اشاره نمی‌کنند. به نظر من در این‌جا خلط مبحث وجود دارد. آن‌جا که می‌گوییم بدون سود و نفع فردی، کاری انجام نمی‌شود، دقیقاً منظور نظام حاکم است و نه افراد منفردی که جدا از نظام حاکم هستند زیرا همه می‌دانیم که انسان‌های خیرخواه زیادی وجود دارند و مردمان فرهیخته‌ای هستند که جدا از نظام حاکم به دنبال سود نیستند. ولی آن‌ها خارج از سیستم حاکم هستند. اما اگر بخواهیم بگوییم که این افراد تربیت‌شدگان نظام سرمایه‌داری هستند، بنده قطعاً با آن مخالفم و تمام شواهد نشان می‌دهد که افرادی که برای سود کار نمی‌کنند، وضعیت خود را از نظام حاکم جدا کرده‌اند و همین افراد هنگامی که با نظم موجود در ارتباط قرار می‌گیرند نمی‌توانند منافع شخصی خود را نادیده بگیرند. پس چرا می‌خواهید با نشان دادن انسان‌های خوب نظام سرمایه‌داری را تبرئه کنید و این‌طور تبلیغ کنید که نظام سرمایه‌داری خیرخواه مردم هم هست.

۶ - اشکال دیگر ناقد محترم آن است که می‌گویند، "همواره در طول تاریخ انتقال علم و دانش از نسلی به نسل دیگر رایگان صورت نگرفته است." هر چند در این زمینه می‌توان مدارک تاریخی بسیاری آورد که نسل‌های قبل نه تنها برای کسب علم و دانش وجهی نمی‌پرداختند بلکه در بسیاری موارد هزینه‌ی تحصیل‌شان هم پرداخت می‌شده است (نمونه‌ی آن مدارس علمیه قدیم است) حداقل ناقد محترم را به مطالعه‌ی تاریخ تعلیم و تربیت در ایران توصیه می‌کنم. اما می‌خواهم خیلی دور نرویم و تنها به تاریخ پایه‌گذاری دارالفنون و دانشگاه تهران توجه کنیم که در هیچ کدام آن‌ها از محصلان وجهی دریافت نمی‌کردند. موقوفات مدارس قدیمه برای تأمین مخارج محصلان بود. و یا همان دانشگاه علامه که بازمانده‌ی قدیم است را با دانشگاه آزاد که در دوران جهانی‌سازی تأسیس شده مقایسه بفرمایید. فکر می‌کنم همین مقدار کافی باشد.

در دنبال مطلب ناقد محترم ایراد می‌گیرند که چرا گفته شده، "در گذشته مراتع و جنگل‌ها و سواحل رودخانه‌ها در دست افراد خاص نبوده است و می‌گویند "که در گذشته نیز این مکان‌ها" در انحصار شاهان و نجبا بوده است ... " به نظر می‌آید که در این‌جا مراتع، جنگل‌ها و سواحل رودخانه‌ها را با مزارع اشتباه گرفته‌اند. مزارع خصوصی در گذشته وجود داشته است و خرید و فروش زمین‌هایی که داری آب بوده‌اند امری معمول بوده است. اما خرید و فروش جنگل‌ها، مراتع و رودخانه‌ها در تاریخ سابقه نداشته است. اگر ممکن است حتی یک سند در این مورد بیاورند. این که شاهان و حکام می‌توانستند حتا ملک خصوصی افراد را مصادره کرده و یا مناطقی را به نفع خود برای مدتی در اختیار بگیرند قطعاً با مالکیت خصوصی فرق می‌کند. و اگر مقداری به تاریخ حصارکشی که در اروپای قرن شانزدهم آغاز شد نگاه کنیم متوجه می‌شویم که اساساً حصارکشی برای تصاحب مراتع عمومی و جنگل‌ها بوده است. در این زمینه تاریخ آن قدر گویا است که نیازی به توضیح بیش‌تر نمی‌بینم.

۷ - ناقد محترم می‌گویند چرا گفته‌اید "بازار سرمایه‌داری مانع از ایجاد صحیح سیستم کشاورزی است" و در جواب می‌نویسند: "تنها ۵ درصد از جمعیت ایالات متحده‌ی آمریکا به امر کشاورزی اشتغال دارند و این همه تولید تا به جهان سومی‌ها هم در چارچوب نظام سرمایه‌داری و بازاری چیزی برسد و از گرسنه‌گی نمیرند، از این درست‌تر؟" فکر می‌کنم نقد و جمله کاملاً گویا باشد. این که بازار سرمایه‌داری مانع از

ایجاد سیستم صحیح کشاورزی است به اندازه‌ی کافی بحث شده است و در همان مجله‌ی شماره‌ی ۲ در مقاله‌ی **برای آینده** تا حدودی به آن پرداخته شده. اما این مساله که اشتغال ۵ درصد از جمعیت ایالات متحده به امر کشاورزی برای آن است که جهان سومی‌ها از گرسنگی نمیرند حرف بسیار جالبی است. ما واقعا باید مدیون سیستم سرمایه‌داری باشیم که ما را از گرسنگی نجات می‌دهند. البته ایشان چند بار دیگر در حاشیه‌ی همین مقاله و نوشته‌های دیگر جنبه‌های مثبت سرمایه‌داری را به ما یادآوری کرده‌اند. اما چه کنیم که ما ناشکریم و ناسپاس و پیش‌رفتهای علمی را دست‌آورد نظام سرمایه‌داری نمی‌دانیم بلکه آن را دست‌آورد بشر می‌دانیم که اساسا با تلاش نیروی کار به وجود آمده است و سیستم سرمایه‌داری را ضد انسانی می‌دانیم هر چند در قرن نوزده سرمایه‌داری در برابر فئودالیزم مترقی بوده است اما در دوران انحصار، سرمایه‌داری مانع رشد نیروهای تولید است و فقط برای سود، کشاورزی پیش‌رفته را به انحصار خود درآورده است.

۸ - مورد دیگر نقد این است که در مقاله‌ی روی‌کرد ما گفته شده "بسیاری از مناطق مسکونی هم از تحصیل و وجود مدرسه محروم هستند" و در انتقاد گفته‌اند: "مگر در مناطق غیر مسکونی هم مدرسه می‌سازند". اما جمله‌ی اصلی مشخص است. این "هم" در این‌جا عطف به بی‌کاری فارغ‌التحصیلان است و منظور آن نیست که در مناطق غیر مسکونی هم می‌شود مدرسه ساخت و هیچ آدم عاقلی نمی‌تواند چنین چیزی را بگوید. فقط آن می‌ماند که ناقد محترم گویا از این که سرمایه‌داری متهم به سودپرستی شده است و بی‌کاری و آموزش و پرورش را وسیله‌ای برای سود طلبی کرده، خیلی ناراحت‌اند و به‌جای سخن گو و مدافع سرمایه‌داری به آدم‌های پرتوقع می‌گویند این همه مدرسه برایتان ساخته‌ایم در مناطق غیرمسکونی هم مدرسه می‌خواهید !!! به جمله‌ی اصلی نگاه کنید: "در حالی که بسیاری از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها از بی‌کاری رنج می‌برند، بسیاری از مناطق مسکونی هم از تحصیل و وجود مدرسه محروم هستند" (ص ۶ مجله‌ی شماره ۱ ستون

آخر) واقعا کجای این جمله معنایش این است که در مناطق غیر مسکونی هم مدرسه می‌سازند. قضاوت با خوانندگان است.

جالب است که ناقد محترم در انتها این هشت مورد را غیر علمی و غیر مستند می‌داند و می‌گوید باید آن را ضرب در ۵ کرد. مثلا تکرار از نظر ایشان غیر علمی و یا دوم یا سوم شخص جابه‌جا شدن غیرعلمی و غیرمستند است هم چنین وجود یک کلمه‌ی "هم" که عطف به ماسبق است نیز غیر مستند و غیر علمی است و آن را باید پنج برابر کرد اما سپاس از سیستم سرمایه‌داری مستند و علمی

دو مطلب دیگر وجود دارد که در انتهای نقد آمده است. ایشان از مقاله‌ی روی‌کرد ما انتقاد کرده‌اند که چرا بحث‌های جلسات اولیه را آورده‌اند. این اختلاف نظر وجود داشت و هیات دبیران (تحریریه‌ی فعلی) مصراحتا خواستار گزارش بحث‌ها به خوانندگان به عنوان میثاق مجله بود اما دو مطلب دیگر فرمودند که قابل بررسی است.

۱ - در کجای دنیا آزادی بی‌حسرواستثنا وجود دارد من هم معتقدم در هیچ جای وجود ندارد به جز در اعتقادما. بنده اعتقاد بر این است که آزادی باید بی‌حسرواستثنا، برای همگان وجود داشته باشد و تا آن‌جا که به یاد دارم در بحث‌های اولیه هم همین اعتقاد را داشتیم و تنها گفتیم برای تداوم مجله قانون را رعایت می‌کنیم و بر این مساله تاکید داشتیم که با وجود اختلاف نظر با اعتقاد به همین امر است که می‌توانیم در مجله با یکدیگر کار کنیم.

۲ - مطلب دیگر آن که درباره‌ی جمله‌ی "هیچ وابستگی به قدرت فایده و غیر فایده نداریم با این نظرات‌مان آن‌ها ما را راه نمی‌دهند" فرموده‌اند: "مدیر مسئول حیران است که با نظراتش کجا خواسته برود که راهش ندادند" به نظر می‌رسد که در این‌جا به کلمه‌ی فایده دقت نشده است. فایده به معنی مسلط است و قدرت مسلط سال‌ها است که افراد را به خودی و غیرخودی تقسیم کرده است و غیرخودی را به درون خود راه نمی‌دهند و اگر درباره‌ی ایشان مساله فرق می‌کند، قطعاً در این مورد، مقاله‌ی روی‌کرد ما اشتباه کرده است.

فرم اشتراک



نام و نام خانوادگی سن شغل تحصیلات

آدرس :

تلفن :

اینجانب تمایل دارم ماهنامه‌ی راه آینده را از شماره‌ی تا را از طریق پست دریافت نمایم.

هزینه‌ی اشتراک :

- داخل کشور: برای ۶ شماره: ۴۲۰۰۰ ریال و برای ۱۲ شماره ۸۴۰۰۰ ریال.
- خارج از کشور: تک شماره برای اروپا ۳ یورو. برای امریکا ۵ دلار امریکا

لطفا مبلغ مورد نظر را به حساب سیبا، بانک ملی شعبه شکوه تهران، شماره حساب ۰۱۰۱۸۴۷۷۸۰۰۶ به نام هاله صفرزاده واریز نمایید و اصل فیش را همراه با فرم تکمیل شده بالا به آدرس ماهنامه با پست سفارشی ارسال نمایید.
آدرس: تهران - صندوق پستی ۹۱۶-۱۳۱۴۵ - ماهنامه‌ی راه آینده

نہ راز نہ

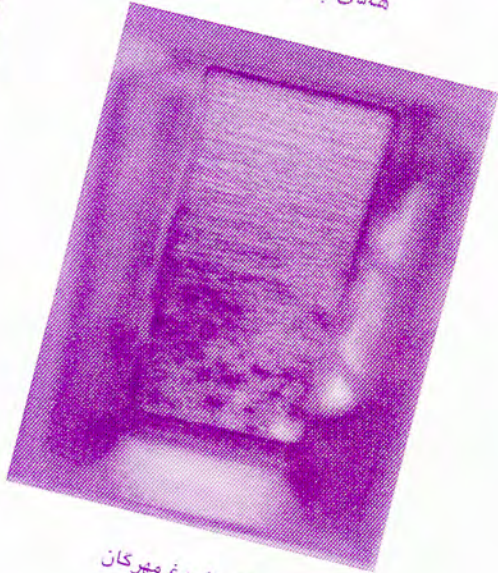
حکایتی منظوم جنوب

سید محمد علی دشتی (باور)

جهان دیگری ممکن است

یک مانیفست ضد تروریستی - ضد امپریالیستی

هادی پاکزاد



نشر فروغ مہرکان

راه‌آینده ۱

مادهنامه‌ی آینده‌ی اقتصادی - سیاسی - فرهنگی
سال اول - شماره‌ی اول - شهریور ۵۵ - قیمت ۱۰۰۰ تومان

- مندیگای کارگران شرکت و امپراتوری جهانی
- نقش سوسیالیسم و کمونیسم در حمایت صفتی
- بانکداری و کرمینولوژیها، تجربه‌ی پرگسلاوی
- چرا ما نیاز به نظریه‌ی شکست داریم؟
- جنگ و اهداف آن در خاور میانه
- به نام آزادی - برای عدالت



راه‌آینده ۲

مادهنامه‌ی آینده‌ی اقتصادی - سیاسی - فرهنگی
سال اول - شماره‌ی اول - شهریور ۵۵ - قیمت ۱۰۰۰ تومان

- تحریم اقتصادی و بی‌آندهای آن
- پیش‌نویس اصلاحیه قانون کار و تأثیر آن بر کارگران
- عشایر ایران در آینده آمار
- آنچه بر کارگران شرکت الکتریک ایران وشت گذاشت

